



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْقَدَرُ فِيكُمْ الشَّقْلُ
الَّذِي فِيكُمْ الشَّقْلُ
لَنْ يَفْضَحَ بَرَاءَتُهُ

نگارانی ہمارے حیدر

حیدر مظفری ورسی



انتشارات دلیلهما

قم، خیابان معلم، میدان روح الله، پلاک ۶۵
تلفن و نمابر: ۷۷۳۳۴۱۲-۷۷۳۳۴۸۸ (۰۲۵۱)

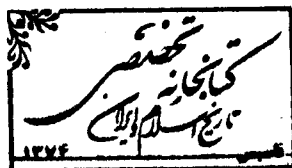
صندوق پستی: ۱۱۵۳-۳۷۱۳۵

www.Dalilema.com

ISBN: 978-964-397-443-5



9 789643 974435



نگرانی‌های پیامبر ﷺ

حیدر مظفری و رسی

▼
نگرانی‌های پیامبر ﷺ

حیدر مظفری و رسی

انتشارات دلیل ما

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۷

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

قیمت: ۲۳۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۳-۵

آدرس: قم، خیابان معلم، میدان روح الله، پلاک ۶۵

تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸ - ۷۷۳۳۴۱۳

صندوق پستی: ۳۷۱۳۵-۴۱۵۳

WWW.Dalilema.com

Dalilema@yahoo.com



انتشارات دلیل ما

مراکز پخش:

- (۱) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچه ۳۹، پلاک ۷۵۹، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۷۷۳۷۰۰۱ - ۷۷۳۷۰۱۱
- (۲) تهران، خیابان انقلاب، فخررازی، پلاک ۳۲، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
- (۳) مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۲۲۳۷۱۱۳ - ۵

سرشناسه

مظفری و رسی، حیدر

عنوان و پدیدآور

نگرانی‌های پیامبر ﷺ / حیدر مظفری و رسی

مشخصات نشر

قم: دلیل ما، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری

۲۰۸ ص.

شابک

ISBN 978 - 964 - 397 - 443 - 5

یادداشت

فیبا.

یادداشت

کتابنامه: ص. [۲۰۱] - ۲۰۷؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع

محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - کلمات فصار.

موضوع

محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - احادیث.

موضوع

اخلاق اسلامی.

رده‌بندی کنگره

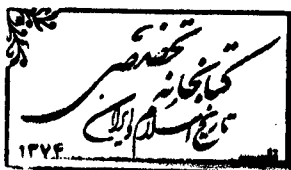
۱۳۸۷ ن ۶۶ م / ۵ / ۱۴۲ BP

رده‌بندی دیویی

۲۹۷ / ۲۱۸

شماره کتابخانه ملی

۱۵۵۲۰۷۸





فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۱
۱- نگرانی رهبری پس از خود	۱۵
در سایه سار سخنان پیامبر ﷺ	۱۷
پی جویی پس از غروب پیامبر ﷺ	۲۱
فتنه‌انگیزی در سقیفه	۲۲
رهیافتی بر انگیزه انصار	۲۳
الف. مخالفت با اهل بیت	۲۳
ب. پاداش خواهی برخی انصار	۲۷
ج. پیش‌گیری از آشوب‌طلبی برخی مهاجرین	۲۸
حضور مهاجرین در سقیفه و طرح انحراف در رهبری	۲۹
واکنش انصار و طرح مشارکت در رهبری	۳۲
واکنش عمر در برابر طرح مشارکت	۳۳
میدان‌داری ابوبکر و شکستن وحدت انصار	۳۴

۳۴	سخنان ابو عبیده
۳۵	پیشنهاد مرموزانه
۳۸	آغاز بیعت ستانی
۴۲	گفتاری پیرامون سخنان خلیفه

۲- نگرانی از تفرقه و کشتار میان امت اسلامی..... ۴۵

۴۸	رهیافت به سخنان پیامبر
۴۹	پی جویی‌ها
۵۰	۱. فتنه و کشتار در زمان ابوبکر
۵۱	انگیزه شورشیان بر ابوبکر
۵۳	موضع سرسختانه خلیفه
۵۶	ارزیابی مردمان آن روزگار
۵۸	۲. آغاز تفرقه در زمان عثمان
۶۱	فراخوانی و گفت‌وگو با فرمانروایان
۶۴	تشدید مخالفت‌ها
۶۸	محاصره دوم مدینه و قتل خلیفه
۷۱	۳. تفرقه امتیاز طلبان و کج‌اندیشان در زمان علی ؑ
۷۲	۱. طلحه و زبیر
۷۶	۲. معاویه
۸۱	۳. خوارج

۳- نگرانی از عملکرد حاکمان گمراه

۸۷	بیان نگرانی‌های پیامبر
۹۰	

فهرست مطالب / ۷

تصویری از کردار زمامداران	۹۲
۴- نگرانی از آینده اهل بیت	۹۹
آینده اندوهناک اهل بیت در بیان پیامبر	۱۰۳
رہیافتی بر ناسپاسی امت	۱۰۶
۵- نگرانی از منافقان	۱۱۱
هشدارهای پیامبر	۱۱۳
رہیافتی بر کردار خراب کارانه منافقین	۱۱۵
۶- نگرانی از پیدایش انحرافات دینی	۱۲۱
تصویر نگرانی پیامبر ﷺ	۱۲۶
دین در اندیشه مسلمین پس از پیامبر اسلام	۱۲۸
۷- نگرانی از هوا پرستی امت	۱۳۳
طرح مسئله	۱۳۳
سخنان پیامبر	۱۳۵
۸- نگرانی سوء استفاده از قرآن	۱۳۹
جایگاه قرآن	۱۳۹
بیان نگرانی پیامبر ﷺ	۱۴۲
پی جویی ها	۱۴۵

۹- نگرانی از ریاکاران..... ۱۵۱

طرح موضوع..... ۱۵۱

احادیث نگرانی پیامبر..... ۱۵۴

انگیزه‌های ریا..... ۱۵۷

گونه‌های ریا..... ۱۵۸

آثار ریا..... ۱۵۹

مبارزه با ریا..... ۱۵۹

۱۰- دنیاگرایی امت اسلامی..... ۱۶۱

دنیا زدگی در اندیشه دینی..... ۱۶۱

دنیای مذموم در اندیشه اسلامی..... ۱۶۶

نگرانی‌های پیامبر..... ۱۶۸

پس از رسول خدا ﷺ..... ۱۷۱

۱۱- نگرانی از خانواده..... ۱۷۷

هشدارها و نگرانی‌های پیامبر..... ۱۸۰

تطبیق نگرانی‌ها..... ۱۸۱

۱۲- نگرانی از ضعف اراده و کسالت روحی..... ۱۸۵

اهمیت اراده و پایداری..... ۱۸۵

بیان نگرانی پیامبر..... ۱۸۹

راه بیرون رفت از بی ارادگی..... ۱۹۱

فهرست مطالب / ۹

۱۳ - نگرانی از انکار تقدیر و تصدیق نجوم	۱۹۳
شواهدی از نگرانی های پیامبر	۱۹۵
مصادقی بر تحقق یافتن نگرانی پیامبر	۱۹۷
خاتمه	۱۹۹
منابع	۲۰۱

پیشگفتار

پیامبر اسلام ﷺ، آخرین سفیر هدایت و سرچشمه علوم و معارف الهی، برای گسترش مبانی اسلام، در برابر اندیشه‌ها و باورهای نادرست و ویرانگر بسیار کوشید و بر همین اساس در آغاز پیدایش اسلام، تمام کردار و گفتار روشنگرانه آن حضرت مورد توجه ویژه مسلمانان قرار گرفت؛ هر یک از گروندگان به دین اسلام بر آن بودند تا با پیروی از آموزه‌های ایشان گرایش خود را به اسلام نشان دهند و با دستورات دینی آشنا گردند.

در زمان حضور آن حضرت، صحابه با مراجعه مستقیم به ایشان از مشکلات خود گره می‌گشودند. بی‌شک پس از رحلت آن حضرت نیز تمام کردار و رفتار ایشان، به عنوان سنت نبوی، یکی از منابع احکام اسلامی بود و تمام فرق و مذاهب اسلامی به آن عمل می‌کردند. در این میان احادیث و روایات بخش مهمی از سنت پیامبر ﷺ را تشکیل می‌دهند. این گفتارها توسط اصحاب و یاران آن حضرت نقل شده است. تدوین و نگارش کتاب‌های روایی از سوی دانشمندان اسلامی، نمایانگر

اهمیت و جایگاه بلند سخنان رسول اکرم ﷺ در میان مسلمانان می‌باشد؛ زیرا از نظر اعتقادی، هم چنان که شخصیت رسول اکرم نزد مسلمانان تأیید شده از جانب خداوند است بیانات و سخنان آن حضرت نیز از جانب خداوند تأیید شده است^۱ و هیچ گونه خطا و اشتباهی در آن راه نیابیده است.

بدین روی علما و دانشمندان علوم اسلامی برای رسانیدن پیام سخنان رسول اکرم ﷺ دشواری‌های بسیاری را تاب آوردند و بیشتر سخنان آن حضرت، در ابواب گوناگون و مورد نیاز مسلمانان را به نگارش در آورده‌اند. با نگاه مصداق‌شناسی به سخنان آن حضرت می‌توان دریافت که بسیاری از گفتار آن حضرت را پیشگویی‌ها و آینده‌نگری درباره امت اسلامی تشکیل می‌دهد، پرداختن به تمام آن‌ها نیازمند مجالی گسترده است.

این نوشتار با نگرش موضوعی به سخنان ارشادگرانه رسول اکرم ﷺ، بخشی از سخنان آن رهبر آسمانی درباره آینده امت اسلامی را به نگارش در آورده است. ابتدا به طرح مسئله، سپس روایات نگرانی پیامبر ﷺ و بعد از آن به شواهدی از تحقق آن نگرانی‌ها پرداخته شده است. امیدواریم این مجموعه رضایت آن حضرت را به دست آورد و پیروان آن حضرت را با زیبایی‌ها و واقعیت‌های سخنان ایشان آشنا سازد. طرح اولیه و ضرورت نگارش این اثر دستاورد استاد گرانقدر

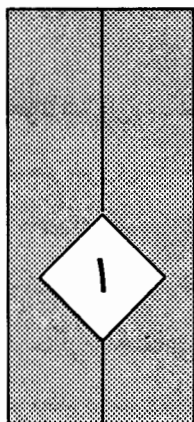
۱. ﴿ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى﴾، سورة نجم آیات ۳ و ۴.

پیشگفتار / ۱۳

جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای معاونیان در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امامت بود که در ضمن تدریس تاریخ پیامبر اکرم ﷺ برای زنده نمودن سخنان آن حضرت این طرح را ارائه کردند. بدین وسیله از ایشان تقدیر و سپاس گذاری می نمایم.

حیدر مظفری ورسی

۵ جمادی الثانی ۱۴۲۹ برابر با ۱۳۸۷/۳/۲۰



نگرانی رهبری پس از خود

رسول خدا ﷺ، رهبر و ترویج‌کننده مکتبی بود که تمام ارزش‌های الهی و نیازمندی‌های مادی و معنوی را در بر می‌گیرد؛ پیش از آن، نظام قبیله‌ای حاکم، بر اساس نظم و قانونگذاری بزرگان قبایل اجرا می‌شد، بی‌بند و باری و تباهی، ابرهای سیاه جهالت، آتش خرافات و فساد در لایه‌های فکری آنان و پرستش بت‌های بی‌جان و دست ساز افق زندگی آنان را تاریک کرده بود.

عدالت و ظلم‌ستیزی از میان‌شان رخت بر بسته بود و اختلافات طبقاتی، شانه‌های زخمی رنجبران را می‌آزرد. فقیران در تنگنای زندگی حتی قدرت تهیه نیازمندی‌های روزانه خود را نداشتند و برخی از آنان به جای نان استخوان‌های حیوانات را از کوچه‌ها گرد می‌آوردند و با کوبیدن و پختن آن از درد و فشار گرسنگی خود و خانواده‌شان می‌کاستند. در ادبیات آن روزگار از آنان به «اصحاب الصلب» یاد شده است.^۱

اقتدارگرایان به رهبری قبیله انتخاب می‌شدند و برای تداوم سلطه

۱. تاج العروس، ج ۴، ص ۳۲.

خود همواره سکونت‌گاه عشایر و اقوام خود را گسترش می‌دادند و به شمار نیروی دفاعی‌شان می‌افزودند.

سرانجام پس از بعثت خجسته پیامبر ﷺ خاتم در سرزمین مکه آن حضرت با برافروختن چراغ دین اصلاحات گسترده و همه‌جانبه دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را آغاز کرد و با راهکارهای نو بنای جدیدی بر نظام فرسوده آن سامان برپا ساخت. در مدت ۱۳ سال که پیامبر ﷺ در میان قومش زیست فتنه‌انگیزان - که معاششان را راهزنی و خوراکشان را پلیدی تشکیل می‌داد و کردارشان را شیطان رهبری می‌کرد -^۱ آزار فراوانی را به آن حضرت تحمیل کردند تا شاید او را از راهی که در پیش گرفته بود باز دارند؛ ولی روح بلند و امیدوار رسول اکرم ﷺ با نگاه به آینده‌های دور از حرکت در این مسیر الهی و اصلاح‌گرانه باز نایستاد و به گونه‌ای اعجاب‌انگیز و بدون خستگی تبلیغ دین و گسترش اسلام را پی گرفت تا این که در اثر فشارها و ناسپاسی‌های مردم مکه پس از ۱۳ سال مرکز اسلام را از مکه به مدینه منتقل کرد؛ در آن جامعه اسلامی، مسلمانان با داشتن رابطه فراقبیله‌ای و بر اساس اعتقادات مشترک و تفکر دینی برخاسته از تعلیمات و حیانی رسول اکرم ﷺ در خدمت اسلام درآمدند و آن را بر منافع قبیله‌ای و شخصی خود مقدم داشتند.

پس از موضع‌گیری‌های خردمندانه رسول اکرم ﷺ در رویارویی‌های نظامی با دین‌ستیزان و نیز رفتارهای کریمانه آن حضرت با افراد، شعاع اسلام از مدینه درخشید و در میان قبایل اطراف نورافشاند و در کوتاه‌ترین

نگرانی رهبری پس از خود / ۱۷

زمان اسلام به عنوان یک نیروی برتر در منطقه معرفی شد و پس از آن سران قبایل داوطلبانه با رسول خدا ﷺ بیعت می کردند.^۱ سرانجام رسول خدا ﷺ با آن درایت و مدیریت خدا محورانه توانست گلستان زیبایی از امت اسلامی را به وجود آورد. تا زمانی که خود آن حضرت زنده بود پاسبانی و باغبانی آن را به عهده داشت اما ایشان نسبت به پاسبانی و نگهداری این گلستان پس از خود نگرانی های فراوانی داشت. آن حضرت با درک عمیق و ژرف نگرانه خود درک نموده بود که تداوم رهبری و استمرار حاکمیت اسلامی دارای اهمیت و جایگاه بلند اجتماعی می باشد. به این دلیل بارها درباره رهبری و زمامداری پس از خویش سخن گفت و تکلیف را معین کرد. صریح ترین و به یاد ماندنی ترین شکل آن واقعه غدیر خم بود. از سویی آن حضرت نیک می دانست ممکن است پس از ایشان دانه های چرکین قبیله خواهی و رسوب های ویرانگر دوره جاهلی تازه شود و نسبت به مسئله زمامداری پس از ایشان تنش هایی را به وجود آورد و وصایت و جانشینی آن حضرت مورد تاخت و تازه های بداندیشان و قدرت طلبان قرار گیرد.

در سایه سار سخنان پیامبر ﷺ

محدثان و مورخان سخنان هشداردهنده فراوانی را از آن حضرت نقل کرده اند. آن پیامبر ﷺ ژرف اندیش و آینده نگر، به طغیان گری

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۹؛ ابن هشام، السیره، ج ۴، ص ۲۹۳.

و کج‌اندیشی قریش هشدار داده بود و این‌که پس از آن حضرت در مسئله خلافت و جانشینی ایشان، با علی بن ابی طالب علیه السلام به مخالفت برخاسته و او را از حقش محروم خواهند ساخت. محمد بن سلیمان کوفی در مناقب نقل نموده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«فانك لن ترجع بعدی كافرا و لا ضالاً و اما الواحدة التي اخافها عليك فقدر قریش بك بعدی؛^۱
یا علی! تو پس از من هرگز به سوی کفر و گمراهی بر نمی‌گردی؛
اما تنها چیزی که نسبت به تو بیم دارم آن است که قریش پس از
من با تو از در نیرنگ و حيله در آید.»

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله منبر رفت و درباره فضایل و برتری‌های علی علیه السلام خطبه‌ای ایراد فرمود:
«... هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته هر کس او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است هر کس او را یاری کند مرا یاری کرده است.» و در آخر فرمود:

«ایها الناس اسمعو ما آمرکم به و اطیعوه فانی أخوفکم
عقاب الله یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً؛^۲
ای مردم! آن چه به شما فرمان دادم بشنوید و فرمان برید، من

۱. مناقب امیرالمؤمنین، ص ۴۳۹؛ طوسی، محمد بن حسن، الامالی، ص ۲۰۹.

۲. شیخ مفید، محمد بن نعمان، الامالی، ص ۳۴۶؛ الفضائل، ص ۷؛ نهج الخطابه، ص ۲۰۵.

نگرانی رهبری پس از خود / ۱۹

شما را از عقاب پروردگار بیم می‌دهم. در آن روز که هر کس نتیجه کردار نیکویی که به جا آورده می‌یابد.»

آن حضرت گاهی درباره رهبری پس از خود می‌فرمود:

«اخاف علیکم.... ان تقدمون احدکم و لیس ما بافضل کم

فی الدین»^۱

بیمناکم نسبت به شما بر این که پیش اندازید یکی از خود را در حالی که او داناترین شما در امر دین نباشد.»

و نیز در صحیح بخاری از آن حضرت نقل شده است:

«انی فرطکم و انا شهید علیکم انی والله لانظر الی حوضی

الآن و انی قد اعطیت خزائن مفاتح الارض و انی والله ما

اخاف بعدی ان تشرک ولاکن اخاف ان تنافسوا فیها»^۲

همانا من بیش‌تاز شما در روز قیامت و بر شما شاهدیم، به خدا سوگند! من الان نظر می‌کنم به حوضم، به من کلید خزانه‌های زمین داده شده است، نمی‌ترسم از این که بعد از من مشرک شوید، ولی از نزاع و اختلاف در مسئله خلافت نگرانم.»

گاهی رسول اکرم ﷺ آشکارا نام علی را به میان می‌آورد و به اصحاب خود سفارش می‌فرمود پس از من بر امر رهبری، گرد شمع وجود او جمع شوید و از تاریکی‌ها عبور نمایید.

۱. العداۃ الناظره، ج ۱۸، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۴۳.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۶.

ابولیلی غفاری گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

«سیکون من بعدی فتنة فاذا كان ذالك فالزموا علي بن ابي

طالب فانه الفاروق بين الحق و الباطل؛^۱

پس از من به زودی آشوبی بین شما برپا می‌شود. در این فتنه به علی بن ابی طالب رضی الله عنه پناه برید که او راستگو و جداکننده بین حق و باطل است.»

امر جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نظر آن حضرت بسیار مهم و سرنوشت‌ساز بود که می‌بایست در دست فردی برتر قرار گیرد تا امور دینی، اجتماعی و سیاسی مردم به دست وی سامان یابد.

از عمر بن خطاب نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین فرد را از میان خود پیشوا قرار دهید؛ زیرا او همراه شما در پیشگاه خداوند حاضر می‌شود.^۲

بنابر این رسول اکرم صلی الله علیه و آله با بیانات گوناگون نگرانی خود را نسبت به مسئله رهبری پس از خود برای امت بیان داشت و علی بن ابی طالب رضی الله عنه را برای تصدی امر رهبری معرفی کرد اما با شناختی که از برخی یاران خود داشت، نگران بود که برخی به جهت تعصب قبیله‌خواهی و قدرت‌طلبی، رهبری علی رضی الله عنه را برنتابند و با او از در مخالفت در آیند.

۱. اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۷.

۲. التحقيق فی احادیث: الاخلاف، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

پی جویی پس از غروب پیامبر ﷺ

به دستور عقل پس از درگذشت غم‌انگیز رسول اکرم ﷺ، مؤمنان و یاران آن حضرت باید به طرح الهی پیامبر - که مطابق با نیاز دینی، اجتماعی و سیاسی مردم درباره خلافت و جانشینی علی بن ابی طالب (ع) بود - گردن می‌نهادند و دست از شورآفرینی و طغیان‌گری برمی‌داشتند، اما متأسفانه هر چند پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ گروهی در هاله‌ای از غم و اندوه فرو رفتند و به سختی تمام، داغ جانگداز فقدان پیامبر ﷺ را تحمل می‌نمودند، اما جمعی دیگر، آن چنان که آن حضرت پیش‌بینی و اظهار نگرانی کرده بود، گرفتار اندیشه‌های هولناک گردیدند و بدون کمترین اقدام برای تجهیز پیکر پاک آن حضرت و بی‌توجه به خواسته‌های پیامبر ﷺ از آنان و با شعار خیرخواهی برای امت و خواباندن فتنه به سوی کردارهای ناپسند و فتنه برانگیز قدم برداشتند که البته در آن مسیر غیر از تعصب قبیله‌خواهی و زنده کردن تفکر غلط اندیشه‌های جاهلی چیز دیگری وجود نداشت.

در این غوغا سالاری، مردان سرشناس انصار و نیز برخی از مهاجرین به نزاع برخاستند و مسیر خلافت رسول اکرم ﷺ را به انحراف کشاندند و یادآور تلخ کامی‌هایی شدند که پیامبر ﷺ عزیز اسلام پیش‌بینی نموده بود.

فتنه‌انگیزی در سقیفه

پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ مردان سرشناسی از انصار بدون کمترین اقدام برای تجهیز پیکر پاک رسول خدا ﷺ و بی توجه به فرموده‌های آن حضرت درباره رهبری پس از خود، در سقیفه^۱ بنی ساعده گرد آمدند تا درباره پیشوای مسلمین پس از پیامبر ﷺ اکریم تصمیم گیرند. دو قبیله اوس و خزرج^۲ - که سابقه بسیار تاریکی داشتند - به دلیل منافع مشترک در سقیفه گرد آمدند. سعد بن عباد^۳ قبل از رسیدن مهاجرین با حال بیماری، میان انصار نشسته بود و فرزندش قیس از سوی او درباره برتری انصار بر مهاجرین صحبت می‌کرد.^۴ وی در سخنان تحریک آمیزش خطاب به انصار می‌گفت: ای گروه انصار! هیچ یک از عرب سابقه و فضیلت شما را ندارد. محمد قبیله و تبار خویش را بیش از ده سال به پرستش خدا دعوت کرد و در آن مدت طولانی جز تعداد اندکی به او نگرویدند که آنان در این مدت نتوانستند او را یاری کنند و آیینش را عزت بخشند و دشمن را از او دفع کنند تا این که

۱. محلی سرپوشیده برای گفت و گوی خزرجیان جهت حل و فصل مشکلاتشان بود. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.

۲. دو تیره بومی ساکن مدینه که پیش از اسلام، سال‌ها بینشان درگیری‌های خانمان سوز بود ولی بواسطه اسلام برطرف شد.

۳. سعد بن عباد بن دلیم بن حارثه بن ابی خزیمه از طایفه بنی ساعده و رئیس قبیله خزرج بود. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۱۳.

۴. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۲.

خداوند این فضیلت را نصیب شما کرد. شما بودید که دشمن را از او و یارانش باز داشتید و دینش را عزت بخشیدید و با دشمنانش جنگیدید تا عرب به ناچار در مقابل امر پروردگار سر تسلیم فرود آورد و رهبری او را با خواری پذیرفتند. پس با شمشیر شما عرب به اسلام نزدیک گردید و خداوند پیامبرش را در حالی نزد خود برد که آن حضرت از شما راضی بود و شما نور دیدگان او بودید. پس در این راه ایستادگی کنید؛ زیرا زعامت، حق شما است. انصار پس از شنیدن گفتار سعد دسته جمعی گفتند: نظر تو درست است و ما این امر را به شما واگذار می‌کنیم؛ زیرا شما مورد رضایت مؤمنان هستید.^۱

رهیافتی بر انگیزه انصار

پی بردن به نیت انصار از تجمع در سقیفه بسیار دشوار است؛ زیرا واقعه آن روز را مخالفین انصار و قهرمانان اصلی سقیفه ترسیم کرده بودند؛ بدین روی باید انگیزه انصار را فقط جاه‌طلبی و رسیدن به حکومت و اقدام ظفرمندان سقیفه را جلوگیری از فتنه و آشوب انصار دانست؛ اما برای پی بردن به انگیزه اصلی انصار از گرد هم آیی در سقیفه باید به سه گزینه زیر توجه کنیم:

الف. مخالفت با اهل بیت

بی‌شک در آن روزها برخی انصار، مخالف به قدرت رسیدن اهل بیت

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۸؛ الامامة والسياسة، ص ۵.

و به ویژه علی بن ابی طالب علیه السلام بودند. افرادی چون اسید بن حضیر^۱ سرکرده اوس که از ابتدا در جبهه انصار بود ولی در سقیفه تغییر موضع داد و جزء نخستین کسانی بود که با ابوبکر بیعت نمود. او با محمد بن مسلمه^۲ یکی دیگر از انصار و به همراه عمر بن خطاب برای بیعت گرفتن از علی بن ابی طالب علیه السلام و یارانش به سمت خانه فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام شتافت.^۳ اینان مخالفین زمامداری علی بن ابی طالب علیه السلام بودند. بر اساس برخی از منابع تاریخی بعضی از انصار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین دشمنی می‌ورزیدند؛ چنانچه در مأموریت علی بن ابی طالب علیه السلام جهت جمع آوری صدقات نجرانیان (یکی از قریه‌های یمن)^۴ وقتی نزد رسول خدا بازگشتند از علی علیه السلام نزد آن حضرت اظهار نارضایتی و شکایت نمودند که در این میان نام بریده اسلمی از شاکیان به میان آمده است.^۵

عبدالله فرزند بریده گوید: پدرم گفت پس از بازگشت از یمن، از

۱. اسید بن حضیر بن سماک از طایفه اوس، کنیه‌اش ابی یحیی است. وی به دست مصعب بن عمیر مسلمان شد و ابوبکر همواره او را گرامی می‌داشت. در ماه شعبان سال بیستم هجری در مدینه وفات نمود. عمر بن خطاب به احترام او تابوتش را روی دوش گرفت و در بقیع دفن کرد. اسد الغابه، ج ۱، ص ۹۲ و ۹۳.

۲. از قبیله اوس که در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام از بیعت سرباز زد و در جنگ‌های دوره‌ای او نیز شرکت نکرد. الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۶.

۳. الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴. السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۰۱.

۵. بریده بن حصیب اسلمی ساکن مدینه بود، بعد از جنگ احد مسلمان شد. اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۷۵.

علی علیه السلام ناخرسند بودم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از او شکایت بردم.^۱ پس از این شکایت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام نزد من شکایت نکنید که او درباره خدا - یا در راه خدا - سخت تر از آن است که کسی بتواند از او شکایت کند.^۲

اما به غیر از اینان نمی توان گفت تمام انصار حاضر در سقیفه حضورشان فقط برای مقابله با اهل بیت بود؛ زیرا آنان کینه و حسادت مهاجرین به علی علیه السلام را نداشتند؛ زیرا انصار نه سابقه خصومت با طائفه بنی هاشم را داشتند و نه کسی از آنان به دست بنی هاشم در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شده بود.

ابن ابی الحدید گوید: انصار کمترین تردیدی در برتری علی بن ابی طالب علیه السلام نداشتند و جز او کسی را شایسته زمامداری نمی دیدند.^۳ نبودن علی علیه السلام در سقیفه، آنان را به این فکر انداخته بود که شاید آن حضرت تمایلی برای رسیدن به خلافت ندارد، چنانچه وقتی حضرت زهرا علیها السلام برخی انصار را برای یاری رساندن به امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کرد گفتند: اگر علی علیه السلام در سقیفه حضور می یافت ما به غیر از ایشان با کس دیگری بیعت نمی کردیم.^۴

۱. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۰۹ پ.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۰۵؛ فضایل الصحابه، ج ۲، ص ۶۷۹.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۵۹.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۷. ابن اثیر با صراحت می نویسد: روزی بشیر بن سعد انصاری به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: اگر تو در روز سقیفه در خانه نمی نشستی، همه با تو بیعت می کردند، ولی نبودن تو در سقیفه مردم را به این گمان انداخت که تو به خلافت نیازی نداری.

طبق نقل یعقوبی، در جریان سقیفه، حباب بن منذر بن ارقم برخاست و فریاد زد: در بین شما مهاجرین علی علیه السلام از همه افضل است و اگر او حاضر شود کسی با او نزاع نمی‌کند.^۱

از برخی سخنان سعد بن عبادہ - که به عنوان مدعی خلافت از جانب انصار مطرح شده است - به دست می‌آید که ایشان به هیچ وجه مخالف امیر المؤمنین نبود. شخصی به نام ابوعلقمه می‌گوید: به سعد بن عبادہ گفتم: چرا هنگام بیعت دیگران با ابوبکر همانند آنان با ابوبکر بیعت نکردی؟ در جوابم گفت:

فوالله لقد سمعت رسول الله يقول اذا انا مت تفضل الاهوى و
يرجع الناس على اعقابهم فلاحق يومئذ مع على و كتاب الله
بيده و لا تبایع احدا غيره؛

به خدا سوگند! از رسول خدا شنیدم: وقتی که از دنیا می‌روم
هوای نفس (بر مردم) غلبه کرده و آن‌ها را به جاهلیت بر
می‌گرداند، حق در آن روز با علی است و کتاب خدا به دست
اوست، با کسی غیر از او بیعت مکن.^۲

مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است: هنگامی که در سقیفه مردم
با ابوبکر بیعت کردند سعد بن عبادہ فریاد زد: ای مردم! قسم به خدا
شما در این بیعت هدفی ندارید جز این که خلافت را از علی برگردانید

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۹۶.

و من بیعت نمی‌کنم تا این که علی بیعت کند.^۱
بنابراین تمام انصار انگیزه ستیز با علی علیه السلام را نداشتند و تنها افراد معدودی با آن حضرت مخالف بودند.

ب. پاداش‌خواهی برخی انصار

از گفتار برخی از انصار در سقیفه به دست می‌آید که در واقع برخی از آنان خلافت را پاداش زحمات خود می‌دانستند و گمان می‌کردند ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله از انصار نوعی تأیید بر این است که آنان به خلافت سزاوارترند. پیامبر صلی الله علیه و آله بارها برای انصار دعای خیر فرمود که خدایا! انصار، فرزندان و نوادگان ایشان را رحمت فرما.^۲

و نیز می‌فرمود: اگر مردم راهی را روند و انصار راه دیگری را در پیش گیرند من همان راهی را می‌روم که انصار می‌روند.^۳

از برخی سخنان حباب بن منذر به دست می‌آید که وی در امر خلافت، انصار را سزاوارتر از مهاجرین می‌دانست. او در سقیفه خطاب به انصار گفت: ای گروه انصار! خلافت از آن شماست پس از دست ندهید. این مردم (مهاجرین) در سایه شما هستند. به کسی اجازه ندهید که از رأی شما تجاوز کند و دست در دست هم، یگانگی خود را حفظ کنید که جایگاه شما تنگ می‌شود.^۴

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۰.

۲. المنصف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۶۲.

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۷۰.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۸.

یکی از خاورشناسان می‌گوید: انصار با تجمع خود خواستند دوباره قدرت در شهرشان را خود در دست گیرند و به همین منظور بدون مشورت با مهاجران تجمع کردند. آنان می‌پنداشتند که مهاجرین دلیل موجهی برای اقامت در مدینه ندارند، لذا به شهر خود، مکه باز خواهند گشت. آنهایی که مایل باشند در مدینه بمانند به احتمال حکومت انصار را خواهند پذیرفت.^۱ بدینسان انصار نخستین گروهی بودند که سخنان رسول خدا ﷺ را زیر پا گذاشتند و باعث اختلاف میان مسلمین شدند.

ج. پیش‌گیری از آشوب‌طلبی برخی مهاجرین

انصار به خوبی می‌دانستند که حمایت و استقبال آنان از رسول اکرم ﷺ در برابر کفار قریش و نیز حضور پرشور انصار در جنگ‌های پیامبر ﷺ با مشرکین، کینه و خشم قریش را نسبت به انصار در پی داشته است و در حال حاضر نیز قریش با اندیشه‌های مختلف و در قالب مهاجر و غیر مهاجر با قدرت و شوکت قابل توجهی در شهر آنان و در زیر پرچم اسلام زندگی می‌نمایند. در نتیجه انصار از بروز کینه و حسادت آنان می‌هراسیدند، در عین حالی که بارها از پیامبر ﷺ شنیده بودند که شما بعد از من با تنگ‌نظری مواجه خواهید شد و رنج‌های زیادی خواهید دید، پس صبر پیشه کنید تا در قیامت مرا ملاقات کنید.^۲ و نیز فرموده بودند: در آینده نزدیک سیاهی آشوب به امت من رو می‌کند و شما انصار از حق خود محروم

۱. جانشین حضرت محمد، ص ۵۱.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۲۴.

می‌شوید.^۱ و در جای دیگر فرموده بودند: دیگران فزونی می‌یابند و انصار رو به نقصان می‌روند تا این که مانند نمک در غذا می‌شوند.^۲ این هشدارهای پیامبر ﷺ و نیز کینه مهاجرین، بیم و هراس بن‌زنگی را در انصار پدید آورد و همین بیم و هراس‌ها، حباب بن‌منذر را واداشت تا در سقیفه به مهاجرین بگوید: از این بیمناکم که اگر این امر در دست شما قرار گیرد به سبب کینه‌های گذشته با ما نبرد و ستیز کنید.^۳ به نظر می‌رسد این سه عامل انصار را واداشت که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ دست به آن اعمال ناشایستی بزنند که نتیجه‌اش اختلاف بین مسلمین و محرومیت خود انصار بود.

حضور مهاجرین در سقیفه و طرح انحراف در رهبری

ابوبکر و عمر خبر اجتماع^۴ انصار در سقیفه بنی‌ساعده را شنیدند؛ با شتاب راهی آن جا شدند، در بین راه یار دیرین آن دو، ابو عبیده جراح^۵

۱. سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۷۴.

۳. الانساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲.

۴. این خبر را از دو نفر به نام‌های عویم و معین شنیده بودند. عویم از طایفه اوس و معین از هم‌پیمانان مهاجرین بود. این دو پیش از رساندن خبر به ابوبکر و عمر سعی در به هم زدن اجتماع آنان را داشتند و وقتی از اصحاب ناامید شدند نزد ابوبکر و عمر رفتند. السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۵۶؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۴۶۲.

۵. ابو عبیده عامر بن عبدالله جراح قریشی در ۲۷ سالگی مسلمان شد و در ۵۷ سالگی در اردن در اثر طاعون درگذشت. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴.

به آنان پیوست. آنها وقتی وارد سقیفه شدند که سعد بن عبادۀ مشغول سخن گفتن با انصار بود.^۱ پس در هنگام ورود به سقیفه با ملایمت رفتار کردند و مواظب رفتار یک دیگر بودند که مبادا خشونت بورزند.^۲ عمر می‌گوید: من خود را برای سخنرانی در سقیفه آماده کرده بودم. خواستم سخنرانی خود را آغاز کنم که ابوبکر گفت: آرام باش! اکنون چیزی نگو. بعد خود سخن گفتن را آغاز کرد.^۳

متن سخنرانی ابوبکر به گونه‌ای بسیار جالب و سنجیده تنظیم شده بود که بخش مهمی از گفته‌های وی در سقیفه چنین است:

«خداوند پیامبر ﷺ خود را از میان ما برگزید، ولی برای عرب دشوار بود که دین خود را ترک گوید. پس خداوند این افتخار را نصیب «مهاجرین» کرد که به او ایمان آورند و او را همراهی کنند و آزار و اذیت قوم عرب را از او دفع کنند و ... پس آنان اولین گروهی هستند که به خدا ایمان آوردند و نخستین نیایشگران روی زمین و دوستان و خویشان پیامبر ﷺ و از همه مردم به خلافت سزاوارتر هستند و در این مسئله هیچ کس با آنان نزاع نمی‌کند، مگر این که ستمگر باشد.^۴ ای گروه انصار! کسی فضیلت شما را انکار نمی‌کند، شما برادران ما در کتاب خدا و شریکان ما در دین او هستید که در سختی‌ها و ضررها با ما بودید. به خدا! ما به هیچ مرتبه‌ای

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۴۶.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۷؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۰۳.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲۹.

از خوبی دست نیافتیم مگر این که شما هم با ما بودید و شما گرامی ترین افراد نزد ما و شایسته ترین مردم به رضا و تقدیر الهی و تسلیم به امر خدا هستید. برای عهده داری مقامی که بین شما و برادران مهاجران پیش آمده است، مهاجرین سزاوارتر هستند، پس به آنان حسادت مورزید. شما در وقت نیازمندی آنان را بر خود ترجیح دادید، پس اکنون سزاوار نیست که به واسطه شما فتنه به وجود آید و بعید است که کسی از شما به چیزی که خداوند پدید آورده است بر برادران مهاجر خود حسد بورزد.^۱

بلاذری نوشته است: آن گاه ابوبکر به انصار خطاب کرد: گروهی از شما خوب می دانند که پیامبر ﷺ فرمود: «الائمة من القریش؛ رهبران از قریش هستند.»^۲ این جمله انصار را به بن بست کشاند و تحت تأثیر فراوان قرار داد. وی ملایم و بدون هیچ خشونت، سخنان خود را ادا کرد و همچون داوری بی طرف توانست با بهترین وجه از انصار تعریف و تمجید نماید و هم چنین توانست ثابت کند که نخستین یاوران پیامبر ﷺ مهاجرین می باشند نه انصار، زیرا آنان قبل از اهالی مدینه ایمان آورده بودند و پیامبر ﷺ را در مقابل مشرکین یاری رسانده بودند. او با اعتراف به درک منزلت انصار و اینکه بدون رضایت آنان هیچ کاری انجام نمی شود انصار را کاملاً امیدوار کرد که در صورت رسیدن مهاجرین به قدرت، حق آنان ضایع نمی شود.

۱. الامامة و السياسة، ص ۵؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛

الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۳.

واکنش انصار و طرح مشارکت در رهبری

سخنان ابوبکر نرمش برخی از انصار را در پی داشت، ولی هنوز هسته مرکزی نیروی مقاومت انصار که در دست سعد بن عباد و چند نفر دیگر قرار داشت به همان حالت تسلیم‌ناپذیر باقی مانده بود و در آن میان حباب بن منذر که نخست نظر به اخراج مهاجرین از مدینه داشت،^۱ و انصار را به مقاومت فرامی‌خواند و از طرف‌داران خلافت سعد بن عباد بود^۲ زمزمه مشارکت در حکمرانی را آغاز کرد و پیشنهاد تجزیه قدرت بین مهاجر و انصار را داد و چنین گفت: ای گروه مهاجر! می‌دانید که سیره رسول خدا ﷺ چنین بود که هر گاه یکی از شما مهاجرین را در پست و مقامی می‌گمارد یکی از ما انصار را نیز همراه او می‌ساخت. اینک که چنین شده نظر من این است که امیری از بین ما و نیز امیری از بین شما انتخاب شود.^۳ انصار با شنیدن این جمله از حباب بن منذر از او حمایت کردند و بر این نظریه پای فشردند.^۴

این طرح مشارکت از جانب حباب بن منذر، عقب‌نشینی انصار را از موضع سرسختانه قبلی، نشان می‌داد و مهاجرین نیز با پی بردن به

۱. الامامة والسياسة، ص ۴.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۳.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴؛ الرياض النضرة، ج ۲.

ص ۲۰۴؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲.

۴. تاریخ الخلفاء، ص ۶۸؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۱.

این مطلب که انصار دست از حالت تهاجم برداشته و حالت تدافعی به خود گرفته‌اند رشته سخن را به دست گرفتند و سه یار کهنه کار یعنی ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح هر کدام به گونه‌ای وارد میدان شدند و به حملات خود شدت دادند و در نهایت توانستند انصار را به زانو درآورند.

واکنش عمر در برابر طرح مشارکت

عمر پیش از این بسیار آرام و به دور از جنجال‌آفرینی قدم برمی داشت با شنیدن سخنان حباب خشمگین شد و به او چنین پاسخ داد: محال است دو حکومت در یک زمان دوام یابد. به خدا سوگند عرب راضی نمی‌شود که حکومت به دست شما بیفتد، در حالی که پیامبر ﷺ از شما نیست. اما عرب هیچ مانعی نمی‌بیند که حکومت را به دست کسی واگذارد که پیامبر ﷺ از آن قبیله باشد. هیچ کس نمی‌تواند درباره خلافت محمد با ما که دوستان و خویشان او هستیم نزاع کند، مگر این که او راه باطلی را پیموده و یا گنهکاری بی‌باک باشد.^۱

بعد از سخنان عمر، میان او و حباب گفت و گو به خشونت انجامید و چون استدلال‌ها جز تعصب قومی و قبیله‌ای پایه‌ای نداشت، گروهی با اشاره عمر بن خطاب حباب بن منذر را زیر لگد گرفتند و بینی او را شکستند.^۲

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵۸.

میدان‌داری ابوبکر و شکستن وحدت انصار

ابوبکر شاهد مشاجره حباب و عمر بود، لحظاتی سکوت کرد و به فکر زدن ضربه دیگری به پیکره مدافعین افتاد، پس بی‌درنگ پلی بین وضعیت حال و گذشته آنان ایجاد کرد و اختلاف دیرینه اوس و خزرج را به یادشان آورد و گفت: خوب به هوش باشید! اگر خزرج به خلافت رسد اوس آرام نخواهد نشست؛ زیرا آنان نیز همان شایستگی را دارند و اگر خلافت نصیب اوس شود خزرج آرام نمی‌گیرد؛ زیرا میان این دو قبیله سال‌ها کشتاری بوده است که هیچ‌زمان فراموش نمی‌شود و زخم‌هایی وجود دارد که التیام نیافته است. اگر کسی از شما ادعایی کند خود را میان دو فک شیر قرار داده است، مهاجر او را زیر دندان‌های خود پاره می‌کند و انصار نیز او را می‌درد و هر دو او را از پای در می‌آورند.^۱

سخنان ابو عبیده

سخنان ابوبکر، دو گروه اوس و خزرج را رودر رو کرد و تزلزلی در روحیه آنان پدید آورد. ابو عبیده جراح نیز دلسوزانه خطاب به انصار گفت: شما اولین گروهی بودید که پیامبر ﷺ را یاری کردید. حال آغازگر تغییر و تبدیل در دین او نباشید.^۲

۱. البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۸۱ (سه جزء در یک جلد).

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸.

ضربات پی در پی این سه مهاجر چنان به انصار تأثیر گذاشت که زید بن ثابت^۱ بلند شد و به انصار خطاب کرد: ای گروه انصار! به خدا اگر ما در جهاد با مشرکان دارای فضیلت بوده‌ایم و در دین سابقه داریم و جز رضایت پروردگار و پیروی از پیامبر ﷺ و کوشش در پیشبرد دین برای خود قصدی نداشته‌ایم بنابراین برای ما روا نیست که به این دلیل بر دیگران فخر بفروشیم و در جست‌وجوی بهره دنیا باشیم. محمد از قریش بود و قوم او در تصدی خلافت وی سزاوارترند. به خدا قسم! هیچ‌گاه نمی‌خواهم خدا ببیند که من در این باره با آنان به منازعه برخاسته‌ام. شما هم از خدا پروا نمایید و با آنان از مخالفت و ستیز دست بردارید.^۲

پیشنهاد مرموزانه

ابوبکر پیش از طرح این مطلب که «مهاجرین نخستین در جانشینی پیامبر ﷺ از دیگران سزاوارترند» موقعیت خود را تثبیت و موقعیت دوست خود عمر و انصار را سست کرد و حال برای این که او را متهم به خودخواهی نکنند به انصار این چنین پیشنهاد کرد: ای گروه انصار! من شما را راهنمایی می‌کنم که با عمر و یا ابوعبیده جراح بیعت کنید و صلاحیت هر دو را برای خلافت تأیید می‌کنم.^۳

۱. زید بن ثابت بن ضحاک الانصاری الخزرجی، در وقت هجرت پیامبر ﷺ به مدینه یازده ساله و در موقع خلافت ابوبکر در سال ۱۱ هجری بیست و دو سال داشت. اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲۱.
۲. الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۱۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۶۹.
۳. الامامة والسیاسة، ص ۵؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۲؛ السیرة العلییه، ج ۳، ص ۴۸۰.

در حقیقت این پیشنهاد از سوی ابوبکر بسیار زیرکانه و اندیشمندانه بود. حلبی در سیره خود این پرسش را مطرح کرده است که چگونه با این که ابوبکر می‌دانست از عمر و ابو عبیده از هر جهت سزاوارتر است آنان را برای خلافت پیشنهاد کرد. بعد حلبی در جواب پاسخ می‌دهد: او به این جهت که یا خجالت کشید در ابتدا خود را به عنوان خلیفه پیشنهاد دهد و یا این که نظر او این بود که جایز است شخص غیر برتر، بر کسی که از او برتر و بهتر است ولایت و فرمانروایی کند و در نزد اهل سنت نیز همین نظر درست است. زیرا گاهی افراد غیر برتر از اشخاص برتر از خود در انجام مصالح دین موفق‌ترند و به همین علت ابوبکر عمر و ابو عبیده را پیش انداخت تا اگر مردم خواستند با آن دو بیعت کنند.^۱

مادلونگ این پیشنهاد ابوبکر را فریب کارانه دانسته می‌گوید: بدون تردید ابوبکر قبل از رحلت پیامبر ﷺ تصمیم گرفته بود خلیفه او باشد. او بدون نامزدی تصمیم داشت برای رسیدن به این آرزو مخالفان قدرتمند خود را از میان بردارد. واضح است که از اهل بیت محمد ﷺ که در قرآن به آنان مرتبه‌ای بالاتر از سایر مسلمانان عطا شده باید جلوگیری شود تا ادعای خود را پیش نیندازند. او بود که پیشنهاد دو نامزد (عمر و ابو عبیده) را برای انتخاب شدن مطرح کرد و این نمایشی بود تا خود او در معرض پیشنهاد قرار بگیرد. ابوبکر خوب می‌دانست که این دو شخص مورد نظر، احتمال پیروزی ندارند.^۲

۱. السیره العلیه، ج ۳، ص ۴۸۰.

۲. جانشین حضرت محمد، ص ۶۳.

از برخی منابع بدست می‌آید که عمر این تعارف ابوبکر را نوعی فریب‌کاری می‌دانست. ابوموسی اشعری گوید: روزی من و مغیره بن شعبه دربارهٔ حسودترین فرد قریش که می‌خواست ابوبکر را از خلافت عمر منصرف نماید، بحث می‌کردیم. بحث ما به درازا کشید، پس با هم به نزد عمر رفتیم و موضوع بحثمان را با او در میان گذاشتیم. او به ما گفت من حسودترین فرد قریش را به شما معرفی می‌کنم، اما از ما تعهد گرفت تا زنده است آن را فاش نکنیم. بعد او گفت: حسودترین فرد قریش ابوبکر بود، او بر من ستم کرد و خلافت را وقتی به من سپرد که ناامید شده بود و من در آن روزگار جز تحمل رنج و انتظار چاره‌ای نداشتم. مغیره از عمر پرسید: چرا در روز سقیفه که ابوبکر خلافت را به تو واگذار نمود از عهده‌داری آن سرباز زدی و اکنون بر رفتار ابوبکر خرده می‌گیری و با تأسف از آن یاد می‌کنی؟

عمر گفت: مغیره! من تو را از هوشمندان عرب می‌پنداشتم، مگر تو نمی‌دانی که او مرا فریب داد و فقط تمایل مردم به خود را می‌خواست بداند و اطمینان یافت که مردم به جای او دیگری را نخواهند برگزید. سپس برای این که از نیت من آگاه شود و بداند که من تا چه اندازه به خلافت طمع دارم خلافت را به من عرضه داشت و من با درک این واقعیت خلافت را به او برگرداندم و او چنان حسود بود که خلافت را به خاطر حسادت من برای خود نگه داشت.^۱

۱. شرح نهج البلاغه، همان، ج ۲، ص ۱۲۵.

آغاز بیعت‌ستانی

جنگال سقیفه با روز رحلت رسول اکرم ﷺ برابر بود. کار بیعت‌گیری برای تعیین جانشین آن حضرت نیز با شتاب فراوان آغاز گردید. در این رأی‌گیری ابوبکر با زیرکی تمام خود را کاندید کرد و رأی‌گیری نیز در دو مرحله انجام شد:

مرحله اول: در روز دوشنبه^۱ با پیش قدم شدن عمر و ابو عبیده برای بیعت با ابوبکر انصار در عمل از میدان خارج شدند و آن دو در حضور جمع با برشمردن اولویت‌هایی برای ابوبکر از او خواستند تا دست خود را بگشاید تا با او بیعت کنند و به او گفتند: سزاوار نیست هیچ کس بر تو مقدم شود.^۲

البته نباید این حقیقت را نادیده گرفت که عمر و ابو عبیده، با وجود ابوبکر دیگر جایی برای خود نمی‌دیدند و فهمیده بودند تا وقتی ابوبکر هست، کسی با آنان بیعت نمی‌کند؛ بدین روی به امید این که در آینده از حکومت ابوبکر بهره‌ای ببرند با او بیعت کردند و در نتیجه راه برای ابوبکر هموار شد. ابن ابی الحدید گوید: اگر عمر نبود خلافت به ابوبکر نمی‌رسید.^۳ برخی می‌نویسند: وقتی عمر و ابو عبیده از ابوبکر خواستند که دست

۱. البدایة و النهایة، همان، ج ۶، ص ۳۰۱.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۶۸.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۸.

خود را برای بیعت کردن آنان بگشاید پیش از همه بشیر بن سعد انصاری به جهت حسادتی که با عموزاده‌اش سعد بن عبادہ داشت با ابوبکر دست بیعت داد.^۱ پس از بیعت بشیر، حباب بن منذر به او اعتراض کرد که تو با ابوبکر بیعت نکردی مگر به جهت آن کینه و حسادتی که با عموزاده‌ات، سعد بن عبادہ، در دل داری و بشیر نیز برای رفع این اتهام سوگند یاد نمود که این طور نیست، بلکه تنها بیمناک آن بودم که در حقی که خداوند به این گروه واگذارده با آنان ستیزه جوییم.^۲

اقدام بشیر دلهره‌ای در قبیله اوس پدید آورد. آنان احساس کردند که توطئه‌ای از سوی خزرجیان برای به حکومت رسیدن مهاجران صورت پذیرفته است و از ترس این که مبادا خزرج قبل از آنان در حکومت سهم بگیرند و نیز به خاطر حسادتی که با خزرجیان داشتند زمامداری ابوبکر را به رسمیت شناختند و اسید بن حضیر، رئیس اوس فریاد برآورد: ای اوسیان! برخیزید با ابوبکر بیعت کنید که اگر خزرج یک بار حکومت را به دست گیرد همیشه برتری خود را بر شما ثابت نگه خواهد داشت و شما بهره‌ای از حکومت به دست نخواهید آورد. با این فرمان اوسیان نیز با ابوبکر بیعت کردند.^۳

با بیعت این عده از انصار نیروی مقاومت انصار فروپاشید و مهاجرین با احساس برتری دست به خشونت زدند و هر کس که ندای مخالفت سر می داد با مشت و لگد و تهدید به قتل توسط عمر و یارانش روبه‌رو

۱. الامامة والسياسة، ص ۷: السيرة العلية، ج ۳، ص ۴۸۱.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۲۳.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴.

می‌شد.^۱ سعد بن عبادہ تا یک قدمی خلافت پیش رفته بود، حال نزدیک بود زیر ضربات مشت و لگد آنان جان ببازد.^۲

بدینسان بعد از تنش‌های فراوان، مهاجرین به عنوان میدان‌دار از سقیفه بیرون آمدند و انصار شکست سختی را متحمل شدند. در همان لحظات پایانی و هنگام بیرون رفتن، حباب بن منذر خطاب به انصار گفت: کاری انجام دادید که خواری و ذلت را برای خود و فرزندانان فراهم نمودید، روزی خواهد رسید که اگر فرزندان شما دست به سوی خانه‌های آنان دراز کنند آنان از دادن جرعه‌ای آب به فرزندان شما خودداری خواهند کرد. ابوبکر از حباب پرسید: آیا تو از ما هراس داری؟ او گفت: از تو نه، ولی از کسانی که بعد از تو سر کار می‌آیند خوف دارم.^۳

مرحله دوم (بیعت و سخنان ابوبکر): همایش سقیفه به پیروزی مهاجران انجامید، اما تا تثبیت موقعیت گروه پیروز، فاصله زیادی بود، زیرا برخی سقیفه را با ناراحتی و تهدید ترک کرده بودند.^۴ آنان می‌توانستند ادعا کنند که ما بیعت نکرده‌ایم و علاوه بر این، بیعت آن گروه اندک نیز در محضر عموم انجام نشده بود و گردانندگان سقیفه

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۶؛ السیرة العلییه، ج ۳، ص ۳۹۶؛ الریاض النضره، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. الامامة والسیاسة، ص ۱۰.

۳. الامامة والسیاسة، ص ۸.

۴. مانند سعد بن عبادہ که به ابوبکر گفت: اگر یارانی بیابم تو را به قومت ملحق می‌کنم. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۴.

می دانستند که با بیعت این گروه اندک خلافت ابوبکر رسمیت پیدا نمی کند. بر این اساس لازم بود با بیعت ستانی دوباره پایه حکومت استوار گردد تا خطر شورش و سرپیچی افرادی چون سعد بن عباد، حباب بن منذر و ... دفع شود. بدین منظور در روز سه شنبه از مسجد بانگی برخاست که مردم را برای حضور در مسجد فرا می خواند. در آن روز شمار زیادی در مسجد جمع شدند. ابتدا عمر بن خطاب سخن را آغاز کرد و مردم را به بیعت با ابوبکر دعوت نمود^۱ و بعد از او ابوبکر خلافت خود را به طور رسمی اعلام نمود و به حاضرین گفت: سوگند به خدا! من نه به خلافت حرص و نه میلی به آن داشتم و هیچ گاه هم از خداوند درخواست نکردم که مرا به خلافت برساند و تنها خوف از فتنه و آشوب مرا واداشت که خلافت را در دست بگیرم.^۲ در ادامه گفت: «ان لی شیطاناً یعتزینی فاذا رایتمونی غضبت فاجتنبونی؛ پیوسته شیطانی مرا به لغزش وامی دارد، هرگاه مرا خشمگین دیدید از من اجتناب نمایید. بدانید گرچه من امور شما را در دست گرفته ام، ولی بهتر از شما نیستم. اگر خوب رفتار کردم کمکم نمایید و اگر خطا نمودم هدایتم کنید. در این هنگام حاضران به طور رسمی با ابوبکر بیعت کردند.^۳

۱. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۴۹؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۳؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۵؛ تاریخ الخلفاء، ص ۶۹.

۳. السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۵؛ الامامة و السیاسة، ص ۱۶؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۵، ص ۱۸۲؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۰۷.

گفتاری پیرامون سخنان خلیفه

چگونه کسی که جای پیامبر ﷺ نشسته با صراحت می‌گوید شیطانی بر من مسلط است، در حالی که خداوند راه سلطه و نفوذ شیطان را بر بندگان مؤمن خود بسته و اعلام فرموده است:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنْ
الْغَاوِينَ﴾^۱

بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾^۲

او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی ندارد؛ تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند و نسبت به خدا شرک می‌ورزند.

با وجود این آیات که تسلط داشتن و یا نداشتن شیطان را بر انسان معین نموده است، خلیفه پیامبر ﷺ تصریح می‌کند که او زمامداری خویش‌تندار نیست، بلکه شیطان بر او چیره می‌شود. ابن ابی‌الحدید گوید: این جمله ابوبکر نشانه ضعف و نداشتن خویش‌تنداری او است.^۳

۱. الحجر، آیه ۴۲. ۲. النحل، آیه ۹۹ و ۱۰۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۵۸.

با این که ابوبکر اعتراف نمود که من زمامداری شما را در دست گرفتم در حالی که بهتر از شما نیستم، شگفت است که چرا در آن مجلس کسی از او نپرسید تو که مزیتی بر ما نداری چرا خلافت را در دست گرفته‌ای و چرا آن را به افراد بهتر از خود واگذار نمی‌کنی؟ مگر تو روز قبل در سقیفه شعار برتری خود را با جمله «الست احکم بهذا الامر و الست اوّل من اسلم»^۱ سر نداده بودی، اما در روز بعد که کار بیعت‌گیری تمام شد با قدرت شعار را عوض کردی و شعار می‌دهی «ولیتکم و لست بخیرکم»^۲.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: این که ابوبکر گفت من از شما بهتر نیستم حرف درستی است، او به چیزی اعتراف کرد که نمی‌شود آن را انکار کرد؛ زیرا علی بن ابی طالب علیه السلام از همه آنان بهتر بود، جز این که در آن روز مردم از بیعت با کسی که در فضیلت جهاد، دانش سیاست و شرافت همانندی نداشته و ندارد روی برگرداندند و به بیعت با کسی روی آوردند که او نیز با تقوا و عادل بود.^۳

بدینسان کار بیعت‌گیری در روز سه شنبه پایان یافت و ابوبکر به عنوان خلیفه، زمامداری را به دست گرفت. او از روز دوشنبه تا سه شنبه گرفتار جمع آوری آرا و یا به قول خودش خواباندن فتنه بود،^۴ به کلی

۱. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۷۱.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱؛ الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۶.

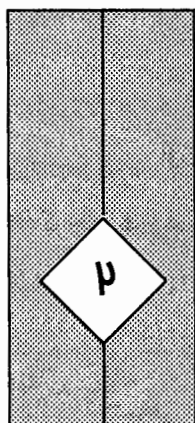
۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۵۸.

۴. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۷۱.

پیکر پاک پیامبر ﷺ را از یاد برد و اکنون که خلیفه آن حضرت شده بود، شتابان در کنار بدن ایشان حاضر گردید و پس از آن، مردم گروه گروه بر بدن مطهر رسول اکرم ﷺ نماز خواندند و در غروب سه شنبه پیکر پاکش را به خاک سپردند.^۱

با وجود همه سفارش‌های رسول اکرم ﷺ درباره جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام و نگرانی آن حضرت از مخالفت یاران خود، برخی از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ در مورد مسئله رهبری به نزاع‌های ویرانگر و طوفان‌زایی دست زدند. که این کار بستری برای پیدایش مذاهب گوناگون فکری و سیاسی و سرآغازی برای شعله ور شدن آتش فتنه گردید که در طول تاریخ سیاسی اسلام دشمنان با استفاده از آن دود و آتشی را به وجود آوردند که مسلمین به جان هم افتادند و جنگ‌های خانمان سوز و نزاع‌های فرقه‌ای ویرانگری به دنبال داشت که جز هدر دادن سرمایه مادی و معنوی مسلمانان نتیجه دیگری در پی نداشت.

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۶؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۵۷. برخی گزارشات دفن حضرت را پس از ۳ روز دانسته‌اند. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۷۱؛ السیرة الحلبيه، ج ۳، ص ۴۰۳.



نگرانی از تفرقه و کشتار میان امت اسلامی

برای پی بردن بهتر به نگرانی رسول اکرم ﷺ نسبت به گرفتار شدن امت اسلامی در دام اختلاف و تفرقه توجه به این واقعیت تاریخی ضرورت دارد که بعثت پیامبر خاتم ﷺ، به عنوان آخرین سفیر هدایت، بزرگ‌ترین انقلاب و نعمتی بود که در تاریخ بشریت رخ داد. در این بعثت مبارک، رسول خاتم ﷺ از سوی خداوند مأموریت داشت با خرافه‌ها و کردارهای کج‌اندیشان و بی‌عدالتی‌های تباه‌کننده زورمداران مبارزه کند و نظامی نوین برای بشریت به وجود آورد که در سایه آن سعادت‌مندی دنیا و آخرت انسان تأمین گردد. رسول اکرم ﷺ برای اجرای دستورات خداوند با نگاهی به وحی آسمانی، مهندسی و نظارت ساختار نظام عدالت‌گسترانه و حق‌مدارانه خود را در حالی آغاز کرد که باطل‌گرایان خرافه پرست، که همه چیزشان را در این نظام تباه شده می‌دانستند، در برابر آن حضرت با تمام توان به مقاومت برخاستند و با ابزارهای گوناگون در پی این بودند که یا این نظم و پروژه نوین را به کلی ویران کنند و یا این که نقشه را عوض نمایند؛ اما رسول اکرم ﷺ در مدت ۲۳ سال تحمل زحمت چنان استوار و مقاوم پا به میدان گذاشت

که هر چه نیروی فشار دشمن بر آن حضرت افزایش می‌یافت بر شدت مقاومت او نیز افزوده می‌شد.

گرچه کارشکنی‌های دشمنان در مکه مانع اجرای برنامه‌های اصلاحی رسول اکرم ﷺ گردید، ولی آن حضرت پس از هجرت به مدینه موفق شد نظام فراگیر و خدامحورانه‌ای را به وجود آورد که عدالت اجتماعی و فردی افراد در تمام زمینه‌های فرهنگی، دینی، سیاسی و اقتصادی در آن لحاظ شده بود. نظام اداری که در سال‌های آغازین هجرت در مدینه توسط رسول اکرم ﷺ تنظیم گردید بیان‌گر اصول اساسی و جامع نگر اسلام است که پرداختن و تحلیل تمام آن نظام‌نامه از عهده این نوشتار خارج است.

هدف پیامبر ﷺ از اجرای این نظام‌نامه ایجاد همبستگی بر پایه اخلاق و عقیده بود نه بر اساس هم‌خونی و یا رابطه نژادی و بر همین اساس در بخشی از آن نظام‌نامه آمده است:

هذه كتاب من محمد النبي بين المؤمنين و المسلمين من
قریش و یثرب و من تبعهم فلحق بهم و جاهد معهم انهم امة
واحدة من دون الناس و ان المؤمنين بعضهم موالى بعض من
دون الناس... و انه ما كان بين اهل هذه الصحيفة من حدث او
اشجار «اختلاف» يخاف فساد فان مرده الى الله و الى
محمد رسول الله؛^۱

۱. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۱۱۹؛ نظام سیاسی اسلام، ص ۵۵.

نگرانی از تفرقه و کشتار میان امت اسلامی / ۴۷

این (کتاب) دستور و یا منشوری است از طرف محمد فرستاده (خدا) در میان مؤمنان و مسلمانان از طایفه قریش و یثرب (مدینه) و پیروان آنان که به آنها پیوسته و با آنان جهاد نمایند این که این مؤمنان و مسلمانان صرف نظر از سایر مردم امتی واحد است... و هر یک از مؤمنان جدای سایر مردم پشتیبان و یاور مؤمنان دیگر می باشد. آنچه در میان پذیرندگان این عهد نامه از اختلاف و نزاع رخ می دهد - که بیم از فزونی فتنه در آن باشد - مرجع حل آن خدا و رسول او خواهد بود.

این بخش از عهدنامه نمایانگر این واقعیت است که رسول اکرم ﷺ در پی ایجاد زیرساخت های وحدت و برادری بر مبنای دین و اعتقاد بود؛ برای حل اختلاف به جای توسل به زور و قدرت و رسوم تباه کننده قبیله خواهی، به خدا و رسول توسل جسته شود.

پس از تنظیم این نظام نامه و نیز دستورات قرآن، مبنی بر اخوت و برادری مؤمنین و با تدبیر راهبرانه و خردمندانه رسول اکرم ﷺ، تمام مسلمانان زیر پرچم اسلام درآمدند و اسلام در نزدیک ترین زمان ممکن گسترش یافت، اما این همبستگی هیچ گاه به این معنا نبود که پیروان رسول اکرم ﷺ همیشه و حتی در نبود ایشان ﷺ گرفتار تفرقه و اختلاف نمی شوند؛ قبیله خواهی ریشه دار، تعصبات کور و برخی تحرک ها و واکنش های صحابه نشان دهنده این مهم بود که ممکن است ابرهای تیره و تاریک جدایی و تفرقه، در افق روشن اسلام پیدا شود و مسلمانان را از حرکت وحدت آفرین آن باز دارد.

بر همین اساس رسول اکرم ﷺ به عنوان یک مربی دلسوز و آینده نگر

نسبت به پیدایش و زایش اختلاف و تفرقه در بین امت اسلامی اظهار خوف و نگرانی فرمود و بارها به پیروان خود هشدار داد که به شواهدی اشاره می‌شود:

رہیافت به سخنان پیامبر ﷺ

به نقل ابو موسی اشعری روزی رسول خدا ﷺ به اصحاب خود فرمود:

اخاف علیکم الهرج قالو مالهرج یا رسول الله قال القتل قالو
و اکثر مما یقتل الیوم انا نقتل فی الیوم من المشرکین کذا و
کذا فقال النبی لیس قتل المشرکین ولاکن قتل بعضکم بعضا
قالو وفینا کتاب الله قال و فی کم کتاب الله عزوجل قالو و
معنا عقولنا قال انه ینتزع عقول عامة ذالک الزمان و یخلف
هبا من الناس یحسبون انهم علی شیء و لیسو علی شیء؛^۱
نگرانم برای شما از هرج، اصحاب گفتند: ای فرستاده خدا! هرج
چیست؟ فرمود: کشتار. اصحاب گفتند: بیشتر از کشتار امروز
وجود دارد و ما از مشرکین در هر روز آن همه به قتل می‌رسانیم؟
حضرت فرمود: نگرانی من از کشتار با مشرکین نیست، بلکه
نگرانم که همدیگر را به قتل رسانید. اصحاب پرسیدند: آیا در آن
هنگام کتاب خدا در بین ما است؟ حضرت فرمود: آری، کتاب
خدا در میان شما می‌باشد. باز هم اصحاب پرسیدند: آیا در آن

هنگام عقل‌های ما پابرجا است؟ حضرت فرمود: در آن زمان عقل بیشتر شما برداشته شده و مخالفت‌ها آغاز می‌شود و گروهی از مردم گمان می‌کنند که آنان بر راه راست هستند و حال آن که چنین نیست.

و هم چنین از آن حضرت نقل شده است:

ان من اخوف ما اخاف ائمة المضلین و انه اذا وضع السیف فیهم لم یرفع الی یوم القيامة و انه سیخرج فی امتی کذابون دجالون... وانی خاتم الانبیا لانبی بعدی ولا تزال طائفة من امتی علی الحق منصوره حتی یأتی امرالله؛^۱

بیشترین نگرانی من از رهبران گمراه است؛ زیرا زمانی که شمشیر در میان آنان کشیده شود تا روز قیامت برداشته نمی‌شود و زود است که میان امت من دروغ‌گویان و دجال ظاهر شوند و همانا من خاتم پیامبران هستم و فرستاده‌ای بعد از من نیست. همیشه گروهی از امت من یاوران حق هستند تا امر خداوند آید.

پی جویی‌ها

اظهار خوف و نگرانی رسول اکرم ﷺ رهیافت روشنگرانه‌ای برای پیروان آن حضرت بود تا خود را از تفرقه و اختلاف دور سازند؛ اما تاریخ‌گویای این واقعیت تلخ است که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ

و استقرار خلافت اسلامی در دست ابوبکر نه تنها هیچ‌گاه مسلمین به وحدت واقعی که تداعی‌کننده یک پارچگی آنان در زمان رسول خدا ﷺ باشد دست نیافتند بلکه مطابق با پیش‌بینی رسول اکرم ﷺ چندی پس از آن حضرت، قتل و کشتار فراوانی در میان امت رخ داد که هر یک با انگیزه‌های متفاوت، ضربه‌های بسیار سهمگین بر پیکره اسلام وارد ساخت. برای روشن شدن این مطلب تنها به سه نمونه تاریخی اشاره می‌کنیم:

۱. فتنه و کشتار در زمان ابوبکر

به حکومت رسیدن ابوبکر همزمان با انتشار خبر درگذشت پیامبر ﷺ زمینه بحران و ارتداد و سرپیچی بعضی از قبایل اطراف مدینه را در پی داشت؛ زیرا برخی از آنان با دریافت خبر اختلاف صحابه در موضوع جانشینی رسول خدا ﷺ با اندیشه‌های گوناگون به شورش دست زدند و مسلمانان مدینه در هراس از هجوم قبایل اطراف به سر می‌بردند. نمونه‌ای از تعبیرات ناراضیان آن روز در مدارک اهل سنت چنین آمده است:

طبری می‌نویسد: پس از به حکومت رسیدن ابوبکر عرب از اسلام برگشت و در تمام قبایل نفاق آشکار شد.^۱
ابن کثیر آورده است: پس از رحلت پیامبر ﷺ اکثر اُمرتد شده و با اهداف گوناگون قصد شورش داشتند.^۲

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. الیدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱.

از ابوهریره نقل شده است وقتی ابوبکر به خلافت رسید بیشتر مردم کافر شدند و ابوبکر با آنان جنگید.^۱

برخی از ناراضیان در پی شبیخون به مدینه برآمدند و سه شب پیاپی به مدینه حمله کردند و با مقاومت مدافعان کمین کرده در گذرگاه‌های مدینه روبه رو شدند. مسلمانان آنان را از ورود به مدینه باز داشتند. سرانجام بعضی از آنان کشته شدند و برخی گریختند و مسلمانان مدینه پیروز شدند.^۲ ابوبکر در آغاز حکومت با ناراضیان در بیرون مدینه روبه رو گردید. آنان تهدید بسیار جدی برای حکمرانی او به حساب می‌آمدند. مخالفین ابوبکر انگیزه‌های متفاوتی داشتند، در منابع اهل سنت از آنها به عنوان مرتدین یاد شده است. به نظر می‌رسد دامنه اهل رده تا این حد گسترده نبود. درباره این موضوع مطالب فراوانی نگاشته شده است. در این جا به طور اختصار به نکاتی اشاره می‌شود:

انگیزه شورشیان بر ابوبکر

ابوبکر و دستیارانش کوشیدند همه گروه‌های مخالف را «مرتد» بنامند و با همین اتهام برای سرکوبی آنان، مسلمانان را بسیج کنند. با تحلیل جزئیات آن رویدادها و نگاه جریان‌شناختی از انگیزه‌های شورشیان، در منابع تاریخی اهل سنت، نمی‌توان همه آنان را مرتد و سزاوار جسارت تا حد قتل و اسارت دانست.

۱. الاکتفا بما تضمنه من مغازی رسول الله، ج ۳، ص ۸؛ البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۴۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۵.

در بسیاری از منابع شیعه و سنی آشکارا آمده است بسیاری از مخالفان خلیفه به توحید و نبوت اعتقاد داشتند، نماز می‌خواندند و تنها از پرداخت زکات با انگیزه‌های متفاوت به خلیفه خودداری می‌کردند.

به برخی از تعبیر موجود در منابع اهل سنت اشاره می‌کنیم:

۱. طبری می‌نویسد: «مرتدین» کسانی بودند که نماز را قبول داشتند، اما به جهت اشکال در شکل‌گیری حکومت از پرداخت زکات خودداری می‌کردند.^۱

۲. گروهی از آنان با شنیدن اختلاف صحابه در امر خلافت از دادن زکات خودداری کردند.^۲

۳. گروهی از مسلمانان عقیده داشتند که پرداخت زکات در زمان پیامبر ﷺ بر آنان واجب بود، اما پس از آن حضرت اطاعت از ابوبکر در پرداخت زکات واجب نیست زیرا آنها پرداخت زکات به حکومت را نوعی خراج می‌دانستند.^۳

ابن کثیر می‌نویسد: بعد از وفات پیامبر ﷺ عده زیادی مرتد شدند که اهداف گوناگون داشتند، بعضی از آنان اهل نماز بودند، اما از پرداخت زکات خودداری می‌کردند و آن‌هایی که زکات نمی‌دادند بعضی‌شان زکات را همانند جزیه می‌دانستند و برخی در حکومت ابوبکر - که از نظر آنها اشکال داشت - پرداخت زکات را جایز نمی‌شمردند.^۴

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۵.

۴. البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱.

بر پایه این گزارش‌ها بی‌تردید بین مخالفین خلیفه برخی اصل زکات را منکر نبودند، ولی چون در خلافت ابوبکر اشکال داشتند از پرداخت زکات خودداری می‌کردند. بعضی از آنان، آشکارا به کسانی که مأمور جمع‌آوری زکات از سوی خلیفه بودند می‌گفتند ما زکات را قبول داریم، اما به مستمندان ناحیه خود می‌دهیم نه به حکومت.^۱

موضع سرسختانه خلیفه

مخالفین ابوبکر با انگیزه‌های متفاوتی با او سرستیز داشتند. پس ابوبکر نمی‌توانست همه را یکسان بنگرد و همه را سرکوب کند. فرستادن مردم به جنگ کسانی که نماز بخوانند و زکات ندهند به آسانی برای خلیفه میسر نبود، ولی از اقبال بلند خلیفه در زمان رسول خدا ﷺ کسانی همانند مسیلمه در یمامه و اسود بن کعب عنسی در یمن ادعای پیغمبری کردند که نبرد با آنان در آخرین سال زندگی رسول اکرم ﷺ آغاز شده بود^۲ و همین امر به ابوبکر کمک فراوان نمود تا پیوستگی و هم‌انگیزگی میان شورشیان زمان خود و شورشیان زمان رسول خدا ﷺ ایجاد کند و همه این گروه‌ها را مرتدان سرکش معرفی کند که بر ضد حکومت رسول خدا ﷺ شوریده و می‌خواهند اسلام را از بین ببرند و آشکارا تبلیغ می‌کرد که باید با آنان جنگید و زن و فرزندانشان را اسیر کرد تا فرقی بین حکومت پیامبر ﷺ و خلیفه پیامبر ﷺ (ابوبکر) نگذارند.^۳

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الملل و النحل شهرستانی، ج ۱.

خلیفه در یک اقدام خودسرانه و بدون در نظر داشتن افکار عمومی^۱ تصمیم گرفت با شورشیان بستیزد. او برای تعیین فرمانده در این جنگ با عمر و عاص مشورت کرد که علی علیه السلام چگونه است؟ عمر و عاص گفت: مناسب است، اما علی علیه السلام از تو فرمان نمی‌برد. ابوبکر طلحه را پیشنهاد کرد. عمر و عاص گفت: مناسب نیست. ابوبکر عثمان را پیشنهاد کرد. عمر و عاص گفت: مناسب است، ولی او را نزد خود نگهدار که به فکر او نیازمندی. و در آخر با مشورت هم خالد بن ولید را به فرماندهی گروه سرکوبگر انتخاب کرد.^۲ پس از آن ابوبکر لشکریان را برای سرکوبی مخالفین به اطراف گسیل داشت.^۳ خلیفه در بخش‌نامه‌ای خطاب به قبایل عرب نوشت: من لشکری را مأمور کرده‌ام تا هر فرد از دین برگشته‌ای را با شمشیر بکشند و با آتش بسوزانند و زنان و فرزندانشان را اسیر کنند، مگر آن که توبه نموده و علامت پذیرش اسلام را - که گفتن اذان و پرداخت زکات است - آشکار نمایند و به لشکریان خود نیز دستور داده بود بر هر طایفه‌ای که وارد شدید به کسی که نشان اسلام را در او دیدید آسیبی نرسانید.^۴ سرداران خلیفه به دستور او به اطراف حرکت کردند. در آن میان خالد بن ولید نخست مأمور جنگ با طلیحه^۵ شد. با شکست

۱. پس از این خواهیم گفت که افکار عمومی، مخالف جنگ با قبایل اطراف مدینه بود.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۰؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۷۶.

۴. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۷۳.

۵. نام اصلی طلیحه بن خلویلد اسدی طلحه بود که برای تحقیر، نامش را به مصغر طلیحه می‌گفتند. در سال نهم اسلام آورد و در سال دهم مرتد شد. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۵.

دادن طلیحه به سراغ مالک بن نویره رفت. او مالک و یارانش را با نیرنگ خاصی در حالی که به اذان گفتن و نماز خواندن مشغول بودند، خلع سلاح کرد و در اول شب همه خوابیدند و در پاسی از شب به لشکریان خود دستور داد که به مالک و یارانش شبیخون زنید و همه را بکشید و این مأموریت بسیار ناگوار و فاجعه‌آمیز انجام شد و در همان شب خالد با همسر مالک همبستر شد.^۱

ابوقتاده، یکی از لشکریان خالد، وی را نصیحت کرد که مالک و یارانش مسلمان هستند و کشتن آنان جایز نیست، خالد او را با خشونت از خود راند و ابوقتاده در همان شب از لشکریان خالد جدا شد و نزد ابوبکر آمد و از خالد شکایت کرد و قسم یاد کرد که دیگر در آن جنگی که خالد فرماندهی آن را به عهده دارد شرکت نکند. اما ابوبکر او را به سردی جواب داد و گفت: بگذار خالد کار پیش گرفته شده را به انجام رساند.^۲

خالد پس از پایان دادن به زندگی مالک به مدینه بازگشت و با هیبتی پیروزمندانه وارد مسجد پیامبر ﷺ شد. وقتی عمر خالد را دید فریاد کشید: ای دشمن خدا! مسلمانی را کشتی و با همسرش همبستر شدی. به خدا قسم اگر امکان پیدا کنم تو را قصاص خواهم کرد. خالد در ابتدا گمان کرد که این گفتار عمر از رأی ابوبکر است، پس ساکت ماند و نزد ابوبکر رفت و قضیه را به او خبر داد. ابوبکر بدون کمترین توجه به

۱. البدایة والنهاية، ج ۶، ص ۳۲۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۷۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۰.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۷۳؛ البدایة والنهاية، ج ۶، ص ۳۲۲.

اعتراض مردم و انتقاد عمر نه تنها برای خالد مجازاتی در نظر نگرفت بلکه درباره او گفت: خالد شمشیری از شمشیرهای خدا است و شمشیری را که خدا برافراشته در نیام نمی‌کنم.^۱

سرانجام خلیفه در مدت یک سال شورشیان خارج از مدینه را با شدت تمام سرکوب کرد و عملیات سرکوب‌گرانه مخالفین بدون در نظر گرفتن افکار و عقاید واقعی آنان به اجتهاد خلیفه اجرا شد. حتی مسلمانان به مشروعیت این رفتار خلیفه اعتراض کردند. نمونه‌ای از اعتراضات مردم به عملکرد خلیفه را می‌نگاریم:

ارزیابی مردمان آن روزگار

۱. نخستین کسی که به خلیفه اعتراض کرد دومین شخص دستگاه خلافت، عمر بن خطاب بود. وی نزد ابوبکر آمد و گفت: ای خلیفه پیامبر ﷺ! با مردم از راه نرمش و سازگاری وارد شو. چگونه شما با این مردم نبرد می‌کنی، در حالی که رسول خدا ﷺ فرمود: مأمورم با مردم نبرد کنم تا به وحدانیت خدا و رسالت من اقرار بنمایند. هر کس چنین اقراری نمود جان و مالش محترم است و پس از آن حسابش با خدا است.^۲

۲. همزمان با تعیین فرماندهان توسط ابوبکر، قیس بن ثابت برخاست و با اعتراض به این لشکرکشی خلیفه فریاد زد: ای مردم! آیا کسی در

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۷۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۰.

۲. البداية و النهایة، ج ۶، ص ۳۱۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۷۶؛ السيرة العلییه، ج ۲، ص ۳۴۴.

بین شما نیست که بین خلیفه و مخالفینش سازش نماید تا کار به نبرد نکشد! به خدا ما هم کور و کر نیستیم و جریانات اطرافمان را می‌شنویم و می‌بینیم، ولی پیامبر ﷺ ما را به مدارا و نرمش امر کرده بود.^۱ حتی برخی صحابه هنگامی که از منصرف کردن خلیفه از جنگ ناامید شدند پس از آن در برخی موارد برای جلوگیری از نبرد پا درمیانی می‌کردند. به نقل طبری هنگامی که خالد مأمور شد با قبیله بنی طی و جدیله جنگ نماید عدی فرزند حاتم بین خالد و آنان وساطت کرد و از جنگ جلوگیری کرد.^۲

بدینسان از موضع‌گیری اصحاب در مخالفت جنگ با شورشیان خارج مدینه و برخی روایات که می‌گویند آنها وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر ﷺ را قبول داشته و نماز می‌خواندند.^۳ می‌توان گفت حق این بود که خلیفه در برخورد با آنان راه احتیاط به پیش گرفته و فرمان عمومی قتل و عام آنان را به عنوان مرتدین صادر نمی‌کرد و پیشنهاد مدارا از طرف عمر و ایجاد صلح و سازش قیس بن ثابت که با اقدام عملی عدی بن حاتم نتیجه خوبی هم داد بهترین راهکار برای خلیفه بود، اما خلیفه همه را نادیده گرفت و گزینه جنگ را برگزید که قتل و عام مردم و غارت‌ها و اسارت‌هایی به دنبال داشت که پس از درگذشت خلیفه اول و با روی کار آمدن خلیفه دوم او در یک فرمان عمومی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۶۰: البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۱۷.

۳. روایات در صفحات پیشین آمده است.

دستور برگرداندن اموال و آزادی اسرا را صادر کرد.^۱

۲. آغاز تفرقه در زمان عثمان

رفتار خراب کارانه خلیفه و گماشتگانش بر انجام کارهای خلاف در آغاز، اعتراضات شمار اندکی از صحابه پیامبر ﷺ را برانگیخت. کسانی از راه مسالمت‌آمیز نزد عثمان آمدند و وی رانصیحت می‌کردند، عثمان در محاصره افراد کینه‌توز و عقده‌ای عموزادگان بنی‌امیه خود قرار گرفته بود؛ بدین روی قدرت تصمیم‌گیری اصلاح‌گرانه و مورد رضایت مسلمانان را نداشت. خط و مسیر حکومت وی تنها منافع درازمدت و کوتاه‌مدت بنی‌امیه را تأمین می‌کرد.

مورخان نوشته‌اند عثمان در شش سال نخست حکومت، گرفتار مشکلات چندانی نبود و مردم زیاد بر او خرده نمی‌گرفتند اما خلاف‌کاری‌های عثمان در شش سال دوم زمامداری وی بیشتر رخ نمود؛ به ویژه آن‌که بنی‌امیه را یک سره به کار گماشت و دیگران را محروم داشت.^۲ پس از کارگر نیفتادن نصیحت‌ها، مخالفت‌ها بر ضد عثمان مردمی شد و غیر از مرکز (مدینه) در سایر شهرهای مهم مانند کوفه، بصره و مصر نیز اعتراضات بالا گرفت. همچنین برخی قبایل اطراف مدینه نیز با مخالفین خلیفه هم‌صدا شدند. مقاومت عمومی علیه حکومت اموی عثمان در حال شکل‌گیری بود. در این میان نیروی

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۷.

مقاومت داخل مدینه نقش مهمی داشت و با ارسال نامه به شهرهای بزرگ مردم را علیه عثمان فرامی خواند. ابن قتیبه نامه مهاجرین ساکن مدینه به مردم مصر را چنین نقل نموده است: از مهاجرین نخستین و بازماندگان شورا به سوی مردم مصر و نیز از صحابه و تابعین؛ این که به سوی ما آید و دریابید خلافت پیامبر ﷺ را همانا کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ دگرگون شده، شما را به خدا سوگند هر کس نامه ما را بخواند نزد ما آید تا حق خود را بگیریم. جانشینی پیامبر ﷺ که رحمت بود امروز تبدیل شد به سلطنت. هر کس به چیزی دست یابد بدون مانع برمی دارد.^۱

مردمان آن سامان از رفتار خودسرانه فرمانروایان عثمان به ستوه آمده بودند و می دانستند که شکایت از والیان نتیجه ای جز تبدیل مهره ای به مهره دیگر (اموی برود اموی دیگر آید) ندارد، پس آنان چاره کار را در این می دیدند که فتنه جاری را باید از سر چشمه خواباند. نشان دادن چراغ سبز از داخل مدینه قوت قلب و مایه امید بود برای آنان، تا به نیروهای خود هم آهنگی و انسجام بخشند. در پی آن مردم شهرهای بزرگ، بین شان آغاز به اطلاع رسانی نمودند که هر روز نامه هایی بین آنان مبادله می شد.^۲

به نقل بلاذری پس از آن نامه ها، گروهی از مردم کوفه، بصره و مصر در مسجد الحرام جمع شدند و پیرامون کارهای عثمان گفت و گو کردند و تصمیم گرفتند پس از بازگشت به منطقه خود، مردم را از کردار

۱. الامامة والسياسة، ص ۳۲ باتلخیص: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۴۸.

ناشایست خلیفه آگاه ساخته و جمع بیشتری را با خود همراه سازند. پس از آن در مدینه باهم ملاقات نمایند و درباره خلافت تصمیم جدی بگیرند اگر خلیفه از کارهای ناروای گذشته خود اظهار پشیمانی کند و امور را سامان بخشد رهایش سازند و در غیر این صورت او را برکنار کنند.^۱

به نقل ابن جریر طبری و ابن اثیر، معترضین بیرون و داخل مدینه پس از اجتماع بزرگی، عامر بن عبدالله تمیمی را نزد عثمان فرستادند. هنگامی که عامر نزد عثمان رفت ضمن ارائه درخواست مردم وی را موعظه کرد و به تقوای الهی و نظارت بر کردار فرمانروایانش فراخواند؛ اما عثمان بایی اعتنایی به خواست معترضین، توهین به عامر را آغاز کرد و گفت مردم گمان می‌کردند عامر بن عبدالله، قاری قرآن و آدم فهمیده‌ای است، در حالی که او حتی نمی‌داند خداوند در کجاست. عامر در پاسخ عثمان گفت: خداوند در کمین ستمکاران است.^۲

روزی علی بن ابی طالب علیه السلام نزد عثمان رفت و نارضایتی مردم را به وی بازگفت. سپس رفتار خودسرانه فرماندارنش را سرزنش کرد و به خصوص او را از فتنه معاویه بیم داد. عثمان در جواب آن حضرت گفت: یا علی! این مردم را چه شده که بی‌جهت به من خرده می‌گیرند، در حالی که خلفای قبل از من هم مانند من رفتار می‌کردند و تو خوب می‌دانی که معاویه از کارگزاران عمر بود، چرا بر وی نمی‌شوریدند؟ علی علیه السلام فرمود: فرق تو با عمر در این است که در زمان عمر، معاویه از

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۹.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۴۲.

نگرانی از تفرقه و کشتار میان امت اسلامی / ۶۱

غلام عمر می‌هراسید اما در دوره تو معاویه چنان خودسر شده که تمام خلاف‌کاری‌هایش را به تو نسبت می‌دهد.^۱

بار دیگر علی علیه السلام برای خواباندن شورش عمومی به عثمان گفت من تو را به خدا قسم می‌دهم مبادا کاری کنی که به دست امت کشته شوی؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود در این امت زمامداری کشته خواهد شد که کشتن وی سبب خون‌ریزی تا قیامت در میان اسلامیان خواهد شد و افق‌ها را بر امت تیره‌وتار خواهد کرد تا جایی که حق را از باطل تشخیص ندهند، پس اختیار خود را به دست مروان مسپار که به هر سو تو را به دل خواه خود بکشد.^۲

فراخوانی و گفت‌وگو با فرمانروایان

اعتراض‌ها و شکایت‌های مردمی عثمان را به هراس انداخت. وی در آن اوضاع پر التهاب کارگزاران خود معاویه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، سعید بن عاص و عبدالله بن عامر را فراخواند و به آنان گفت می‌بینم به واسطه رفتار شما آسیاب فتنه به گردش آمده است.^۳

آنان با گزارشی از وضعیت شهرهای خود تمامی گرفتاری مردم را منکر شدند و چنین نشان دادند که مردم نسبت به خلافت خلیفه اعتراض دارند و گرنه ما با آنان رفتار مناسبی داریم. سپس عثمان به آنان

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴.

۲. البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۶۸؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۱.

گفت می‌دانید هر حاکمی مشاوران و وزیرانی دارد که با رأی هم پیش می‌روند، حال مشاوران و وزیران من شما هستید، پس به نظر شما با این مردم چه کنیم؟ عبدالله بن عامر گفت: باید آنان را به جنگ با غیر مسلمانان روانه کنیم، چنان مشغول داریم که تو را فراموش نمایند.

سعید بن عاص گفت: تو می‌دانی که هر قومی بزرگی دارد که قومش را علیه تو رهبری می‌نماید، باید مخفیانه بزرگانشان را بخواهی و همه را به قتل رسانی و دیگر گله بی‌چوپان کاری نمی‌تواند، عبدالله بن ابی سرح گفت: بیت‌المال را از آنان قطع کن. عثمان از معاویه - که تا آن زمان ساکت بود - نظر خواست. او گفت: پیشنهاد برادران خود را شنیدم. آنان به وضعیت شهرهای خود از من بهتر آشنا هستند.^۱ سپس گفت: به نظر من اگر چند نفر از آنان از بین بروند بقیه آرام می‌شوند. عثمان پرسید: منظورت چه کسانی می‌باشد؟ معاویه گفت: علی رضی الله عنه، طلحه و زبیر. عثمان این پیشنهاد را نپذیرفت. معاویه گفت: حال که چنین است من سه کار دیگر را نیز پیشنهاد می‌کنم، یکی از آنها را انتخاب کن.

۱. من در شام نیروی فراوانی دارم، اجازه بده که صدهزار از آنان را جهت محافظت تو در مدینه حاضر کنم.

۲. یا این که مخالفین خود را از مدینه بیرون کن، هر کدام را به شهری روانه نما، نگذار با هم جمع شوند و دنبالشان جاسوسانی را بگمار که علیه تو فعالیتی انجام ندهند.

۳. یا این که من را به عنوان خونخواه خود برگزین؛ تا اگر به قتل

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۴۳.

رسیدی من قاتلین تو را مجازات کنم. عثمان پیشنهاد سوم معاویه را پذیرفت و خون‌خواهی خود را به معاویه وا گذاشت.^۱ جالب است که فرمانروایان و مشاوران عثمان هیچ کدام رویه اصلاحی و احترام به خواست مردم را مطرح نکردند بلکه هر کدام به گونه‌ای فشار و خشونت با آنان را پیشنهاد کردند، در این میان نظر معاویه بسیار زیرکانه بود.

ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: پس از دست‌یابی عثمان به خلافت معاویه شب و روز به این امید بود که خلافت پس از عثمان به او برسد.^۲ می‌توان گفت پیشنهاد سوم معاویه، واگذاری خون‌خواهی عثمان، بر اساس حکومت‌خواهی او طراحی شده بود.

عثمان پس از شنیدن دیدگاه‌های اطرافیان نه تنها توجهی به خواسته‌های حق‌جویانه مردم نکرد بلکه با پشت‌گرم شدن به سخنان آنان در مقابل مردم به جانبداری از کارگزاران خود برخاست و به مردم می‌گفت: لباس «خلافت» را که خداوند بر اندام من کرده است هرگز بیرون نمی‌آورم. اگر من به تقاضای شما رفتار کنم معلوم می‌شود که شما فرمانروایید نه من، پس از آن من چه مزیتی بر شما دارم.^۳ شما چیزی را بر من خرده می‌گیرید و به سبب آن‌ها با من دشمنی می‌ورزید که همان‌ها در زمان عمر بن خطاب جریان داشت و از او پذیرفته بودید. او شما را سرکوب و مهار می‌کرد، کسی نمی‌توانست به خیرگی و یا به

۱. الامامة والسياسة، ص ۲۵.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶۸.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰.

گوشه چشمی به وی بنگرد.^۱ و هم‌چنین درخواست مردم مبنی بر مجازات مروان فتنه‌گر مورد پذیرش خلیفه قرار نگرفت. مروان به پشتیبانی خلیفه در خانه وی آزادانه فعالیت می‌کرد؛ به ویژه این که در این اواخر مهر خلیفه را از حمران بن ابان تحویل گرفته بود.^۲ در امور حکومتی نامه‌هایی را از طرف خلیفه می‌نوشت، اما خلیفه بی‌تدبیر و بی‌توجه بدون بازخواست از وی می‌گذشت.^۳ به گواهی تاریخ، مردم در ابتدا درخواست‌های مسالمت‌آمیز از خلیفه داشتند که بر وی اثر نگذاشت و در رفتار گماشتگان او نیز تغییر محسوسی ایجاد نشد تا این که مردم ناامیدانه به یک خیزش عمومی روی آوردند.

تشدید مخالفت‌ها

مورخان شیعه و سنی گفته‌اند در سال ۳۵ هجری، آخرین سال زندگی خلیفه، فشار مردمی بر خلیفه تشدید شد و مردم او را آشکارا به قتل تهدید می‌کردند. طبری می‌نویسد: روزی خلیفه در کنار دیوار خانه‌اش نشسته بود. جبلة بن عمر ساعدی بر وی گذشت و بر او خطاب کرد: ای نعثل! نزدیک است که تو را به قتل رسانیم و خلافت را از دست بیرون آریم.^۴ این برخوردهای تند با خلیفه هنگامی صورت می‌گرفت که دیگر

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴.

۲. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۲.

۳. مانند نامه نوشتن به والی مصر که والی جدید، محمد بن ابی‌بکر را به قتل برساند. مروج

الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶۱.

مردم امیدی به تأثیر واسطه‌گری‌ها و رفتار مسالمت‌آمیزشان با خلیفه نداشتند. در همان سال (۳۵ هجری) مردم از مصر، کوفه و بصره در یک اقدام هماهنگ شده به سوی مدینه حرکت کردند. درباره تعداد افراد این سه شهر مهم اسلامی، مورخان اختلاف دارند؛ که چندان مهم نیست، مهم این است که همین‌ها کار عثمان را پایان دادند.^۱ طبق برخی منابع ششصد نفر از مصر به فرماندهی عبدالرحمن بن عیسی، دویست نفر از بصره به فرماندهی حکیم بن جبلة عبدی و دویست نفر از کوفه به فرماندهی مالک اشتر وارد مدینه شدند که هر کدام از این گروه‌ها را جمعی از اصحاب پیامبر ﷺ همراهی می‌کردند. در بین راه نیز گروهی دیگر به آنان ملحق شدند و در مدینه هم گروهی دیگر مانند هواداران عایشه، طلحه و زبیر به آنها پیوستند و جمعیت‌شان افزون گردید.^۲ ناراضیان انگیزه‌های متفاوتی داشتند افرادی مانند طلحه و زبیر که در سال‌های حکمرانی عثمان در سر سفره رنگین او به نان و نوایی رسیدند کاری به بدعت‌گزاری‌های عثمان نداشتند؛ بلکه شواهد نشان می‌دهد آنها با گرفتن هدایای سنگین از بیت‌المال در برخی بدعت‌گزاری‌ها با خلیفه شریک بودند.^۳ اما آنان از این که می‌دیدند قدرت تنها در دست بنی‌امیه متمرکز است ناراحت شده، در کمین فرصتی برای رسیدن به خلافت بودند.

۱. ر.ک: الامامة والسياسة، ص ۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲. البدأ والتاریخ، ج ۵، ص ۲۰۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳۴؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۵۸.

اما برخی مانند مالک اشتر انگیزه دینی داشتند. در آن موقعیت حساس و پراشتاب مدینه کسی نمی‌توانست انگیزه واقعی خود را بروز دهد، بلکه همه یک صدا بازنده نمودن کتاب خدا «قرآن» و سنت رسول اکرم ﷺ مرکز خلافت را محاصره کردند و خواستار گفت‌وگو با خلیفه شدند. نخست مغیره بن شعبه از جانب خلیفه آمد تا با آنان سخن گوید. مردم با فریاد «ای بدکار یک چشم و ای فاجر فاسق برگرد» به سخنان او گوش ندادند. وی ناکام برگشت سپس عمرو بن عاص به نمایندگی خلیفه نزد مردم آمد، همین که خواست سخن گوید مردم به او دشنام دادند که ای فرزند زن بدکاره (نابغه)! تو مورد اعتماد ما نیستی، برگرد. برخی از اطرافیان عثمان گفتند: چاره کار در دست علی علیه السلام است. عثمان آن حضرت را فراخواند و گفت: این مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ بخوان. علی علیه السلام گفت: این کار را به شرطی می‌پذیرم که عهد ببندی تا به آن چه از طرف تو به نفع آنان ضمانت می‌کنم وفا نمایی. عثمان پذیرفت، علی علیه السلام به نزد مردم رفت، اما آنان به تعهد عثمان اعتماد نمی‌کردند تا علی علیه السلام وی را ضمانت کرد. بزرگان آنان با ضمانت علی علیه السلام نزد عثمان رفتند. گفت و گوی تند بین آنان رخ داد تا قرار شد خلیفه در نامه‌ای رسمی تعهد دهد که خواست‌های مردم را برآورد و پیمان‌نامه‌ای به قرار زیر تنظیم شد:

«این نوشته بنده خدا، امیر مومنان است برای کسانی که به او انتقاد کرده‌اند. خلیفه تعهد می‌سپارد که به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ عمل کند، محرومان را مورد عطا قرار دهد و برای بیم‌دارندگان امنیت فراهم

نماید و تبعیدیان را به وطن‌شان برگرداند و علی بن ابی طالب علیه السلام ضامن مؤمنان است که عثمان وفا نماید به این نوشته و افرادی همانند طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، زید بن ثابت و سهل بن حنیف شاهد بر این تعهد نامه می‌باشند.^۱

پس از آن علی علیه السلام به عثمان گفت: با مردمی که در بیرون منتظر تو هستند سخن بگو؛ تا آنان وقتی به شهرهای خود (بصره، کوفه و مصر) برمی‌گردند آن چه از تو شنیده بگویند؛ زیرا من هراس دارم که از آن شهرهای ناآرام مردمان دیگری نیز آیند. عثمان برای آنان سخنانی گفته و از کردار سابقش معذرت خواسته و توبه نمود. مردم از شنیدن سخنان وی خوشحال شده بودند که در آن حال مروان بیرون آمده به آنان خطاب کرد: روی شما سیاه باد! برای چه به درگاه امیرالمومنین جمع شده‌اید. علی علیه السلام از برخورد مروان با مردم ناراحت شد و به عثمان گفت: آیا از مروان راضی شدی که چگونه دین تو را فاسد و عقل تو را زایل نمود. من می‌دانم که این مردم دیگر بار به سراغ تو می‌آیند، اما من دیگر نزد تو نخواهم آمد.^۲

خلیفه پس از آن توبه و تعهد با مردم به قول خود وفا نکرد و ناراضیان - چه در مدینه و چه در شهرهای دیگر - تغییر محسوسی در رفتار خلیفه ندیدند؛ بدین روی بار دیگر مردم خشمگین‌تر از قبل در مدینه حضور یافتند که این بار کاری از دست خلیفه و میانجی‌گران ساخته نبود.

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۲.

۲. البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۷۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۶۶، باندکی تفاوت.

محاصره دوم مدینه و قتل خلیفه

بیشتر مورخان گفته‌اند که خلیفه دوبار توسط ناراضیان در خانه‌اش در محاصره قرار گرفت. بار نخست که با وساطت علی رضی الله عنه پایان یافت و مردم به شهرها و خانه‌های‌شان بازگشتند. به نقل ابن اثیر آنان متوجه نیرنگ و فریب‌کاری خلیفه شدند. سران سه شهر مصر، کوفه و بصره بار دیگر به بهانه حج از شهرهای خود خارج شدند و در مدینه گرد آمدند. همه در آخر ذی‌القعدة سال ۳۵ هجری خودشان را به مدینه رساندند. وقتی علی رضی الله عنه، طلحه و زبیر از آنان پرسیدند برای چه دوباره بازگشتید، همه یک صدا گفتند: به جهت نیرنگ عثمان.^۱ این بار نیز خلیفه به علی رضی الله عنه پیغام داد که نزد وی حضور یابد. علی رضی الله عنه پاسخ داد که من دیگر نزد تو نخواهم آمد، پس عثمان خودش به خانه آن حضرت رفت. از وی تقاضا کرد به حق آن خویشاوندی که بر تو دارم این مردم را از من دور کن. حضرت فرمود: قبل از این من چندین بار از تو دفاع نمودم و هر بار که با تو صحبت کردم خیال می‌نمودم که آن را پذیرفته‌ای و پس از آن می‌دیدم که مروان و معاویه چیز دیگری به تو می‌گویند و تو از آنان پیروی می‌نمایی. عثمان گفت: پس از این با آنان مخالفت می‌کنم و از راهنمایی‌های تو بهره نخواهم جست. حضرت (که بی‌ارادگی وی را در مقابل مروان می‌دانست) در جواب گفت: دیگر بعد از این همه سرپیچی تو از راهنمایی‌هایی که داشتم کاری از

۱. البدایة والنهاية، ج ۷، ص ۱۷۳.

دست من ساخته نیست.^۱ عثمان وقتی از علی رضی الله عنه ناامید شد سعی کرد با افراد موثر در درون انقلابیون ارتباط برقرار نماید. در آن زمان نیاربین عیاض اسلمی از انقلابیون، به امر خلیفه با تیر کثیر بن صلت کشته شده بود.^۲ عثمان توانست با مالک اشتر فرمانده انقلابیون کوفه تماس گیرد. از وی پرسید: خواسته شما چیست؟ مالک گفت: خواسته ما بر کناری تو از خلافت و تحویل قاتل نیاربین عیاض و جبران کردار گذشته‌ات درباره مؤمنین است. عثمان در جواب مالک گفت: بدان اقبایی را که خداوند در اندامم استوار نموده بیرون نخواهم کرد. به خدا سوگند گردنم را بزنید برای من خوش‌آیندتر است از این که با اختیار خود از خلافت کناره گیرم.^۳

پس از آن عثمان از مردم خواست چون خواسته‌های آنان زیاد است مدت سه روز به وی مهلت دهند تا به خواسته‌های آنان رسیدگی نماید. ناراضیان پیشنهاد او را پذیرفتند. نیروها از اطراف خانه خلیفه فاصله گرفتند. و در این مدت خلیفه از فرمانروایان خود کمک خواست و به تدارک نیرو برای مقابله با مخالفین برخاست. با گذشت سه روز و تغییر نیافتن اوضاع، مردم بر نیت خلیفه آگاه شدند. عمر بن حزم به نمایندگی مردم مدینه، کوفه و بصره به سوی مصریان رفت. آنان را در بین راه ملاقات کرد و به مدینه برگرداند. این بار خانه خلیفه را محاصره

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۵۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵؛ الاصابه، ج ۶، ص ۴۸۳.

۳. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۶۴؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۸۰.

کردند و آب را بر وی بستند.^۱ خلیفه وقتی از بستن آب آگاه شد این بار موضع مخالفان را جدی دید، بالای دیوار خانه‌اش آمد و صدا کرد: آیا علی علیه السلام در بین شما نیست؟ پاسخ دادند: نه! سپس ندا داد کسی نیست که علی علیه السلام را در جریان قرار دهد. وقتی علی علیه السلام از ماجرا آگاه شد سه مشک آب به خانه عثمان فرستاد و گفت: خواست مردم مجازات مروان است نه کشتن عثمان. بی درنگ به فرزندانش حسن و حسین امر نمود خود را به درب خانه عثمان رسانند و نگذارند آب به رویش بسته شود. آنان با قنبر، غلام علی علیه السلام و عده‌ای دیگر خود را به درگاه خانه عثمان رساندند. در همان حال انقلابیون به سوی خانه عثمان تیراندازی کردند و صورت حسن بن علی علیه السلام زخم برداشت.^۲

محاصره خانه خلیفه از اواخر ذی‌القعدة تا هجدهم ذی‌الحجه ادامه داشت. در این مدت مردم بر خواسته‌هایشان اصرار داشتند و خلیفه به امید رسیدن لشکریان شام وقت می‌گذراند.^۳

موقعیت مدینه در روزهای محاصره، متشنج و بحرانی بود. نبودن نظم در شهر و وجود نیروهای خارج مدینه آن شهر را به صورت یک شهر نظامی در آورده بود. همگان شمشیر به دست در شهر راه می‌رفتند. علی بن ابی‌طالب علیه السلام از آن وضعیت کناره گرفت و در ینبع^۴ بیرون مدینه بسر می‌برد.^۵

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۶۴؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۸۰.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۹.

۳. البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۷۰؛ مقتل الشهید عثمان، ص ۱۱۴.

۴. قریه‌ای است در نزدیک مدینه معروف به قریه آل علی. معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۹۳.

۵. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۷، ص ۲۳۰.

۳. تفرقه امتیاز طلبان و کج اندیشان در زمان علی علیه السلام

با آغاز خلافت علی علیه السلام و اعلام برنامه‌های حکومتی و اقدام‌های اصلاحی وی در زمینه‌های مالی، حقوقی و کارگزینی در ادارات حکومت، طبقات محروم جامعه شاد شدند، اما برای اشراف و ثروت‌اندوزان و امتیازطلبان اجتماعی ناخوشایند بود، به زودی زمزمه مخالفت و دشمنی از اطراف آغاز شد و کارگزاران حضرت در برخی جاها بدون رسیدن به مقصود برمی‌گشتند.^۱

علی علیه السلام در خطبه سوم نهج‌البلاغه پس از بازگو نمودن خلافت سه خلیفه پیشین و جریان بیعت با خودش، درباره مخالفین خود می‌گوید: هنگامی که زمام کار را به دست گرفتم جماعتی پیمان خود را شکستند و گروهی از اطاعت من سرباز زدند و از دین خارج شدند و برخی از اطاعت حق سربرتاftند. گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می‌فرماید سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزگاران است.^۲

آری! قسم به خدا خوب شنیده بودند و حفظ کرده بودند، اما در نظر آنان دنیا زیبا نمود و زیور آن چشم‌هایشان را خیره کرد.^۳ این سه گروه مخالف عبارت بودند از ناکثین: بیعت‌شکنان که به

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳۴.

۲. قصص، آیه ۸۳.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۳ «فلما نهضت بالامر نکث طائفة و مرقت أخرى و قسط آخرون».

سرکردگی طلحه، زبیر و عایشه، بیعت با علی علیه السلام را نادیده گرفتند و برای رسیدن به قدرت و حفظ موقعیت مالی و اجتماعی خویش جنگ جمل را راه انداختند.

قاسطین: غاصبان حکومت به سرکردگی معاویه در شام که از بیعت با علی علیه السلام سرباز تافته و جنگ صفین را به راه انداختند.

مارقین: منحرفین از اسلام و خارج‌شدگان از دین که در جنگ صفین به وجود آمدند و با افکار و اندیشه‌های انحرافی در مقابل علی علیه السلام جنگ نهروان را به راه انداختند.

مورخان و سیره‌نگاران می‌گویند در این سه جنگ امام علیه السلام ابتدا سیاست صلح‌جویانه را برگزید و برای منصرف کردن دشمنان به احتجاج و گفت‌وگو پرداخت تا بلکه آنان را به آرامش و صلح رهنمون سازد.^۱ به نقل طبری در این سه جنگ امام علیه السلام پس از ناامید شدن از صلح با آنان باز هم آغازگر جنگ نبود، بلکه ابتدا به دشمنان خود مهلت می‌داد تا آنان جنگ را آغاز کنند، سپس خودشان فرمان جنگ را صادر می‌فرمودند.^۲ به این سه گروه و موضع‌گیری آنان در برابر علی علیه السلام به اختصار اشاره می‌شود:

۱. طلحه و زبیر

طلحة بن عبدالله و زبیر بن عوام در موضع‌گیری سیاسی و اجتماعی

۱. ر.ک: کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۵؛ وقعة الصفین، ص ۲۱۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳؛

الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۲۱؛ الجمل، ص ۳۱۴-۳۱۸؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۷۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۶.

انسان‌های تأثیرپذیری بوده‌اند که شرایط و اوضاع حاکمیت در موضع‌گیری آنان کاملاً تأثیرگذار بوده است. زبیر در ابتدای خانه‌نشین شدن امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله معترضینی بود که در خانه فاطمه علیها السلام در کنار علی علیه السلام قرار داشتند^۱، ولی دستگاه حاکمیت خیلی زود توانست آن دو را از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا کند و با دادن پاداش‌های کلان از بیت‌المال مسلمین آنها را به سکوت واداشته و به زراندوزی سرگرم کند. از وقتی که در زمان ابوبکر به دستگاه حاکمیت پیوستند تا زمانی که عثمان در محاصره قرار گرفت هیچ خاطره تلخی که بین آن دو و خلفا به وجود آمده باشد در دست نداریم.

بعد از رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت ظاهری آن دو با حضرت بیعت کردند و اطاعت از وی را بر خود واجب می‌شمردند. پس از مدتی هر دو نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: یا امیرالمؤمنین علیه السلام! تو محرومیت ما را در زمان عثمان دیده‌ای، حال که خداوند خلافت را به تو بازگردانده است امارت کوفه و بصره را به ما واگذار نما. حضرت ضمن رد خواسته آنان، کمی آنان را نصیحت کرد و در پایان هر دو با ناامیدی از نزد حضرت خارج شدند.^۲

آن دو وقتی که دیدند در سایه حکومت علی علیه السلام به نوایی نخواهند رسید بعد از مدتی به بهانه انجام عمره راهی مکه شدند. وقتی آن دو از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام خارج شدند حضرت با اظهار تأسف فرمود:

۱. السيرة العلییه، ج ۳، ص ۴۹۴.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۷.

آنان دیگر بر نمی‌گردند.^۱

پس از مدتی هر دو با این‌که متهم درجهٔ اول در ریختن خون عثمان بودند با هم دستی همسر پیامبر ﷺ (عایشه) مدعی خون‌خواهی عثمان شدند و جنگ جمل را به راه انداختند.^۲ بلاذری می‌نویسد: هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ از نظر مخالفت و ستیزه با عثمان به طلحه و زبیر نمی‌رسید.^۳

بر پایهٔ برخی گزارش‌ها پیش از آغاز این جنگ، عایشه تصمیم داشت ام سلمه را نیز بر ضد علی علیه السلام با خود همراه سازد، ولی ام سلمه پیشنهاد عایشه را نپذیرفت و به او چنین گفت: ای عایشه! آیا به یاد نداری زمانی که من و تو در سفری با رسول خدا ﷺ همراه بودیم و علی علیه السلام کفش‌های پیامبر ﷺ را اصلاح می‌کرد و لباس‌های پیامبر ﷺ را می‌شست. در این هنگام پدرت (ابوبکر) و عمر نزد پیامبر ﷺ رفتند و ما پشت پرده بودیم. آن دو با رسول خدا ﷺ به گفت‌وگو پرداختند و پرسیدند: از آن جا که ما نمی‌دانیم شما تا چه مدت در کنار ما خواهید بود، می‌خواهیم بدانیم چه کسی به جای شما امت را رهبری می‌کند، تا پس از شما به او پناه ببریم. رسول خدا ﷺ فرمود: من هر که را جانشین خود کنم و به شما معرفی نمایم شما از پیرامون او پراکنده خواهید شد،

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۸.

۲. ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۱؛ الکامل فی تاریخ،

ج ۳، ص ۸۷.

۳. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۸۱.

همان طور که بنی اسرائیل از گرد هارون پراکنده شدند. در این حال آن دو سکوت کردند و از نزد پیامبر ﷺ بیرون رفتند. سپس من و تو نزد پیامبر ﷺ رفتیم و تو که شرم کمتری داشتی همان را پرسیدی و پیامبر ﷺ فرمود: (جانشین من) کسی است که مشغول اصلاح کفش هایم است. چون نگاه کردیم جز علی بن ابی طالب علیه السلام کسی را ندیدیم. تو گفتی: غیر از علی علیه السلام کسی را نمی بینم! فرمود: آری! او جانشین من است.^۱

آنان با به راه انداختن جنگ جمل برای نخستین بار مسلمانان را رو در روی هم قرار دادند و در این جنگ یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: این چه فتنه ای است که اهل بدر در مقابل هم شمشیر کشیده اند؟ حضرت به او جواب داد: وای بر تو! با بودن من در یک طرف باز هم فتنه است؟ قسم به خدا دروغ نگفته ام و نمی گویم، گمراه نشده ام و گمراه نمی کنم، من برای نبرد با آنان حجت و دلیل از طرف خدا و رسول دارم.^۲

چرا طلحه و زبیر بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام را شکستند؟ سه پاسخ عمده می توان بیان کرد:

الف. ریاست طلبی طلحه و زبیر: از وقتی که آن دو به عنوان اعضای شورای شش نفری برگزیده شدند حس ریاست طلبی شدیدی در آن ها پیدا شد.^۳

۱. اعلام النساء، ج ۲، ص ۷۸۹.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۹.

۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۵؛ الارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۳۶.

ب. عدالت علی علیه السلام: آن دو در زمان خلفای قبل از علی علیه السلام از نظر مالی دارای امتیازات ویژه‌ای بودند، پس از روی کار آمدن علی علیه السلام نه تنها آن امتیازات را از دست دادند بلکه علی علیه السلام تهدید به برگرداندن اموال به بیت‌المال، هر چند که مهر زنان قرار گرفته باشد، کرده بود.^۱

ج. چراغ سبز معاویه: ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: یکی از علل جدایی طلحه و زبیر از علی علیه السلام نیرنگ معاویه بود؛ زیرا بعد از به خلافت رسیدن علی علیه السلام معاویه به زبیر نامه نوشت که من برای تو از اهل شام بیعت گرفته‌ام. مواظب باش کوفه و بصره را فرزند ابوطالب قبل از تو تصرف نکند و بدان که از اهل شام بعد از تو برای طلحه بیعت گرفته‌ام.^۲

پیامد ناگوار جنگ جمل رویارویی مسلمانانی بود که هر دو طرف عقیده به یک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند و رو به یک قبله نماز می‌خواندند و نیز باعث تضعیف حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و ایجاد مانع در برابر برنامه‌های اصلاحی ایشان شد. شیخ مفید شمار کشته‌شدگان طرفین در جنگ جمل را چهارده هزار نفر ذکر نموده است.^۳

۲. معاویه

او بعد از پدرش، ابوسفیان، بزرگ‌خاندان بنی‌امیه بود و این خاندان از دیرباز رقیبی سرسخت برای بنی‌هاشم به شمار می‌آمدند. پس از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ‌بنی‌امیه (ابوسفیان) به هر شیوه ممکن با آن حضرت

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۷۳؛ فضایل الصحابه، ج ۱، ص ۵۴۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۷.

۳. الجمل، ص ۲۲۳.

ستیز نمود تا از دست یابی رسول خدا به قدرت جلوگیری کند؛^۱ اما پس از فتح مکه به سبب ناتوانی، به ظاهر، اسلام آورد و از ستیز با پیامبر ﷺ دست کشید، ولی آتش حسد و کینه نسبت به پیامبر ﷺ در جان بنی امیه به ویژه ابوسفیان و فرزندش معاویه بر افروخته بود و برای سلب این مقام و منصب از بنی هاشم روزشماری می کردند. رقابت دیرینه این دو خاندان را می توان از برخی نامه هایی که بین امیرالمؤمنین ﷺ و معاویه رد و بدل شده است به دست آورد.

معاویه در یکی از نامه های به حضرت امیر ضمن درخواست امارت شام می نویسد: ما همه از فرزندان عبد مناف هستیم. امیرالمؤمنین ﷺ در جواب می نویسد: بدان که جد شما امیه همانند جد ما هاشم نبود و حرب همانند عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نبود و هرگز ارزش اسیران آزاد شده^۲ همانند مهاجرین نیست^۳. شما خاندان ابوسفیان یا برای دنیا و یا از روی ترس به دین اسلام وارد شده اید.^۴ سرانجام با درگذشت پیامبر ﷺ و رخداد سقیفه، بنی امیه خود را در

۱. در این جا هدف، نگاشتن برخی از ستیزه جویی های معاویه با علی ﷺ است و بحث تفصیلی درباره موضع گیری های خصمانه بنی امیه با پیامبر ﷺ در فصل سوم (زمامداری عثمان) گذشت.

۲. اشاره است به واقعه سال هشتم هجرت که مکه فتح گردید. رسول خدا ﷺ همه آنان را که با او جنگیده بودند آزاد کرد و فرمود: بروید همه شما را آزاد کردم. از آن پس خاندان ابوسفیان را «ابناء الطلقاء» نامیدند.

۳. اشاره است به مهاجرت مؤمنین بنی هاشم که همراه پیامبر ﷺ با جان و دل هجرت نمودند.

۴. نهج البلاغه، نامه ۱۷.

آستانه قدرت دید و معاویه که از سوی خلیفه دوم به امارت شام گماشته شده بود دشمنی با امیرالمؤمنین ﷺ را آغاز کرد. این عملکرد او دور از سیاست خلیفه نبود، پس بدون هیچ مانعی از طرف مرکز (مدینه)، آزادانه مشغول سدسازی بین خاندان پیامبر ﷺ و مردم شدند. به این علت روز به روز فاصله بین خاندان پیامبر ﷺ و مردم بیشتر می شد.

معاویه برای تداوم مبارزه و بی اعتباری امیرالمؤمنین ﷺ در شام لانه فساد نیرومندی را پی افکند تا روایات را بر ضد علی ﷺ جعل کنند.

ابن ابی الحدید گوید: معاویه گروهی از اصحاب و تابعین را گمارده بود تا علیه علی ﷺ روایاتی از زبان پیامبر ﷺ جعل کنند که بعضی از آنها عبارت بودند از ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عروة بن زبیر و ... و در ادامه نمونه‌هایی از روایات معجوله را ذکر نموده است:

۱. عروة بن زبیر از عایشه نقل کرده است که پیامبر ﷺ درباره

علی ﷺ و عباس فرمود: این دو نفر به غیر دین من از دنیا می روند.^۱

۲. ابوهریره برای نشان دادن این که روابط میان پیامبر ﷺ و علی ﷺ صمیمی نبوده است روایتی مبنی بر این جعل کرده بود که امیرالمؤمنین ﷺ می خواست با دختر ابوجهل ازدواج نماید. پیامبر ﷺ ناراحت شد و فرمود: علی باید نخست از دختر من جدا شود و آنگاه با دختر ابوجهل ازدواج کند. ابن ابی الحدید گوید: هدف ابوهریره از جعل این روایت زجر دادن علی ﷺ بود.

۳. ابن ابی الحدید گوید: معاویه به ثمره بن جندب، چهار صد هزار

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸.

دینار داد تا این روایت را جعل کند که آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾^۱؛ «و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایهٔ اعجاب تو می شود و خدا را بر آن چه در دل دارند گواه می گیرند و آنان سرسخت ترین دشمنانند.» در شأن علی علیه السلام نازل شده و آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۲؛ «بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.» دربارهٔ ابن ملجم نازل شده است.^۳

این محقق اهل سنت از کتاب تفضیل ابوجعفر اسکافی نقل کرده است: اگر عنایت خداوند به علی علیه السلام نبود بنی امیه با آن دشمنی که با علی علیه السلام داشتند نام و یادی از او باقی نمی گذاشتند.^۴

ابن عباس گوید: به معاویه گفتم: تا کی با علی علیه السلام دشمنی می کنی؟ دست از او بردار. گفت: ابن عباس! وقتی دست از دشمنی با علی برمی دارم که جوانان و نوجوانان را بر ضد او تربیت کنم و سالمندان را از او فراری دهم و دشمنی با علی به صورت حسنه در آید.^۵

۱. بقره، آیه ۲۰۴.

۲. بقره، آیه ۲۰۷. در شان نزول این دو آیه بعداً بحث خواهد شد.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۱. این روایت معجول در مدارک معتبر اهل سنت به عنوان نقضی به علی علیه السلام راه پیدا نموده است. ر.ک: صحیح البخاری، ج ۲، ص ۳۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۲؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۲۸؛ صحیح الترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹؛ حلیه الاولیا، ج ۲، ص ۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۸.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۱.

۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

سرانجام پس از بیعت مردم با علی علیه السلام، معاویه با آن حضرت مخالفت کرد و در ماه صفر سال ۳۷ هجری جنگ صفین^۱ را به راه انداخت. به گفته ابن اعثم کوفی در این جنگ سپاه شام بالغ بر بیست هزار نفر و سپاه امام هنگام خروج از کوفه بالغ بر هشتاد هزار نفر بود که در میانه راه تعدادی از مردم مدائن به آن افزوده شد.^۲ پس از رو در رو قرار گرفتن هر دو سپاه در صفین ابتدا امام، معاویه را به صلح فراخواند، اما سپاهیان شام جنگ را آغاز کردند.^۳ این جنگ در روز چهارشنبه اول ماه صفر آغاز شد و تا ماه صفر سال بعد ادامه یافت.^۴ در این جنگ بزرگانی چون عمار یاسر و اویس قرنی به شهادت رسیدند.^۵ معاویه و عمرو بن عاص احساس شکست کردند، دست به حيله زدند و قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کرده فریاد برآوردند که ای گروه عرب! به زنان و دختران خود اندیشه نمایید. اگر شما نابود شوید چه کسی در برابر دشمنان از آنان دفاع می‌کند.^۶ این اقدام زمینه‌ساز سستی و مخالفت در جنگ را بین سپاه امام به وجود آورد و فریادها بلند شد که دشمن، حکمیت قرآن را پذیرفته، ما حق جنگ با آنان را نداریم و امام

۱. صفین به معنای کرانه و دشت پهناوری است که به رود یا دریا پایان می‌یابد. چون این

جنگ در کنار فرات نزدیک رقه رخ داد به صفین معروف شد. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۴.

۲. الفتوح، ج ۲، ص ۱۳؛ نهایة الارب، ج ۵، ص ۲۰۴.

۳. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۵۲۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۵.

۴. الفتوح، ج ۳، ص ۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۰۳.

۵. وقعة صفین، ص ۲۴۴.

۶. همان، ص ۴۷۶.

را مجبور کردند تا به سازش با معاویه تن دهد.^۱

۳. خوارج

در هفدهم ماه صفر سال ۳۷ هجری پس از توقف جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه در میان سپاه علی علیه السلام آشوبی برخاست که همان زمینه ساز جریان خوارج شد.^۲ افراد زیر از چهره های شاخص خوارج بودند: حرقوص بن زهیر تمیمی، شریح بن اوفی العبسی، فروة بن نوفل اشجعی، عبدالله بن شجره سلمی، حمزة بن سنان اسدی و عبدالله بن وهب راسبی.^۳ پس از بازگشت امام علیه السلام در ربیع الاول سال ۳۷ به کوفه گروهی از سپاه امام علیه السلام کناره گیری و در منطقه حروراه در نیم فرسنگی کوفه اجتماع نمودند.^۴ پس از آن خوارج علیه علی علیه السلام موضع گرفتند و با آن حضرت آشکارا به مخالفت برخاستند. علی علیه السلام درباره آنان فرمودند: «اگر ساکت ماندند ما آنان را به حال خود می گذاریم، اگر تبلیغات کردند ما نیز در برابر آنان سخن خواهیم گفت و اگر بر ما خروج کردند با آنان به جنگ خواهیم پرداخت.»^۵

خوارج با گرد هم آوردن همفکران خود تصمیم گرفتند در نهروان

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۹۵؛

انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. وقعة صفین، ص ۵۷۰.

۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۹۵.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۵۲.



اجتماع نمایند. در راه به عبدالله فرزند خباب بن ارت برخوردند و نظرش را درباره‌ی علی علیه السلام پرسیدند. او گفت: «علی، امیر مؤمنان و امام المسلمین است.» آنها عبدالله و همسر او را که باردار بود به قتل رساندند.^۱

از نظر امام علی علیه السلام این جنایت خوارج چنان ظالمانه بود که امام علیه السلام تصمیم به مقابله با آنان گرفت، گرچه در برخورد نظامی با آنان مشکل چندانی نبود زیرا در آن زمان که نتیجه حکمیت از طرف ابو موسی اشعری و عمرو بن عاص اعلام شده بود امام علیه السلام مخالفت خود را با آن اعلام داشته و آن را بر اساس قرآن نمی دانست.^۲

آن هنگام که امام علیه السلام قصد جنگ با معاویه را داشت همراه چهارده هزار نفر از یاران خود حرکت کرد، اما به جهت فتنه گری‌ها و شرارت خوارج ابتدا آنان را به صلح و سازش و قیام بر علیه معاویه فرا خواند.^۳ در آخرین لحظات به آنان فرمود: من شما را می ترسانم از آن گاه که جنازه‌های شما در کنار این رود و یا زمین‌های پست و بلند آن افتاده باشد، بدون آن که برهان روشنی از پروردگار و حجت و دلیل قاطعی داشته باشید. از خانه‌ها آواره گشته و در دام قضا گرفتار شده باشید. من شما را از این حکمیت نهی کردم، ولی با سرسختی مخالفت کردید تا به دل خواه شما کشانده شدم. شما ای بی خردان، ای ناکسان، ای بی ریشه‌ها، من که این فاجعه را بار نیاوردم و هرگز زیان شما را نخواستم.^۴

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲. الامامة والسياسة، ص ۸۴.

۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۱.

۴. نهج البلاغه، خطبة ۳۶.

با تمام کوشش‌ها و آن همه نصایح و اندرزها تنها دو هزار تن از خوارج برگشتند،^۱ و سایر خوارج، هزار و هشتصد سواره و هزار و پانصد پیاده در کنار عبدالله بن وهب باقی ماندند.^۲

آنان بر عناد و سرسختی خود پافشاری کرده و می‌گفتند تنها در صورتی حاضر به بازگشت می‌باشند که علی علیه السلام توبه کند؛ زیرا با پذیرفتن حکمیت در حکم خدا کافر شده و در غیر این صورت ما به همین روش خود باقی خواهیم ماند.^۳

سرانجام با وجود پافشاری و تسلیم نشدن آنان، امام باز هم به یاران خود سفارش می‌کرد آغازگر جنگ نباشند، اما خوارج جنگ را آغاز کردند و به سوی سپاه امام علیه السلام تیر انداختند تا یکی از یاران امام علیه السلام کشته شد. در این زمان امام علیه السلام فرمود: الله اکبر، اکنون جنگ با آنان جایز است، حمله کنید.^۴ این جنگ در نهم صفر سال ۳۸ رخ داد و به زودترین وقت با کشته شدن خوارج پایان یافت و از یاران امام علیه السلام نه نفر کشته شدند.^۵ پس از پایان دسیسه‌های خوارج در نهر و ان امام علیه السلام از یاران خود خواست که برای رویارویی با معاویه حرکت کنند اما بیشتر یاران آن

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۲۱.

۴. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۶۵.

۵. برای تفصیل بیشتر و دستیابی به تعداد کشته‌شدگان ر.ک: الفتوح، ج ۴، ص ۱۲۷؛ الاصابه فی تمییز الصحابة، ج ۶، ص ۳۴۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۲۸.

حضرت به کوفه بازگشتند که امام تنها با سیصد نفر از یاران خود در نخيله اردو زد.^۱ پس از آن امام ﷺ با تلاش‌های فراوان و خطبه‌های آتشین، کوفیان را برای حرکت به سوی میدان فراخواند، اما کمتر پاسخ مساعدی دریافت کردند.

در نهج البلاغه سخنان دردمندانه زیادی از امام ﷺ خطاب به کوفیان ثبت شده است. از جمله در خطبه ۱۳۱ می‌گوید: ای مردم رنگارنگ دل‌های پریشان و پراکنده! که بدن‌هایشان حاضر و عقل‌هایشان از آن‌ها غایب و دور است من شما را به سوی حق می‌کشانم، اما چونان بزغاله‌هایی که از غرش شیر فرار می‌کنند می‌گریزید، هیئات! که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدايم و کجی‌ها را که در حق راه یافته، راست نمایم.

سپس فرمود: خدایا! تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانم و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم تا بندگان ستم دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند.^۲

این پایان نبردهای امام ﷺ در جنگ جمل و نهروان بود. اما در جنگ صفین و رویارویی با معاویه امام ﷺ به جهت سستی و کارشکنی یاران به هدف نرسید و معاویه در شام باقی ماند.

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

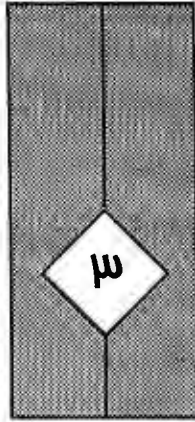
سر انجام زمانی که امام علیه السلام آماده می شد تا به سوی صفین حرکت کرده و جنگ جدیدی را با معاویه آغاز کند، صبح گاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری توسط شقی ترین انسان ها، عبدالرحمان بن ملجم مرادی، مجروح شد و در بیست و یکم رمضان به شهادت رسید.^۱ در این زمینه روایات فراوانی از رسول اکرم نقل شده است. آن حضرت از فتنه انگیزی این سه گروه آشوب طلب در برابر امیرالمؤمنین خبر داده بود. از جمله عبدالله بن مسعود می گوید:

«امر رسول الله علیاً بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین؛^۲ پیامبر خدا علی را مأمور ساخت تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد.»

برابر با پیش بینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همان فاصله اندک بعد از آن حضرت، مسلمانان به روی هم شمشیر کشیدند و با انگیزه های متفاوت در برابر هم ایستادند و در نتیجه هر کدام از این نبردها یک تراژدی بسیار غم بار و بازدارنده میان مسلمین بود و پس از آن نیز در طول تاریخ اسلام اختلافات و شمشیر کشی های فراوانی در میان خلفا و سلاطین نام نهاد اسلامی وجود داشته است که متأسفانه غیر از عقب ماندگی و دور شدن از تعالیم اسلامی نتیجه ای در پی نداشته است.

۱. طبقات الکبری، ج ۳، صص ۳۸ تا ۳۵؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲. المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۹۱.



نگرانی از عملکرد حاکمان گمراه

رسول اکرم ﷺ در مدت ۲۳ سال رسالت خود، با تلاش پیگیر و همه‌جانبه تحول بزرگ روحی، فرهنگی و اعتقادی در جامعه اسلامی پدید آورد و رسوبات و خرابه‌های باطل را ویران نمود و بنای محکم و پایدار توحید را در فکر و جان انسان‌های خرافه‌پرست برپاساخت. او در مسیر دعوت و هدایت مردم، با موفقیت عمل کرد و از تکلیف اعتقادی و عملی مردم به روشنی سخن گفت. در آخرین ماه‌های عمر شریفش دین و مکتبی که - او آورنده و مبلغش بود - مورد تأیید و امضای خداوند قرار گرفت و به او و پیروانش خطاب نمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.

این آیه نمایان‌گر کامل بودن دین اسلام است و این‌که مسلمانان در

۱. مائده، آیه ۳.

هر میدان از جمله در عملکردشان باید هم‌آهنگ با دستورات دینی - که در قرآن و سنت رسول خدا ﷺ آمده - عمل نمایند.
و نیز در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱

و آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آن چه نهی کرده خودداری نمایید (و از مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است.»

با وجود این آیات و آیات فراوان دیگر که مسلمین را به پیروی از پیامبرشان فرا می‌خواند؛ بی‌شک کتاب و سنت، دو منبع اصلی اسلام است و مسلمین وظیفه داشته و دارند که با مراجعه به این دو، عملکرد و تکلیف خود را روشن سازند.

با نگاهی به کردار و گفتار صحابه در زمان رسول خدا ﷺ به خوبی روشن است که آنان در زمان حضور رسول اکرم ﷺ مشکل عملی چشم‌گیری نداشتند و اگر هم مشکلی پیش می‌آمد با مراجعه به رسول اکرم ﷺ آن را حل می‌کردند، اما با این وجود اگر نگاهی دقیق و آسیب‌شناسانه به رفتار صحابه در زمان رسول خدا ﷺ انجام پذیرد می‌توان به این واقعیت تلخ دست‌یابید که برخی از صحابه در همان زمان حضور رسول خدا ﷺ نیز گاهی با تکیه بر سلیقه و فهم شخصی

نگرانی از عملکرد حاکمان گمراه / ۸۹

خود از سیره و رفتار پیامبر ﷺ سر بر تافته و نارضایتی آن حضرت را فراهم نموده‌اند.^۱

برخی مورخان و محدثان نوشته‌اند که در زمان رسول خدا ﷺ بعضی افراد با اغراض و انگیزه‌های شیطانی سخنان دروغی را به آن حضرت نسبت می‌دادند؛ پیامبر برای جلوگیری از این عمل‌هایی فرمود:

«من کذب علیّ متعمداً فلتنبؤه مقعده من نار»^۲

کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد جایگاه او در آتش (جهنم) است.»

و در حجة الوداع در آن خطبه رسا و جاودانه خود فرمود:

«قد کثرت علیّ الکذبة و ستکثر فمن کذب علیّ متعمداً

فلتنبؤاً مقعده من النار»^۳

دروغ بستن بر من بسیار شده و در آینده هم افزایش خواهد یافت، پس هر کس به عمد بر من دروغ بندد جایگاهش در آتش (جهنم) است.»

با وجود چنین جعل و تحریفاتی که در زمان رسول خدا ﷺ رخ می‌داد طبیعی بود که آن حضرت نسبت به آینده و پس از وفات خود نگران‌تر باشند. در این میان بیشترین نگرانی و بیم از ناحیه زمامداران و کارگزاران گمراهی بود که برای توجیه مفاصد خویش با تمسک به

۱. السيرة النبوية، ج ۵، ص ۱۷۴.

۲. صحيح بخاری، ج ۱، ص ۴۱.

۳. سفينة البحار، ج ۷، ص ۴۵۶.

سیره عملی و کلامی رسول خدا ﷺ مردم را به گمراهی کشانیده و با گفتار و کردار خطا، دیگران را از مسیر اصلی اسلام به بی‌راهه کشانند. از روایات رسول اکرم ﷺ به خوبی نمایان است که آن حضرت نسبت به خطر آفرینی حاکمان و زمامداران گمراه پس از خود نگرانی فراوانی داشتند. در این زمینه به چند روایت اشاره می‌شود:

بیان نگرانی‌های پیامبر

۱. از ابی دردأ نقل شده است که روزی رسول خدا ﷺ خطاب به یاران خود فرمود:

«ان اخوف ما اخاف علیکم الائمة المضلین»^۱

همانا بیشترین خوف من برای شما از ناحیه رهبران گمراه است.»

۲. یکی دیگر از یاران آن حضرت به نام ثوبان نقل نموده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«أنی لا اخاف علی امتی آلا الائمة المضلین و لن تقوم الساعة حتّی تلحق قبائل من امتی بالمشرکین و حتی تعبد قبائل من امتی الاوثان و اذا وضع السیف فی امتی لم یرفع عنها الی یوم قیامة»^۲

۱. السنن دارمی، ج ۱، ص ۷۰.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۵۱؛ الطرائف، ص ۳۷۹.

نگرانی از عملکرد حاکمان گمراه / ۹۱

نگران نیستم بر امتم، مگر از جانب زمامداران گمراه و ساعتی نمی‌گذرد مگر این که گروهی از امت من به مشرکین می‌پیوندند و گروهی به عبادت بت‌ها روی می‌آورند و زمانی که شمشیر در میان امتم کشیده می‌شود تا روز قیامت برداشته نخواهد شد.»

۳. از امیرالمؤمنین نقل شده است که روزی نزد رسول خدا ﷺ از فتنه‌ها و آشوب‌های آخر الزمان و قضیه دجال سخن به میان آمد، آن حضرت فرمود:

«اخوف علیکم من الدجال الاثمة المضلون؛^۱»

نگرانی من برای شما از ناحیه رهبران گمراه بیشتر است از دجال.»

۴. از ابوذر نقل شده است که روزی همراه رسول خدا ﷺ راه می‌رفتیم، در آن هنگام حضرت فرمود: «من نسبت به امتم از ناحیه غیر دجال بیشتر نگران هستم.» ابوذر گوید: از حضرت سؤال نمودم پس یا رسول الله! از چه کسی بر امت خود بیشتر از دجال نگران هستید؟ فرمود:

«الاثمة المضلین؛^۲»

رهبران فاسد.»

و در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است:

«انی اخاف علی امتی هوی متبعاً و اماماً ضالاً؛^۳»

همانا نگرانم برای امتم از هوا پرستی و زمامداران گمراه.»

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۸.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۴۵.

۳. الجرح والتعديل، ج ۶، ص ۲۳۴.

۵. و نیز آن حضرت فرمود:

«سیکون امراء بعدی یقولون مالایفعلون ویفعلون ما

لا یؤمرون»^۱

زود است بعد از من، حاکمانی می‌آیند که می‌گویند چیزهایی را که انجام نمی‌دهند و آن چه را که به آن امر نشده‌اند انجام می‌دهند.

بنابراین یکی از نگرانی‌های رسول اکرم ﷺ برای امت پس از خود وجود رهبران و زمامداران گمراه و فاسد بوده است؛ زیرا آنان می‌توانستند با در دست گرفتن مقام‌های اجرایی، با کردار و گفتار خود، امت اسلام را به گمراهی بکشانند.

تصویری از کردار زمامداران

این نگرانی‌ها و هشدارهای رسول اکرم ﷺ برای مسلمین می‌بایست زنگ خطری می‌بود تا پس از آن حضرت با تفکر و اندیشه به عملکرد زمامداران خود بنگرند و نگذارند که هر کس با سوءاستفاده از عنوان و نام جانشینی آن حضرت هر گونه که بخواهد رفتار نماید و بعد همه خلاف کاری‌هایش را به دروغ به اسلام نسبت دهد.

متأسفانه اکثر مسلمانان در برابر هشدارهای رسول اکرم ﷺ بی‌توجه بودند و جامعه اسلامی در آن روزگار چنان در بی‌تفاوتی بود که هر یک از زمامداران پس از رسول خدا ﷺ صاحب رأی و با دیدگاه

مستقل مطرح بودند و در موارد فراوان فهم و دیدگاه خود را بر سیره و سنت عملی رسول خدا ﷺ مقدم می‌دانستند و مردم بدون توجه به منابع اسلامی مانند قرآن و سنت، پذیرای دستورات زمامداران خود بودند. اهل تسنن روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل کرده‌اند که در روز قیامت اصحاب مرا به جانب چپ (دوزخ) می‌برند، می‌پرسم: آنان را به کجا می‌برید؟ گفته می‌شود به سوی جهنم. می‌گویم پروردگارا! اینان یاران من هستند. جواب داده می‌شود: مگر نمی‌دانی اینان بعد از تو چه بدعت‌ها در دین بر جای نهادند؟ آن‌گاه می‌بینم که از آن‌ها به جز چند نفر کسی نجات نمی‌یابد.^۱ با تحلیل تاریخی از دوره حکمرانی زمامداران پس از رسول اکرم ﷺ به دست می‌آید که شدیدترین انحرافات را خلفا و درباریان آنان در دین به وجود آوردند که هر کدام به تناسب جایگاه خود سهمی داشته‌اند.

آن چه که دست خلفا را باز گذاشته بود مقام اجتهاد و صاحب رأی بودن آنان در برابر رسول خدا ﷺ بود. در سیره حکومتی عمر بن خطاب موارد فراوانی وجود دارد که احکام و دستوراتی که در زمان پیامبر ﷺ زمینه اجرایی پیدا نموده بود وی با سلیقه شخصی خود دگرگونی در آن‌ها به وجود آورد. او در به کارگیری سلیقه شخصی خود در برابر سنت رسول اکرم ﷺ تا آن جایی ملاحظه پیش رفت که منابع شیعه و سنی نوشته‌اند خلیفه دوم ادعا کرده است «چیز حج تمتع و متعه زنان» در زمان رسول خدا ﷺ حلال بود ولی من از آن دو نهی

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۲.

می‌کنم و به جای آورنده‌اش را مجازات می‌کنم.^۱
مسلمانان که در سایه تعلیمات رسول خدا ﷺ و آن مدیریت عالی
خوگرفته بودند به یک‌باره سروکارشان با مدیرانی افتاد که رویه‌شان
بدعت‌گذاری در دین و تحمیل کردن فهم خود بر دستورات رسول
اکرم ﷺ بود.^۲

جایگاه فرهنگی مسلمانان تا آن درجه پایین آمده بود که بین
دستورات پیامبر ﷺ و گفتار خلفا امتیازی قائل نبودند.

ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌نگارد: وقتی علی علیه السلام به خلافت رسید
نمی‌توانست آن چه را در نظر داشت پیاده کند، زیرا مردم خلفای پیش
از او را به جهت مقدم بودن زمان خلافتشان برتر می‌پنداشتند و حال آن که
علی علیه السلام بسیاری از روش‌های خلفای پیشین را بر خلاف سنت پیامبر ﷺ
می‌دانست. و اگر در این باره سخن می‌گفت صداها بلند می‌شد که سنت
خلفای گذشته را از بین بردی. این دانشمند اهل سنت در ادامه می‌نگارد:
متکلمین عقیده دارند که علی علیه السلام بهترین سیاستمدار و مدیری جامع
بود و گر نه اداره کردن چنین اجتماعی با آراگون‌گون ممکن نبود.^۳

امیرالمؤمنین درباره وضعیت آن روزگار می‌فرماید:

«فان هذا الدين كان اسيراً في أيدي الاشرار يعمل فيه

۱. السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۰۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۲؛ الاصابه، ج ۳، ص ۱۱۴؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۷۴.
۲. ر.ک: سنن الکبری، ج ۷، ص ۲۰۶؛ الاصابه، ج ۳، ص ۱۰۴.
۳. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۸۴.

بالحوی و تطلب به الدنيا؛^۱

این دین در دست اشرار اسیر بود، در آن به هوس می‌راندند و به نام دین دنیا را می‌خوردند.»

آن‌چه در این میان جالب است این‌که به باور زمامداران پس از رسول خدا، آنان دارای حق تشریع بودند و حتی در برخی موارد می‌توانستند برخلاف سنت و روش رسول اکرم عمل کنند مانند تغییری که عثمان در نماز مسافر داد.

از عبدالله فرزند عمر نقل شده است: هنگام مسافرت در سرزمین منی رسول خدا ﷺ و سپس ابوبکر، عمر و عثمان در اول خلافت خود نماز ظهر، عصر و عشا را دو رکعتی می‌خواندند، بعدها عثمان چهار رکعتی خواند.^۲ همچنین از عمران بن حصین نقل شده است: ما در زمان رسول خدا ﷺ، ابوبکر و عمر در مسافرت نماز را دو رکعتی می‌خواندیم. عثمان در نیمه نخست خلافت خود دو رکعتی خواند، سپس چهار رکعتی انجام داد.^۳

از ابن عباس نقل شده است: عثمان نماز در سفر را چهار رکعت خواند و پس از او بنی‌امیه این سنت را ادامه دادند.^۴ هنگامی که علی بن

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. صحیح المسلم، ج ۲، ص ۱۴۵؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۴۸؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۲۶.

۳. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۰۸؛ نیل الاوطار، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴. کنز العمال، ج ۴، ص ۲۴۰.

ابی طالب ﷺ و برخی از اصحاب شنیدند عثمان نماز را در سفر چهار رکعتی خوانده به وی اعتراض کردند و نماز پیامبر ﷺ و شیخین را در سفر به وی یادآوری نمودند که دو رکعتی بود. عثمان در جواب گفت: «هذا رای رایته؛ این تشخیصی است که من داده‌ام.»^۱

در این دگرگونی انجام شده خلیفه با صراحت می‌گوید: این رأی و عقیده‌ای است که من آن را پسندیده‌ام هر چند که بر خلاف سیره عملی رسول اکرم ﷺ باشد.

هم چنین در جریان سپری شدن خلافت خلیفه دوم و برپایی شورای سفارشی فرزندان خطاب در تعیین خلیفه، مسئله رأی و سیره خلفا جدا از قرآن و سنت، به گونه‌ای مستقل به عنوان پیش شرط پذیرش خلافت توسط عبدالرحمان برای علی ﷺ و عثمان مطرح شد. در آن جریان علی ﷺ با نپذیرفتن سیره شیخین کنار گذاشته شد و عثمان با اعلام پای‌بندی به آن به خلافت دست یافت.^۲

بدینسان زمامداران پس از رسول اکرم ﷺ برای خود حق تشریع قائل بودند. برخی از مردم نیز از روی بی‌تفاوتی، جمعی از روی طمع و برخی از روی ترس از خشونت زمامداران به آن وضعیت تن داده بودند. امیرالمؤمنین با اظهار شگفتی از آن وضع می‌فرماید: در شگفتم، چرا در شگفت نباشم از خطای گروه‌های پراکنده با دلایل مختلف که هر یک

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۰۶؛ مقتل شهید عثمان، ص ۴۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۴.

۲. الامامة والسیاسة، ص ۲۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳.

در مذهب خود دارند و نه گام بر جای گام پیامبر ﷺ می‌نهند و نه از رفتار جانشینان او پیروی می‌کنند... به شبهات عمل می‌کنند و در گرداب شهوت غوطه‌ورند، نیکی در نظرشان همان است که می‌پندارند و زشتی همان است که آن‌ها منکرند، در حل مشکلات به خود پناه می‌برند و در مبهمات تنها به رأی خود تکیه می‌کنند. گویا هر کدام امام و رهبر خویش می‌باشند.^۱

به هر روی عملکرد زمامداران پس از رسول خدا ﷺ چنان موجب آسفتگی دینی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شده بود که با مطالعه آن می‌توان به آینده‌نگری و ژرف‌اندیشی رسول اکرم ﷺ پی برد و این که چرا آن حضرت نسبت به زمامداران پس از خود اظهار نگرانی کرده بود.

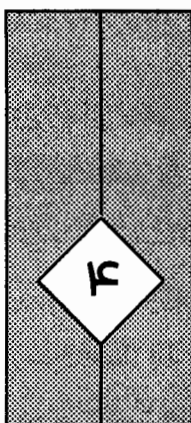
امت اسلامی در اندک زمانی پس از آن حضرت گرفتار آن وضعیت اسفبار شدند و متأسفانه آن وضعیت در زمان معاویه تشدید یافت؛ زیرا وقتی او به زمامداری اسلام دست یافت با تمام جدیت کوشید نظرها و افکار خود را از دستورات رسول اکرم ﷺ جلو اندازد و با تهدید و یا انکار راویان می‌خواست از نقل احادیث رسول خدا ﷺ جلوگیری کند و تحریفات فراوانی را در دین به وجود آورد.^۲

و پس از آن هم در سراسر تاریخ، عملکرد آنان چنان محکم و پابرجاست که پیروانشان با طرح عدالت صحابه، به آن‌ها حق اجتهاد داده و حتی معتقدند در خطاها، هر چند که برخلاف کتاب و سنت باشد، ثواب و پاداش الهی نصیب آنان می‌گردد.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۸.

۲. ر.ک: سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۷۹.

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۱۶۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۱۹؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۲۲۴.



تکرانی از آینده اهل بیت

اهل بیت پیامبر ﷺ همان نیک سیرتان و شایستگانی هستند که خداوند در قرآن درباره آنان می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

«جز این نیست که خداوند می خواهد هرگونه گناه و پلیدی را
از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و منزّه گرداند.»

از روایات فراوانی که در مدارک شیعه و سنی است به دست می آید
منظور از اهل بیت که خداوند پاکی آنها را تضمین کرده است، علی علیه السلام،
فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است.^۲

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: پیامبر ﷺ در خانه ام سلمه بود.
من، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام نزد آن حضرت رفتیم. پیامبر صلی الله علیه و آله در

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. ر.ک: تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۶۱۳؛ تفسیر الطبری، ج ۲۲، ص ۷؛ سنن الترمذی، ج ۱، ص ۵۲۱.

زیر عباي مخصوص خود (کسا) قرار داشت، ما هم زیر آن کسا جمع شدیم. پیامبر ﷺ دست به دعا بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا! این‌ها اهل بیت من هستند، پلیدی گناه را از آنان دور گردان و آن‌ها را پاک و منزّه کن. در این هنگام آیه فوق نازل شد. ام سلمه عرض نمود: ای رسول خدا! ﷺ آیا من هم جز اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: تو جز اهل بیت نیستی و از نیکان می‌باشی.^۱

عایشه گوید: روزی پیامبر ﷺ علی ﷺ، فاطمه ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ را در زیر کسا جمع کرد و درباره آنان دعا نمود و این آیه مبارکه درباره آنان (علی ﷺ، فاطمه ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ) نازل شد.^۲ و نیز انس ابن مالک خدمتگزار پیامبر ﷺ گوید: بعد از این که این آیه نازل شد پیامبر ﷺ تا مدت شش ماه موقع طلوع فجر به در خانه علی ﷺ و زهرا ﷺ می‌رفت و این آیه مبارکه را با صدای بلند قرائت می‌کرد.^۳ گروه زیادی از بزرگان اهل سنت نیز تصریح نموده‌اند که مراد از اهل بیت در این آیه مبارکه علی ﷺ، فاطمه ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ است.^۴ روایات دیگری هم از پیامبر ﷺ رسیده است که آیه تطهیر شامل

۱. شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۳۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۳۳.

۳. اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۱؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۳؛ شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۱۱؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۷۴.

۴. ر. ک: مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۵۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۴۶؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۸۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۹۸.

همه امامان معصوم و جانشینان آن حضرت می‌گردد و اگر در بعضی روایات نزول آیه به علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام اختصاص یافته است به این دلیل است که آنان در هنگام نزول آیه حضور داشته‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره گوید: هنگامی که این آیه نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ام سلمه گفت: این آیه درباره برادرم علی علیه السلام، دخترم فاطمه علیها السلام، فرزندانم حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام نازل شده است.^۱

بنابراین، این آیه مبارکه آشکارا بیانگر فضیلت و برتری خاندان نبوی است که در رأس آن خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دارد که خداوند به اراده تکوینی خود پلیدی گناه را از آنان دور گردانده است. حافظ بدخشانی در این باره گوید: در میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به رستگاری و بزرگواری‌های فراوانی دست یافته بودند.^۲

شأن و مرتبه اهل بیت و نقش آنان در جامعه اسلامی چنان ارزشمند بود که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها و بارها برای معرفی اهل بیت و تثبیت جایگاه اجتماعی آنان سرمایه گذاری نمود. روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی به ما رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به بیان برتری اهل بیت پرداخته است. زید بن ارقم گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند، بعد از موعظه و نصیحت فرمود: مردم من هم همانند شما بشری هستیم که

۱. فرائد المسمطین، ج ۱، ص ۳۱۶؛ کفایة الاثر، ص ۱۵۶.

۲. نزل الابرار، ص ۳۲.

ممکن است روزی عزرائیل به سراغ من آید و من دعوت حق را اجابت نمایم. بدانید که من در بین شما کتاب خدا و اهل بیت خود را باقی می‌گذارم. بعد تا سه بار فرمود: شما را سفارش می‌کنم که خدا را در نظر داشته و اهل بیت مرا فراموش نکنید.^۱

و نیز حضرت فرمود: بهترین شما بعد از من کسی است که با اهل بیت من نیکی کند.^۲ ابوهریره گوید: رسول خدا ﷺ به چهره علی علیه السلام، زهرا علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: من در ستیزم با کسی که با شما در ستیز باشد و در سازشم با کسی که با شما سازش نماید.^۳ در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است:

«اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفتم قبيلة من العرب اختلفو فصارو حزب ابليس؛^۴

خاندان من، سبب دور ماندن امت من از تفرقه است. اگر طایفه‌ای از عرب با آنان مخالفت کند، خود دچار اختلاف شده به گروه شیطان می‌پیوندد.»

از آن حضرت آمده است:

«اجعلوا اهلبیتی منکم مکان الرأس من الجسد و مکان

۱. همان، ص ۳۲.

۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۷۴؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۰.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۳؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۵.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹.

نگرانی از آینده اهل بیت / ۱۰۳

العینین من الرأس و فان الجسد لایهتدی الا بالرأس
و لا یهتدی الرأس الا بالعینین؛^۱

جایگاه اهل بیت من نسبت به شما مانند جایگاه سر نسبت به بدن
است و نیز مانند جایگاه دو چشم به سر. همچنان که بدن به واسطه
سر هدایت می شود و سر به واسطه دو چشم (و شما امت من به
واسطه اهل بیت هدایت می شوید).»

آنچه تا این جا درباره اهل بیت نگاشته شد برای ما نقش سازنده و
کلیدی آن بزرگواران را مشخص می کند.

آینده اندوهناک اهل بیت در بیان پیامبر

پیامبر ﷺ برای بیان منزلت و جایگاه اهل بیت در میان امت، تمام
کوشش خود را به کار برد و هیچ چیزی را فروگذار نکرد، اما از سویی
کینه های قریش نسبت به خاندان و عترت خود را به خوبی می دانست و
از سویی دیگر با چشم بصیرت و آینده نگر خود، مظلومیت خاندانش
را می دید و به همین دلیل بارها و بارها نسبت به آینده آنان اظهار
نگرانی نمود.

در این باره از علی علیه السلام نقل شده است: کنار پیامبر خدا ﷺ ننشسته
بودیم. حضرت سر در دامن من گذاشت و چشمانش در خواب بود،
در آن هنگام سخن از دجال می گفتیم و بیم از اغواگری هایش، تا این که

پیامبر ﷺ بیدار شد و با چهره بر افروخته فرمود:

«لغير الدجال اخوف عليكم من الدجال الاثمة المضلون
وسفك دماءكم عترتي من بعدى انا حرب لمن حاربهم و
سلم لمن سالمهم»^۱

بیش از دجال بر شما (خاندانم) از غیر دجال بیمناکم، بیم من از
پیشوایان و زمامداران گمراه‌گر و ریخته شدن خون خاندانم پس
از من است، من جنگ دارم با کسی که با آنان بجنگد و سازش
دارم با کسی که با آنان سازش نماید.

و نیز آن حضرت با گریستن درباره آینده مظلومیت خاندانش به
علی علیه السلام و زهرامی گوید:

«ابکی لذیبتی و ما تصنع بهم و شرار امتی من بعدی»^۲
می‌گیرم برای فرزندانم و بر آن چه که فرومایگان امتم پس از من
با آنان انجام می‌دهند.

بنابر نقل مسلم در صحیحش از زید بن ارقم، روزی پیامبر ﷺ به
یارانش فرمود: من کتاب خدا و اهل‌بیتم را در میان شما به امانت
می‌گذارم سپس درباره کتاب خدا سفارش بسیار نموده و پس از آن سه
بار تکرار کرد که همواره خدا را درباره اهل‌بیتم در نظر داشته باشید.^۳

۱. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، ص ۵۱۲؛ الاحتجاج، ص ۲۹۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۸.

۲. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۳۹۲.

۳. مسلم، الصحيح، ج ۷، ص ۱۲۳.

ابوسعید خدری گوید: رسول خدا ﷺ نسبت به آینده خاندانش بسیار بسیار اندوهناک بود و می فرمود: «بعد از من اهل بیتم را گروهی از امت مورد قتال شدید قرار می دهند و شدیدترین طائفه‌ای که ما را مورد عداوت و بغض قرار می دهند بنی امیه و بنی مغیره از طائفه بنی مخزوم هستند.»^۱ از امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین نقل شده است: «همراه پیامبر ﷺ در یکی از باغ‌های بیرون مدینه در گردش بودیم. ناگهان متوجه شدم که آن حضرت به من نظر افکنده و گریه می کند. علت را جویا شدم، حضرت فرمود: یا علی! گریه می کنم به جهت آن کینه‌هایی که نسبت به تو در سینه بعضی از مردان قومم وجود دارد و بعد از من آشکار می کنند.» امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: «سؤال کردم یا رسول الله ﷺ! وظیفه من در آن هنگام چیست؟» پیامبر ﷺ فرمود: «صبر کن یا علی.» گفتم اگر نتوانستم صبر کنم چه می شود؟ حضرت فرمود: «به زحمت خواهی افتاد.»^۲ و نیز فرمود: «یا علی! امت من پس از من به تو خیانت خواهد کرد. اگر یارانی یافتی برخیز و در غیر این صورت سکوت اختیار کن.»^۳ از این گفتار و ده‌ها گفتار دیگر از رسول خدا ﷺ، در منابع شیعه و سنی، می توان به دست آورد که آن حضرت از ناسپاسی‌ها و قدر شناسی‌های امت نسبت به اهل بیت نگرانی شدید داشت و به هر شیوه ممکن این نگرانی خود را بیان داشته است.

۱. کتاب الفتن، ج ۱، ص ۷۳؛ مستدرک الصحيحین، ج ۴، ص ۴۸۷.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۱۶؛ المستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۱۴۰؛ احقاق الحق،

ج ۷، ص ۳۲۵.

رهیافتی بر ناسپاسی امت

پس از رحلت رسول اکرم ﷺ چهار نفر از اهل بیت معصوم آن حضرت، یعنی حضرت علی علیه السلام، زهرا علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، به عنوان یادگاران مورد تأیید آن حضرت باقی ماندند که آنان نیز با از دست دادن رسول اکرم ﷺ در وضعیت غم‌انگیزی به سر می‌بردند؛ با توجه به سفارشات پیامبر، بسیار مناسب بود که یاران آن حضرت بیش از هر چیز دیگر در پی دل‌جویی از خاندان رسول اکرم ﷺ برمی‌آمدند و داغ جدایی آن حضرت را برای آنان تسکین می‌دادند، اما گویی پس از رسول خدا ﷺ یک باره کینه‌ها و عداوت‌ها شعله‌ور شدند تا جایی که حتی بر عواطف انسانی، که حکم بر هم‌نوایی خانواده غمدیده پیامبر ﷺ را داشت، غالب شد و ناسپاسی‌های برخی صحابه به اندوه‌های اهل بیت افزود.

بنابر نقل مورخان از آن هنگامی که بدن مبارک پیامبر ﷺ دفن شد و حکومت ابوبکر پا بر جا گردید، علی علیه السلام و یاران و خویشانش جمع شدند و علی علیه السلام بنا به وصیت پیامبر ﷺ مشغول گردآوری قرآن شد. این افراد در خانه علی علیه السلام،^۱ که یادگار پیامبر ﷺ (فاطمه علیها السلام) نیز در آن خانه بود تجمع کرده بودند، این تجمع برای خلیفه و دست‌اندرکارانش هراس‌آور و برای حکومت خطر آفرین می‌نمود؛ در نتیجه طرح رفتن

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

به خانه علی علیه السلام و آوردن ایشان برای بیعت، بسیار زیرکانه اجرا شد. به نقل ابن قتیبه عمر به ابوبکر گفت: «تا به کی به این مرد سرکش (علی بن ابیطالب علیه السلام) مهلت داده از او بیعت نمی گیری؟» پس از آن به پیشنهاد عمر در ابتدا ابوبکر، قنفذ را به دنبال علی علیه السلام فرستاد. قنفذ به در خانه علی علیه السلام آمد و ندا داد که خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را برای بیعت خواسته است. علی علیه السلام امتناع ورزید و به قنفذ گفت: «چه زود به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بستید.» هنگامی که قنفذ پیام علی علیه السلام را به ابوبکر رساند گریه ابوبکر بلند شد. برای بار دوم عمر ابوبکر را برای بیعت گرفتن از علی علیه السلام تحریک نمود و گفت: مهلت دادن این مرد خطرزا است، به او مهلت نده. ابوبکر دوباره قنفذ را به دنبال علی علیه السلام فرستاد و گفت: «به علی بگو امیرالمؤمنین (ابوبکر) تو را خواسته است.» وقتی قنفذ پیام ابوبکر را به علی علیه السلام داد حضرت فرمود: «سبحان الله! او ادعای چیزی را نموده است که برای او نیست.» قنفذ برگشت و جریان را برای ابوبکر گزارش داد و باز هم گریه ابوبکر شدیدتر شد.^۱

پس از ناکامی قنفذ و حاضر نشدن علی علیه السلام برای بیعت، عمر به همراه جمعیتی، به سوی خانه علی علیه السلام روان شدند و در حالی که در دست عمر پاره ای از آتش بود^۲ و فریاد می زد: «همگی بیرون آمده با خلیفه بیعت نمایید، در غیر این صورت به خدا سوگند خانه را با هر که

۱. الامامة والسياسة، ص ۱۱: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴: اعلام النساء، ج ۳، ص ۲۰۷.

در درون آن است آتش می‌زنم. «فاطمه ﷺ صدای او را شنید، با ناله‌ای جانسوز فریاد زد:

«یا ابتا! یا رسول الله! ماذا لقینا بعدک من ابن خطاب

واین ابی‌قحافه!»^۱

ای پدر بزرگوار! ای فرستاده خدا! بنگر که پس از تو چه چیزها از جانب پسر خطاب و پسر قحافه به ما رسید.»

ابن قتیبه گفته است وقتی عمر به درب منزل فاطمه ﷺ آمد و از علی ﷺ خواست به مسجد برود و با ابوبکر بیعت نماید فاطمه ﷺ به او خطاب نمود: به یاد ندارم گروهی را که بدتر از شما باشد؛ جنازه پیامبر ﷺ خود را رها نمودید و خلافت را که حق ما بود بین خود تقسیم کردید.^۲ گاهی فاطمه ﷺ نارضایتی خود را از خلفا در قالب شکوه به پیشگاه خداوند اظهار نموده می‌فرمود: پروردگارا! به تو شکایت می‌نمایم از ارتداد امت پیامبر ﷺ و این که حق ما را از ما بازداشتند همان حق «ولایت» را که در قرآن کریم خود به پیامبرت نازل فرمودی.^۳

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: فاطمه ﷺ در تداوم مبارزه خود با خلفا

۱. الامامة والسياسة، ص ۱۲؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۴۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۷؛ ماجرای ورود به خانه حضرت زهرا ﷺ به گونه‌ای بسیار سهمگین و دردناک بوده است که مادر پی تشریح آن نیستیم. مراجعه شود به کتاب مآساة الزهراء، اثر سید جعفر مرتضی‌عاملی. ایشان با تکیه به منابع اهل سنت جریان ورود به خانه زهرا ﷺ را مفصل آورده است.

۲. الامامة والسياسة، ص ۱۰.

۳. العوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۴۲.

و اعتراض به کنار زدن علی علیه السلام، گاهی در حضور جمع حاضر می شد و می گفت علت این که علی بن ابیطالب علیه السلام را از حقش محروم و خلافت را از وی دور ساختند، ترس آنان از شدت و استواریش در راه حق و قدرت شمشیر و بی پروایی او در راه خدا بود.^۱

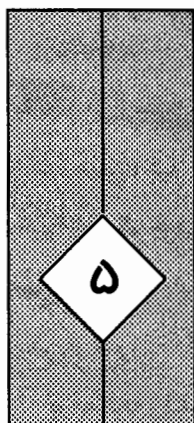
بنا به نقلی فاطمه علیها السلام به عمر گفت: «از ما چه می خواهی، آیا آمده ای تا خانه مرا بسوزانی؟» جواب داد: «آری! آتش آورده ام که شما را بسوزانم یا آن که با ابوبکر بیعت کنید.»^۲

آن چه از نقل بلاذری و دیگران به دست می آید عمر بعد از آن که می خواست خانه زهرا علیها السلام را ترک کند به او گفت: «به خدا سوگند! اگر بار دیگر این گروه در خانه تو جمع شوند دستور می دهم که خانه را با اهلش بسوزانند. چون ما می خواهیم یکپارچگی و وحدت مسلمین حفظ شود و این مهم ترین چیزی است که پدرت آورده است.»^۳

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۶.

۲. المصنف، ج ۸، ص ۵۷۲.

۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱.



نگرانی از منافقان

پس از تشکیل دولت اسلامی در مدینه، جریان‌ات بازدارنده و گروه‌های مهمی در برابر حرکت پیشروانه نظام اسلامی دست به کار شدند. یکی از مهم‌ترین این گروه‌ها، گروه نفاق بود که با توطئه و دسیسه‌های بسیار خطرناکی علیه اسلام آغاز به کار کردند و در نتیجه بخش بزرگی از رفتاری‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سوی همین جریان بود.

گروه نفاق در موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی، بسیار پیچیده و خطرناک بودند. به تصریح مورخان و سیره‌نگاران مبارزه پیامبر صلی الله علیه و آله با این گروه از مبارزه با یهود و مشرکین دشوارتر بود؛ زیرا آنان به اسلام تظاهر می‌کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به حکم ظاهری اسلام با آنان عمل می‌نمود و نمی‌توانست با آنان مبارزه نماید.^۱

از معانی لغوی و اصطلاحی واژه نفاق می‌توان به پیچیدگی کردار و گفتار این گروه پی برد. در کتاب‌های لغت برای نفاق، معانی گوناگونی ذکر شده است که از میان همه آن معانی، دو معنا به واژه نفاق نزدیک‌تر

۱. صحیح بخاری، شرح نووی، ج ۱۶، ص ۱۳۹.

به نظر می‌رسد؛ یکی از این معانی از ماده نَفَقَ و به معنای نقب و راه‌های زیرزمینی، که راه خروجی به یک مکان دیگر دارد، می‌باشد که حیوانات کوچک در آن پنهان شده و برای فرار از آن کانال و حفره به سوی دیگر راه‌ها استفاده می‌کنند و معنی دیگر از ماده نفاق است، که یکی از سوراخ‌های لانه موش صحرایی می‌باشد.^۱

با مطالعه رفتارشناسی منافقین که در قرآن و روایات آمده، همین دو معنا با عملکرد آنان بیشتر هم خوانی دارد و همچنین در تعریف اصطلاحی نفاق - که یک واژه اسلامی است - به معنای تظاهر به اسلام و ایمان و پنهان داشتن کفر آمده است.^۲

بنابراین منافق کسی است که برای فریب دادن مؤمنین به زبان، اظهار اسلام و ایمان نمایند، اما در باطن اعتقادی به اسلام نداشته باشد. به دلیل خطرآفرین بودن جریان نفاق، قرآن کریم نیز در آیات فراوانی از وجود منافقان و موضع‌گیری‌های خصمانه آنان بر ضد اسلام پرده برداشته و حتی یکی از سوره‌های قرآن به نام آنان نام‌گذاری شده است. از این آیات آشکار می‌شود که منافقین تظاهر به اسلام می‌کردند و برخی واجبات و فرایض را از روی ریا انجام می‌دادند، ولی هیچ‌گاه ایمان قلبی به اسلام نداشتند؛ آنان از ترس به اسلام تظاهر می‌کردند در حالی که به پروردگار گمان بد داشتند، آیات خدا را به استهزاء می‌گرفتند و در راه خدا انفاق نمی‌کردند، پیامبر ﷺ را آزار و اذیت

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۷؛ العين، ج ۵، ص ۱۷۷.

۲. زبدة البیان، ص ۸.

می کردند و در جنگ ها همراه مسلمانان نبودند، بر مسلمانان تکبر می ورزیدند و خود را از آنان برتر می پنداشتند.^۱

هشدارهای پیامبر ﷺ

برای پیامبر اکرم ﷺ به خوبی روشن بود که این گروه با آن جریانات و خطوط فکری پیچیده، در آینده، برای امت اسلامی و وحدت آنان خطرزا خواهند بود. به همین دلیل در شمار فراوانی از احادیث و روایات شیعه و سنی، مشاهده می شود که آن حضرت برای بیداری امت اسلامی و جلوگیری از افتادن آنان در دام نفاق افکنان، بارها اظهار نگرانی نموده است. به برخی از آن روایات و احادیث روشن گرانه اشاره می گردد:

۱. حضرت فرمود:

«اخوف ما اخاف علی کل منافق علیم اللسان؛^۲

بیشترین نگرانی من بر اتم از ناحیه هر منافق دانا زبان است.»

۲. نیز فرمود:

«اتخوف علیکم منافقاً علیم اللسان یقول ما یعرفون و یعمل

ما ینکرون؛^۳

۱. برای دستیابی به کردار منافقین ر.ک: نساء، آیه ۶؛ توبه، آیات ۷۵-۷۷؛ حشر، آیات ۱۱-۱۲؛ عنکبوت، آیات ۱۰-۱۱.

۲. تذکرة الحفاظی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ نهج الفصاحه، ص ۱۷۴.

۳. الامالی، ص ۱۶۱.

نگرانم برای شما از منافق دانا زبان که می‌گویند آن چه را که می‌دانید، انجام می‌دهند آن چه را که شما نمی‌شناسید.»

تفسیر این سخن اندیشمندانه رسول اکرم ﷺ، بر این اساس استوار است که منافقین به دلیل مجهز بودن به سلاح دین و دانش مسلمین، خطرناک هستند و بیشتر اوقات با همان اسلحه و با شعار دین، به اسلام و مسلمین ضربه وارد می‌نمایند؛ از این رو رسول اکرم ﷺ در حدیث دیگری از خطر منافقین برای مسلمین چنین یاد نموده است:

«یا علی! هلاك امتی علی ید کل منافق علیم اللسان؛^۱
یا علی! اتمم به دست منافق دانا زبان از بین خواهد رفت.»

۳. و نیز از رسول اکرم ﷺ نقل شده است:

«انی لا اتخوف علی امتی مؤمناً و لا مشركاً فاما المؤمن
فیحجزه ایمانه و اما المشرك فیقمعه کفره و لاکن اتخوف
علیکم منافقاً علیهم اللسان یقول ما تعرفون و یعمل
ما تنکرون؛^۲

هرگز بر اتمم از سوی مؤمن و مشرک نگران نیستم. مؤمن را ایمانش باز می‌دارد و مشرک را کفرش ریشه کن می‌سازد؛ لیکن نگرانی من بر شما از سوی منافقان دانا زبان است که می‌گویند آن چه را می‌شناسید و عمل می‌کنند آن چه را نمی‌شناسید.»

۱. مستند الرسول، ص ۱۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۴۹.

۴. رسول اکرم ﷺ در حدیث دیگر از گفتار فریب کارانه و ریاکارانه آنها پرده برداشته می گوید:

«اَخاف علیکم کل منافق حلو اللسان...»^۱

نگرانم برای شما (امت) از سوی منافق شیرین زبان...».

زیرا ممکن است منافق برای فریفتن مسلمین چنان شیرین و جذاب سخن بگوید که هر کس را فریب دهد و آنان را در مسیر غیر الهی خویش همراه خود ساخته و آن فرد مسلمان را پلی بسازد برای رسیدن به اهداف خراب کارانه خود.

بنابراین رسول اکرم ﷺ با پی بردن به پدیده نفاق و قدرت تخریبی آن دوچهرگان، برای امت خود بسیار هشدارها داده است.

رهیافتی بر کردار خراب کارانه منافقین

بنابر آن چه مورخان و سیره نگاران در تاریخ پیدایش و شکل گیری پدیده نفاق در اسلام نگاشته اند، این گروه در زمان حضور رسول اکرم ﷺ وجود داشته اند، اما در این که آیا خاستگاه اصلی آنان در مکه بوده است یا در مدینه، میان اندیشمندان و مورخان اسلامی اختلاف وجود دارد؛ عده ای بر این باورند که چون ریشه نفاق ترس از اظهار هویت و طمع به مال اندوزی است و مسلمانان در مکه یک گروه ضعیف

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۸۶.

و در زیر سلطه مشرکین بودند و نیز قدرت و توانایی مالی نداشتند، دلیلی نداشته است که کسی از ترس آنان هویت واقعی خود را پنهان دارد و یا به اموال آنان طمع ورزد؛ در نتیجه دلیلی بر نفاق و پنهان‌کاری در مکه وجود نداشته است. اما پس از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه اسلام قدرتمند شد و غنائم فراوانی هم به دست آوردند، عده‌ای که هنوز به واقع نور اسلام به قلبشان نتابیده بود به جهت ترس از مسلمین و یا به دلیل طمع بر اموال آنان، به نفاق روی آوردند که در برخی منابع، سال دوم هجرت را ابتدای پیدایش خط نفاق دانسته‌اند.^۱

بسیاری از منابع تاریخی و سیره نگاری پیدایش جریان‌ات نفاق افکنی را در مدینه دانسته‌اند^۲ و در برابر این عده، برخی عقیده دارند که خاستگاه و پیدایش پدیده نفاق مکه بود؛ زیرا علت اصلی نفاق ورزیدن تنها ترس و طمع بر مال و منال نیست، بلکه رسیدن به قدرت هم یکی از علل و انگیزه‌های روی آوردن به نفاق است. رسول خدا ﷺ در ابتدای دعوت خود فرموده بود که اگر به خدا ایمان آورید و دعوت من را پذیرا شوید به قدرت و سلطنت روی زمین دست می‌یابید. پس می‌توان احتمال داد که بعضی افراد قبل از هجرت به همین منظور (دست‌یابی به قدرت) مسلمان شده باشند، یعنی به ظاهر اسلام را پذیرفته باشند تا روزی به آرزوی خود - که همان ریاست است - برسند.^۳

۱. تاریخ صدر اسلام، ص ۴۷۳.

۲. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۵۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۴؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰۴.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۴۸۶.

به هر روی منافقین در آغاز، مجموعه ناهماهنگی بودند و نه تنها رابطه قبیله‌ای مستقلی بین آنان وجود نداشت، بلکه دارای نظم سیاسی و اجتماعی کاملی نیز نبودند و هم‌چنین از عقیده و جهان‌بینی مشخصی برخوردار نبودند. برخی افراد که متفرق در بین قبایل گوناگون بوده‌اند به سوی نفاق روی آورده بودند.^۱

روشن بود که منافقین برای سامان بخشیدن به کارهایشان نیاز به پایگاه و جایگاهی برای تصمیم‌گیری داشتند تا در آن پایگاه، به کارهایشان نظم دهند و تبادل فکری داشته باشند که برای برآوردن این نیاز از راه فرهنگی وارد شده و مرکزی را به نام مسجد تأسیس کردند. پس از تکمیل بنای آن، از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که با اقامه نماز مسجدشان را رسماً بازگشاید؛ اما رسول خدا ﷺ از طریق وحی از انگیزه شیطانی منافقین آگاهی یافت و خداوند انگیزه آنان را در ساختن مسجد چنین بیان نمود:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲

کسانی که برای زیان رساندن به مسلمانان، تقویت کفر، تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمین‌گاه ساختن برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود مسجدی ساختند. آنان سوگند

۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۰؛ انساب و الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. توبه، آیه ۱۰۷.

یاد می‌کنند که جز نیکی و خدمت، نظر نداشته‌ایم، اما خداوند
گواهی می‌دهد که آنان دروغگو هستند.»

رسول خدا ﷺ پس از پی بردن به انگیزه و نیت منافقانه آنان، نه تنها
مسجد را افتتاح نکردند، بلکه دستور تخریب آن را صادر نمودند.^۱
تخریب مسجد، منافقین را از داشتن یک جایگاه و مکان مشخص
محروم کرد اما این به معنای پایان یافتن حرکت‌های خراب کارانه
منافقین نبود، بلکه پس از آن هم، گروه نفاق بر علیه مسلمین به
صورت مداوم اقدامات بازدارنده و موزیان‌های را انجام می‌داد. این بار
این اقدامات با احتیاط و پنهان کاری بیشتری همراه بود.

بنابراین جریان نفاق به عنوان یک جریان بسیار خطرناک، همواره با
نقاب و شعار اسلامی در میان مسلمانان وجود داشته است. در زمان
حضور رسول خدا ﷺ با وحی الهی و درایت آن حضرت، اکثر
فتنه‌انگیزی‌های منافقین نقش بر آب می‌شد اما پس از رسول خدا ﷺ
خطر این گروه خوش خط و خال و نفوذی، چند برابر شد. پیامبر ﷺ از
خطر این گروه در نبود خودش بارها اظهار نگرانی نمود.

با نگاه واقع‌بینانه بر جریان‌ات و گروه‌های اسلامی و نیز در برخوردهای
بین مذاهب اسلامی می‌توان به این نتیجه رسید که همیشه در اختلاف
افکنی و فتنه‌انگیزی، رد پای نفاق افکنان پیدا است و آنان برای رسیدن
به اهداف شوم خود از هیچ اقدام ویرانگری خودداری نمی‌کنند و هم‌چنین

۱. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۰۹.

در رویارویی های مسلمین با کفار و دشمنان اسلام گروه نفاق با آگاهی از نقطه ضعف های مسلمین، به عنوان جاده صاف کنان دشمنان اسلام، سعی داشته و دارند تا با دادن اسرار و اطلاعات به دشمنان آنان را بر سرنوشت مسلمین مسلط سازند.

شهرستانی یکی از دانشمندان اهل سنت با تحلیل جریان نفاق می نویسد: در زمان هر پیامبر صاحب شریعت بیشتر فتنه ها و شبهه افکنی ها توسط همین منافقین دوره آنان بوده است. این مطلب نسبت به امت های پیشین برای ما روشن نیست؛ اما نسبت به اسلام می گوید:

«فلم یخف فی هذه الامة ان شبهاتها نشأت كلها من شبهات

منافقی زمن النبی؛^۱

پس مخفی نماند که در امت اسلام تمام شبهاتی که به وجود آمده ریشه و اصلش برمی گردد به شبهه افکنی منافقین زمان رسول اکرم ﷺ.»

بذر فتنه انگیزی در سینه برخی افراد همیشه وجود داشته و دارد و آنان با افکار انحرافی از اسلام و با شعار اسلام، همواره به دنبال ضربه زدن به دین می باشند و تنها مبارزه کارآمد در برابر این فتنه انگیزان، هوشیاری و موضع گیری هوشمندانه مسلمین است تا نگذارند آن بذر فتنه، ثمره تلخ و شکننده خود را در میان مسلمانان به بار آورد و آنان را فریب دهد.



تگرانی از پیدایش انحرافات دینی

با نگاه راهبردی و عملگرایانه به آیات قرآن و سیره رسول اکرم ﷺ درباره شناخت جایگاه و ارزشمندی دین، می‌توان به این واقعیت دست یافت که در اندیشه اسلامی، دین و دین‌مداری در نظام معرفتی اسلام به عنوان ملاک ارزش‌یابی اسلام مطرح است و به هر میزان که دین و دین‌مداری افراد بالاتر باشد او به سوی سعادت و کسب مقام قرب الهی نزدیکتر است و در یک سیر صعودی قرار دارد.

در قرآن کریم آیات فراوانی، دین را پایه و اساس دعوت اسلامی دانسته و انسان‌ها را به سوی آن فراخوانده است. خداوند در سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت او از زیانکاران است.

۱. آل عمران، آیه ۸۵.

نیز می‌فرماید:

﴿رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

اسلام را به عنوان دین جاودان شما پذیرفتم.

قرآن کریم در روند شکل‌گیری و ادامه مسیر دین‌داری توصیه می‌کند که سعی کنید با اخلاص در برابر فرمان‌های خداوند تسلیم باشید و با تکرار جمله ﴿مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۲ دین خود را برای خدا خالص گردان. بر این مطلب که دین باید تنها از روی تسلیم و پذیرش خالصانه او امر خداوند باشد، تأکید می‌کند.

در سوره زمر با تفصیل بیشتر می‌فرماید:

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾^۳

آگاه باشید که دین خالص از آن خداست و آنان که غیر خدا را اولیا خود قرار دادند (دلیلشان این بود که) آنان را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند. خداوند در روز قیامت میان آنان در آن چه که اختلاف داشته‌اند داوری می‌کند.

بنابراین از دیدگاه قرآن دین همیشگی و مورد پسند خداوند، اسلام

۱. مائده، آیه ۳.

۲. یونس، آیه ۲۲؛ عنکبوت، آیه ۶۵؛ لقمان، آیه ۳۲.

۳. زمر، آیه ۳.

است که همه وظیفه دارند با اخلاص پذیرای آن شده و خود را از زنجیر خرافه و خرافه پرستان برهانند. به عبارت دیگر خداوند درباره نقش دین می‌فرماید: هدف ما از فرستادن پیامبر ﷺ ابلاغ دین و تفسیر آن برای مردم بوده است؛

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۲

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و کافی است که خداگواه این موضوع باشد.

از این آیات به دست می‌آید که یکی از کارنامه‌های رسول خاتم ابلاغ دین اسلام - که همان دین توحید است - برای مردم بود و نیز پیامبر ﷺ وظیفه داشت که این دین را بر سایر ادیان برتری بخشد و پیروز گرداند.

این مأموریت خطیر نیازمند این بود که پیامبر ﷺ علاوه بر ابلاغ اصل دین، متن و دستورات آن را نیز برای مردم تبیین و تفسیر نماید تا

۱. توبه، آیه ۳۳؛ صف، آیه ۹.

۲. فتح، آیه ۲۸.

آنان با دیدن جاذبه‌های دینی، آن را به عنوان دین برتر در دستورات زندگی خود قرار دهند.

از کارنامه تبلیغی رسول اکرم ﷺ به خوبی نمایان است که آن حضرت بشارت دهنده دینی بود که بر اساس توحید و ایمان بر پروردگار استوار بود و در این دین تفکر در نظام هستی، چگونگی رفتار انسان‌ها با خود، با خداوند و با مردمان دیگر به گونه‌ای بسیار جالب و راهگشا مطرح شده است. این دین مردم را به تفکر و اندیشه در برنامه‌های اسلام بدون اجبار و اکراه و با درایت و منطق دین فرامی خواند:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱

«در قبول دین اکراهی نیست؛ زیرا راه درست از راه انحراف روشن شده است.»

رسول اکرم ﷺ در مدت ۲۳ سال رسالت خود، با درایت و مدیریت توانست اندیشه‌های خفته را بیدار نماید و دین اسلام را - تا آنجا که امکان داشت - برای مردم ابلاغ کند. تمام آن چه را که از سوی خداوند مأموریت داشت بازگفت تا این که در دهمین سال هجرت تصمیم گرفت آخرین حج (حجة الوداع) را انجام دهد. آن حضرت با ژرف‌اندیشی و آینده‌نگری از تمام امت اسلامی دعوت کرد که هر کس قدرت انجام حج را دارد در آن حج شرکت نماید و در حقیقت رسول خدا می‌خواست در این سفر معنوی، با ایجاد یک گردهم‌آیی عمومی با

امت خود دیدار کند و برای آخرین بار سفارش‌های خود را با مردم در میان گذارد و حجت را برای بهانه‌جویان و کوتاه‌فکران تمام سازد.

آن حضرت در آخرین حج، پس از پایان قربانی شتران، در کنار زمزم ایستاد و خطاب به مسلمانان فرمود: شاید شما دیگر مراد در چنین حالی که دارم و چنان حالی که شما دارید دیدار نکنید. آیا می‌دانید این چه شهری است، آیا می‌دانید این چه ماهی است و آیا می‌دانید این چه روزی است؟ گفتند: آری! این شهر حرام، ماه حرام و روز حرام است. فرمود: «همانا خدا خون‌ها و مال‌های شما را مانند حرام بودن این شهر شما و این ماه شما و این روز شما بر یک‌دیگر حرام ساخته است. هان آیا رساندم؟» همه اصحاب گفتند: آری! حضرت گفت: خدایا! گواه باش. سپس ادامه داد: «از خدا بترسید و چیزهای مردم را کم ندهید و در زمین تبهکاری نکنید و هر کس نزد او امانت باشد باید آن را به صاحبش بازگرداند.» و در ادامه فرمود: «تمام مردم در اسلام برابرند و همه فرزندان آدم و حوایند. عرب بر غیر عرب و غیر عرب را بر عرب جز به پرهیزگاری و ترس از خداوند برتری نیست. هان آیا رساندم؟» همه گفتند: آری! سپس فرمود: «سعی کنید نسب‌های خود را نزد من نیاورید، بلکه عمل‌های خود را نزد من آورید، هان آیا رساندم؟» همه گفتند: آری! گفت: «خدایا! گواه باش.»^۱

این گفتار اندیشمندان رسول اکرم ﷺ در حضور جمعیت فراوان حج‌گزار درباره احکام و دستورات گوناگون دین نمایانگر اتمام حجت

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۷۲.

و اقرار گرفتن از مردم، مبنی بر این که آن حضرت دستورات دین را ابلاغ نموده است، می‌باشد و از سوی دیگر نشان دهنده نگرانی آن حضرت از آینده امت اسلامی است که ممکن بود در مسائل دینی خود گرفتار کج‌اندیشی و انحرافات شوند و از این ناحیه آسیب‌هایی تباه‌کننده ببینند؛ زیرا رسول خدا علاوه بر علم و بینش الهی با تیزبینی اجتماعی، سیاسی و مدیریتی درک می‌نمودند که رفتار و کردار برخی صحابه نشان‌دهنده این است که دین و ایمان در اعماق قلب آنان جای نگرفته است و در معرض بازگشت به سوی بی‌دینی قرار دارند.

آن حضرت می‌دانست که برخی افراد از روی ناچاری دین اسلام را پذیرفته‌اند و ممکن است پس از ایشان، کینه‌ها و عقده‌های درونی خود را نمایان سازند و به همین دلیل آن حضرت در بیانات فراوان، نگرانی خود را نسبت به انحرافات دینی و کج‌اندیشی امت پس از خود بیان داشت که مناسب است به برخی از اظهار نگرانی‌های آن حضرت اشاره گردد:

تصویر نگرانی پیامبر ﷺ

آن حضرت درباره لغزش‌های دینی و ایجاد شبهات دینی و درهم‌آمیختن حق و باطل می‌فرماید:

۱. انی اخاف علیکم استخفافا بالدين وبيع الحكم و قطیعة

الرحم؛^۱

۱. الحدائق الناظرة، ج ۱۸، ص ۱۰۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۹؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۴۳.

نگرانی از پیدایش انحرافات دینی / ۱۲۷

بر شما از آن نگرانم که دین را سبک شمارید و حکم و داوری خرید و فروش و پیوندها از هم پاشیده شود.

۲. ثلاثة اخاف منهنّ علی امتی من بعدی الضلالة بعد المعرفة

و مضلات الفتن و شهوة البطن و الفرج؛^۱

از سه چیز برای امتم پس از خودم نگرانم؛ یکی گمراهی پس از هدایت، دوم فتنه‌های گمراه‌کننده، سوم شکم و شهوت.

۳. در حدیث دیگر از کشیده شدن امت به سوی غفلت

نسبت به مسائل دینی و در واقع درد دین نداشتن می‌فرماید:

«اخاف علی امتی من بعدی الغفلة بعد المعرفة؛^۲

برای امتم پس از خود نگرانم از غفلت پس از شناخت.»

۴. در حدیث دیگری فرمود: «لا اخاف علیکم فیما لا تعلمون

و لكن انظرو کیف تعملون فیما تعلمون؛^۳

نسبت به آن چه نمی‌دانید برای شما نگران نیستم، بلکه مواظبت

نمایید آن چه را می‌دانید چگونه انجام می‌دهید.»

۵. درباره خطر معاندین و دین ستیزان که از روی عمد و

آگاهی در دین بدعت گذاری می‌کنند می‌فرماید: «ما

اخش علیکم الخطا و لکنی اخشی علیکم التعمد؛^۴

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۵۱.

۲. المجموع، ج ۱۸، ص ۲۰۹.

۳. نهج الفصاحه، ص ۳۵۷.

۴. همان، ص ۶۹۵.

نسبت به خطاهای شما بیم ندارم؛ بلکه نسبت به رفتار دشمنانه که از روی آگاهی انجام می‌دهید بیمناک هستم.»

این سخنان رسول اکرم ﷺ در مقام ارشاد و انذار بیان گردیده است. از این سخنان می‌توان استنباط نمود که گرچه آن حضرت در بیان دین و دستورات آن نهایت کوشش و جدیت را داشت و پیمودن مسیر دین داری را به گونه‌ای کامل برای امت روشن ساخت و بواسطه دین پیوند محکمی بین امت اسلامی به وجود آورد که در آن تمام امتیازات قوم‌گرایی و مال‌اندوزی و... را از بین برد، اما باز هم از خطر قرار گرفتن امت در مسیر بی‌دینی و دام شبهه‌افکنان و دین‌ستیزان نگران بود و برای ارشاد و راهنمایی امت، نگرانی خود را اعلام نموده است.

دین در اندیشه مسلمین پس از پیامبر اسلام ﷺ

با نگاهی به چهره دین پس از آن حضرت، می‌توان به این واقعیت عینی دست یافت که پس از آن حضرت برای دین چالش‌ها و مشکلات فراوانی به وجود آمد که توسط دین‌ستیزان از بیرون و درون بر پیکره‌اش وارد می‌شد؛ از بیرون کفار و پیروان برخی ادیان مانند مسیحیت اصل دین اسلام را در تضاد با افکار و اهداف خود می‌دانستند و به همین دلیل با اصل و بقا دین اسلام ستیز می‌کردند.

از درون نیز برخی افراد مغرض و دین‌ستیز با اغراض و اهداف گوناگون، در پی به خدمت گرفتن دین برای رسیدن به اهداف خود بودند

و همواره بر آن بودند که دینی را معرفی کنند که هر گونه رنگ و لعابی را بپذیرد و تفسیرگر اهداف آنان باشد.

با توجه به وضعیت پیش آمده، دین در مواجهه با چالش‌های بیرونی مشکل چندانی نداشت؛ زیرا تاریخ صدر اسلام گواه است که در رویارویی مسلمین با دشمنان اسلام، برخی صحابه پیامبر ﷺ به جهت درک ارزش معنوی جهاد و یار رسیدن به شهادت و برخی به جهت حفظ استقلال و دفاع از جامعه و برخی دیگر به جهت تداوم و توسعه قدرت در زیر پرچم اسلام گرد آمدند و در صف واحد از حریم اسلام دفاع می نمودند؛^۱ اما در این میان دین در مواجهه با نیروی ستیزه جوی داخلی، همواره در معرض انحطاط و حمله‌های ناجوان مردانه قرار گرفته بود که عواملی همانند ضعف ریشه‌های اعتقادی، نفوذ فرهنگ بیگانگان، اختلاف و درگیری صحابه درباره جانشینی پیامبر، جمود فکری و مقدس مآبی برخی افراد به نام اسلام، سوء برداشت‌ها از اسلام، دنیاگرایی مسلمین، حکومت‌ها و کارگزاران فاسد و بی توجهی و غفلت مسلمین در برابر شبهه افکنان و بسیاری عوامل دیگر دست در دست هم، زمینه‌ای را فراهم آوردند که دشمنان در پناه و سایه دین، با آن مبارزه می کردند تا آن را از درون بپوسانند.

پس از رسول خدا ﷺ دین مورد بی مهری و ستم قرار گرفت. بسیاری تنها می خواستند با نام دین به اهداف و انگیزه‌های ضد دینی خود دست یابند.

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: فتوح البلدان، ص ۲۵۱؛ الفتوح، ج ۱، ص ۲۷۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۱۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۸۲.

دین نزد این‌گونه افراد یک وسیله و ابزار حرکت در جاده‌های انحرافی بود تا بر نیرنگ‌ها و رفتار خراب‌کارانه خویش رنگ و لعاب دین ببخشند. در واقع آنان در اندیشه و تفکر پیش‌رفت دین نبودند؛ بلکه در اندیشه آنان، دین توجیه‌کننده رفتار ناشایست آنان بود؛ علی بن ابی طالب علیه السلام در یک ارزیابی از جامعه دینی عصر خود می‌فرماید:

«فان هذا الدين قد كان اسيراً في ایدی الاشرار يعمل فيه بالهوى و تطلب به الدنيا؛^۱

همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود که با نام دین به هوا پرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می‌آوردند.»

امام حسین علیه السلام از ضعف اعتقادی و دینی مردم عصر خود چنین یاد نموده است:

«الناس عبید الدنيا و الدين لعق علی السنتهم یحو طونه
مادرت معایشهم فاذا محصو بالبلال قل الدیانون؛^۲

این مردم بنده‌های دنیا هستند و دین لقلقه زبان‌شان است و تا زمانی که زندگی‌شان در رفاه باشد از دین پشتیبانی می‌کنند، پس وقتی که در امتحان قرار گرفتند دین‌داران کم خواهند بود.»

و همین ضعف اعتقادی و استفاده نابجای دین ستیزان از دین بود که علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندش حسین بن علی علیه السلام با نام دین به شهادت

۱. نهج البلاغه، ۵۳، ص ۵۷۶.

۲. تحف العقول، ص ۱۷۴.

نگرانی از پیدایش انحرافات دینی / ۱۳۱

رسیدند و حتی شامیان برای از بین رفتن و کشته شدن آن مردان دین، نذر می‌کردند.^۱

پس با قاطعیت می‌توان گفت دین همواره از دست عوامل فریب‌کارانه درونی بیشتر از عوامل بیرونی در معرض خطر قرار داشته است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۴.



تگرانی از هواپرستی امت

طرح مسئله

نظام اخلاقی اسلام، بر پایه آموزه‌های دینی از قرآن و سنت استوار است؛ هواپرستی و خطرات آن در قرآن و سنت مورد توجه ویژه قرار گرفته است و انسان‌ها را از قرار گرفتن در دام هواپرستی باز داشته است. در این زمینه آیات فراوانی در قرآن وجود دارد، برای پی‌بردن به اهمیت موضوع به برخی آیات اشاره می‌شود:

۱. «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۱

«از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا گمراه می‌کند.»

۲. «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ

عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَعَن يَدْيِهِ مِّنْ

بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۲

«آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی گمراه ساخته و برگوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده با این حال غیر از خداوند چه کسی می‌تواند او را هدایت کند آیا متذکر نمی‌شوید.»

از این دو آیه به دست می‌آید که پیروی از هوای نفس هم‌چون پرده‌ای تاریک، جلوی فکر و اندیشه انسان را می‌گیرد و نمی‌گذارد که انسان گزینه‌های صحیح را انتخاب نماید، بلکه او بدون بصیرت و آینده‌نگری تمام خواسته‌های شهوانی خود را بر خواسته‌های خداوند مقدم می‌دارد و در نتیجه پیروی از هوای نفس مشعل هدایت را به روی انسان خاموش می‌کند و راه‌های نجات را بر او می‌بندد. در چنین شرایطی خداوند فضل و رحمت خود را از آنان سلب می‌کند. بر همین اساس خداوند برای کسانی که با هوای نفس به مبارزه برخاسته‌اند جایزه و پاداش وعده فرموده است:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱

«و اما آن کسی که از مقام پروردگارش ترسید و نفس خود را از خواسته‌ها بازداشت پس به حقیقت بهشت پناهگاه اوست.»

و از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

«ما تحت ظل السما من اله يعبد من دون الله اعظم عند الله

من هوی متبع؛^۱

در زیر آسمان هیچ بتی نزد خدا بزرگ‌تر از هوا و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد.»

برای خواهش و تمنای نفس و آرزوهای آن پایانی نیست و اگر انسان یک گام با آن همراه شد دریچه‌ای برای ورود قوای شیطانی باز می‌شود و به همین دلیل رسول خدا ﷺ بارها از خطر هواپرستی در بین امت خود اظهار نگرانی فرموده است.

سخنان پیامبر

بیشترین نگرانی آن حضرت از هواپرستی می‌باشد. زیرا هواپرستی و آرزوهای دور و دراز، نشانه وابستگی به دنیا و مظاهر فریبنده آن است و طبیعی است که وجود این بیماری اخلاقی انسان را به سوی راه‌های ناپسند خواهد کشاند. بدینسان رسول خدا ﷺ در این باره با اظهار نگرانی شدید می‌فرماید:

«ان اخوف ما اخاف على امتي اتباع الهوى وطول الأمل اما

اتباع الهوى فيصد عن الحق و اما طول الأمل فينسى الآخرة؛^۲

آنچه که بیش از هر چیز بر شما نگرانم پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز است؛ هواپرستی انسان را از راه حق باز می‌دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می‌برد.»

۱. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۵، ص ۷۲.

۲. الخصال، ص ۵۱؛ روضة الواعظین، ص ۴۳۷.

رسول خدا ﷺ نیز فرمود:

«انی اخاف علی امتی هوی متبع؛^۱»

همانا نگرانم برای امتم از پیروی نمودن هوای نفس.

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است:

«اخاف علی امتی من بعدی ضلالت الا هوی واتباع شهوات؛^۲»

برای پیروانم پس از خود نگرانم از گمراهی‌های هواپرستی و

پیروی از خواهش‌های شهوانی.

در حدیث دیگری آن حضرت از سه چیز اظهار نگرانی کرده‌اند:

«اخاف علی امتی من بعدی ثلاثاً: ضلالت الا هوی و التباع

شهوات فی بطون و الفروج و غفله بعد الموت؛^۳»

برای پیروانم پس از خود نسبت به سه چیز نگرانم: از گمراهی به واسطه

هوای نفس، پیروی نمودن از شکم و شهوت و غفلت پس از مرگ.

آن حضرت می‌فرماید:

«شر ما اتخوف علیکم اتباع الهوی و طول الأمل فاتباع

الهوی یصرف قلوبکم عن الحق و طول الأمل یصرف همکم

الی الدنيا؛^۴»

۱. المستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۵۸.

۲. المجموع، ج ۱۸، ص ۲۰۹.

۳. نهج الفصاحه، ص ۱۷۳.

۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۷.

نگرانی از هوا پرستی امت / ۱۳۷

بدترین چیزی که بر شما نگرانم هواپرستی و درازی آرزو است؛
هواپرستی دل‌هایتان را از حق برمی‌گرداند و آرزوهای دراز
همت‌ها (تلاش‌ها) شما را به دنیا مصروف می‌سازد.»

رسول اکرم ﷺ از راه‌یابی صفت هواپرستی در زندگی امت خود و
پیامدهای آن نگران بود و برای ارشاد و انذار پیروانش در موقعیت‌ها و
فرصت‌های گوناگون سخن گفته است. از جمله به صحابی دیرین و
مورد اعتمادش، ابوذر، فرمود:

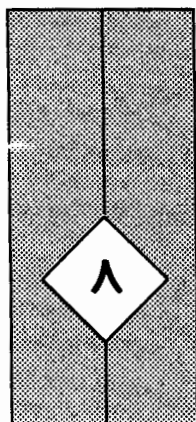
«الحق ثقیل مر و الباطل خفیف حلو و رب شهوة ساعة
تورث حزنا طویلا؛^۱

حق سنگین و تلخ و باطل سبک و شیرین است و بسا ساعتی
شهوترانی که اندوه درازی را به جای می‌گذارد.»

پیروی از هوای نفس انسان را به عناد و سرکشی در برابر حق می‌کشاند و
چنان صفت خطرناکی است که اگر در وجود کسی پیدا شد به دنبال خود
کشش‌های ویرانگری را به همراه دارد که آخرت انسان را تباه و دنیا را
بر باد می‌دهد و نیز جنگ‌های خانمان‌سوز، ناامنی، ظلم و ستم‌گری، فحشا
و منکرات، فساد و تباهی همه زائیده هوس‌بازی و هوس‌پرستی است.
با نگاه آسیب‌شناسانه به رفتار ناشایست افراد در می‌یابیم چه بسا
افرادى که سرمایه عمر گران‌بهای خود را به واسطه یک لحظه
هواپرستی از دست داده و چه بسا جوانانی که بر اثر پیروی از هوای

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۸۴.

نفس در دام اعتیادهای خطرناک و انحراف‌های اخلاقی گرفتار شده‌اند و جوانی و آبرو و شرف خانوادگی خود را بر باد داده‌اند. راه پیروز شدن بر این صفت خطرناک توجه هر چه بیشتر به آموزه‌های قرآنی و فرموده‌های رسول اکرم ﷺ است. واقعیت این است که با اراده قوی و پشتکار می‌توان استعدادهای نهفته حق‌جویی و خداخواهی را در خود زنده نمود و مدارج کمال و رسیدن به مقام بلند انسانی را به دست آورد و مهار نفس را در دست گرفت.



نگرانی سوء استفاده از قرآن

جایگاه قرآن

معانی و الفاظ قرآن کریم، از سوی خداوند بر رسول خدا ﷺ نازل شده است و نخستین سرچشمه اندیشه ورزی و قانون اساسی اسلام به شمار می آید؛ نه خود رسول اکرم ﷺ و نه پیروان آن حضرت حق تخطی و انحراف از دستورات قرآن را ندارند؛ از این رو احکام و قوانین آن بر مسلمانان واجب است و همگان وظیفه دارند که رفتار خویش را با محوریت قرآن انجام دهند. جایگاه علمی و ارزشی قرآن در نظر مسلمانان چنان بلند است که تمام فرقه ها و مذاهب اسلامی به آن به عنوان یک مرجع می نگرند و می کوشند به آن پناه جویند و هم چنین تمام فلاسفه و اندیشمندان مسلمان برای اثبات اندیشه ها و نظریات خویش به قرآن استناد می جویند.

از سوی دیگر قرآن دربردارنده اخبار و آگاهی هایی نسبت به امت های پیشین و پیامبران و دولت های گذشته است. بیشتر کتاب های تاریخی

در این زمینه‌ها، به قرآن تکیه کرده‌اند و در رفتار عملی مسلمانان نیز این مسئله همواره پذیرفته شده است که اگر کسی بخواهد عضو جامعه اسلامی باشد باید آن‌چه در قرآن آمده است را بپذیرد و بدان عمل نماید. معصومین و پس از آن فقیهان و مجتهدان قرآن را مرجع اصلی استنباط احکام و بیان تکالیف می‌دانند و احکام الهی را از آن به دست می‌آورند. از آیات قرآن و روایات به دست می‌آید که قرآن کتابی است بی‌نظیر و برای هدایت‌گری انسان‌ها به سوی سعادت‌مندی هیچ چیزی را فرونگذاشته است و به این دلیل خداوند به صراحت می‌گوید:

﴿ مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ۱﴾

«ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم.»

در آیه دیگر درباره جامعیت قرآن به پیامبر ﷺ خطاب می‌کند:

﴿ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ۲﴾

«ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مؤمنان است.»

قرآن می‌تواند همه جوامع بشری را از غفلت و بی‌خبری بیدار سازد و اگر مشکلی در این زمینه احساس می‌شود به خاطر خود انسان‌ها است که برخی به جهت افکار مغرضانه و برخی به جهت غفلت و کوتاهی‌هایشان

۱. انعام، آیه ۳۸.

۲. نحل، آیه ۸۹.

نور هدایت قرآن را برنتابیده و مانند خفاشان از نور آن گریزانند. خداوند درباره نورانیت و قدرت هدایت‌گری قرآن با صراحت می‌فرماید:

﴿... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

«از جانب خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد، خداوند به برکت آن کسانی را که از او پیروی کنند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به فرمان خدا از تاریکی‌ها به سوی روشنی می‌برد و آن‌ها را به سوی راه راست رهبری می‌کند.»

توصیف خود آیات قرآن و گفتار رسول اکرم ﷺ، درباره قرآن، نمایانگر این واقعیت است که قرآن یک کتاب جامع و فریادرس پیروان خود در تمام زمینه‌ها است.

پیامبر ﷺ نیز آن را به آگاهی یاران خود رسانید تا ضمن خواندن و عمل کردن به آن از حریم قرآن نیز به عنوان یک کتاب مقدس و یگانه دفاع کنند و در حفظ آن بکوشند. در همان زمان رسول خدا ﷺ برخی از یاران آن حضرت در کنار عمل کردن و نشر پیام قرآن کوشیدند قرآن را بر سینه‌هایشان حفظ نمایند، اما با وجود آمادگی مسلمانان برای حفظ قرآن، باز هم رسول خدا ﷺ نسبت به برخی انحرافات و کج‌اندیشی‌ها

نگرانی داشت و بارها برای اصحاب خود این نگرانی‌ها را بیان کرد تا شاید درسی باشد برای امت که نه خودشان از قرآن سوء استفاده نمایند و نه به دیگران اجازه یاوه‌سرایی بدهند.

بیان نگرانی پیامبر ﷺ

با نگاهی تحلیلی و معرفتی در روایات رسول اکرم ﷺ به دست می‌آید که نگرانی‌های آن حضرت بیشتر از جانب خودی‌ها و مسلمانانی بوده که برای رسیدن به اهداف ضداسلامی‌شان از قرآن سوء استفاده می‌کردند؛ زیرا نسبت به دشمنان بیرونی و معلوم‌الحال که در ضدیت با قرآن قرار داشتند خود قرآن با آنان از راه مبارزه‌خواهی بر آمده، آنان را به عجز و ناتوانی در آورده بود و در آیات فراوانی به پیامبر ﷺ خبر از ناکامی دشمنان داده بود، مانند:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^۱

«بگو ای پیامبر! اگر جن و انس با هم جمع شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند هرگز نتوانند، هر چند به پشتیبانی یک‌دیگر باشند.»

و یا:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ

مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱؛

«اگر درباره آن چه بر بنده خود (پیامبر) نازل کردیم شک دارید یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را از غیر خدا فراخوانید، اگر راست می‌گویید.»

وجود این آیات و چندین آیه دیگر درباره خدشه‌ناپذیر بودن قرآن از جانب دشمنان کافی بود که رسول خدا ﷺ از جانب معارضین و بدخواهان بیرونی آسوده خاطر باشد و اما این آسودگی خاطر، هیچ‌گاه به این معنا نبود که پیامبر ﷺ از سوء استفاده خود مسلمانان هم از قرآن آسوده خاطر باشد، بلکه آن حضرت با بیانات گوناگون خطرات کج‌اندیشی این گونه افراد را بیان داشت.

در برخی از آن احادیث، پیامبر ﷺ نگرانی خود را از این که مسلمانان قرآن را وسیله لهو و لعب قرار دهند بیان داشته اند:

«اخاف علیکم... ان تتخذوا القرآن مزامیر و تقدموا احدکم ولیس بافضلکم فی الدین»^۲

بر شما از آن نگرانم که قرآن را وسیله ساز و آواز قرار دهید و کسانی را جلو بیاندازید که برترین شما در فهم دین نیستند.»

در حدیث دیگری از سوء استفاده و برداشت‌های شیطانی منافقین

۱. بقره، آیه ۲۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۴۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۹؛ عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۵۳.

از قرآن می‌فرماید:

«اشد ما اخاف على امتي جدال منافق بالقران»^۱

بیشترین نگرانی من بر امتم از جدال‌ها (برداشت‌های نابه‌جا)ی منافقین از قرآن است.»

زیرا آنان با خبرگی و شیرین‌زبانی می‌توانند با کشیدن نقشه‌های خائنه و توجیه‌های نابه‌جا مسلمانان را فریب دهند و از قرآن به عنوان یک وسیله استفاده نمایند. در حدیث دیگری نسبت به برداشت‌های غلط از قرآن می‌فرماید:

«اخاف على امتي زلات العلماء و سوء التأويل»^۲

برای امتم نگرانم از لغزش‌های دانایان و بد برداشت نمودن از قرآن.»

یعنی معانی و تفسیر قرآن را نادرست و به دل‌خواه خود بازگو نمایند. در حدیث دیگری می‌فرماید:

«اکثر ما اخاف على امتي من بعدی رجل يتأول القرآن و

يضعه على غير موضعه»^۳

بیشترین نگرانی من بر امتم از جانب مردانی است که قرآن را به غلط تأویل نمایند و آن (قرآن) را در جایگاهی که شأنش نیست قرار دهند.»

۱. تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۴۹۰.

۲. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۳۱۱.

۳. منیة المرید، ص ۳۶۹.

و نیز می‌فرماید:

«خوف علی امتی من بعدی ان يتأول القرآن علی غیر
تأویل؛^۱»

بیشترین نگرانی من نسبت به امتی این است که آنان قرآن را به غیر
معنای واقعی‌اش معنا و تأویل نمایند.»

از این سخنان رسول اکرم ﷺ به دست می‌آید که آن حضرت نسبت
به سوء استفاده و تفسیرهای سلیقه‌ای مسلمانان از قرآن نگرانی فراوان
داشته است.

پی‌جویی‌ها

تاریخ اسلام پس از رسول اکرم ﷺ بهترین گواه وجود افکار
انحرافی و برداشت‌های نابه جا توسط مسلمانان نسبت به قرآن پس از
رحلت آن حضرت است.

گرچه در این زمینه، از زوایای گوناگون می‌توان شاهد آورد اما از آن
جا که در این نوشتار جای بحث تفصیلی نیست به عنوان شاهد به
مواردی چند اشاره می‌شود:

یکی از دسته‌های منحرف بسیار خطرناک پس از رسول خدا ﷺ،
دروغ‌سازان بودند که بانسبت‌های ناروا به شأن نزول برخی آیات، دست
به جعل و تحریف زدند. مورخان و محدثان نوشته‌اند که معاویه در شام

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۳.

عده‌ای از دروغ پردازان را جمع کرد و آنان طبق دستور و فرمان معاویه حدیث جعل می‌کردند. ثمره بن جندب با گرفتن چهارصد هزار دینار از معاویه، شأن نزول دو آیه را درباره علی علیه السلام و قاتلش ابن ملجم جعل کرد. وی با قبول پیشنهاد معاویه دست به این جنایت زد و می‌گفت آیه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾^۱ «و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود و خدا را بر آن چه در دل دارند گواه می‌گیرند و آن‌ها سرسخت‌ترین دشمنانند.»

در شأن علی علیه السلام و آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۲ «بعضی مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.» درباره ابن ملجم، قاتل علی علیه السلام نازل شده است.^۳

این نوع تحریف و جابه‌جایی شأن نزول قرآن با فاصله اندکی پس از رسول خدا ﷺ انجام پذیرفت. مسلمانان چنان بی‌تفاوت و غافل بودند که به راحتی این گونه تحریفات در حضور آنان انجام می‌شد. سوءاستفاده معاویه از قرآن در این جا پایان نپذیرفت. او با فرصت‌سنجی و سیاست شیطنت‌آمیز، همواره هنگام احساس خطر، به فکر سوءاستفاده از قرآن می‌افتاد.

۱. بقره، آیه ۲۰۴.

۲. بقره، آیه ۲۰۷.

۳. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۳۰۲؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۲۸؛ شرح نهج البلاغه،

ج ۴، ص ۳۵۸.

اوج این سیاست شوم معاویه در جنگ صفین نمایان شد؛ او پس از احساس شکست در برابر علی علیه السلام با مشورت دستیار شیطان‌تر از خودش، عمرو بن عاص، دستور داد که لشکریان شام در برابر دیدگان لشکر علی علیه السلام قرآن را بر سر نیزه بلند نمایند و وقتی این عمل فریب‌کارانه و نیرنگ منافقانه انجام پذیرفت زمینه سستی و مخالفت با جنگ را بین سپاه امام فراهم آورد. از سپاه امام فریاد برخاست که دشمن، حکمیت قرآن را پذیرفته و ما حق جنگ با آنان را نداریم.^۱ این نیرنگ معاویه چنان برخی را فریب داد که هر چند امام علی علیه السلام آنان را نصیحت و موعظه می‌کرد، که من هم با قرآن نمی‌جنگم و بدانید که من معاویه و عمرو بن عاص و... را به خوبی می‌شناسم و می‌دانم که آنان نه یاران دین هستند و نه یاران قرآن و آنان قرآن را زیر پا نهاده‌اند و آن را کنار انداخته‌اند.^۲ آنان به ظاهر قرآن که بر سر نیزه شامیان بود فریب خوردند و به سخنان امام توجه نکردند و زمینه‌ای را فراهم نمودند که معاویه در سایه شعار حکمیت قرآن با دسیسه عمرو بن عاص و کوتاه فکری ابو موسی اشعری به خلافت اسلامی تکیه زند.^۳

یکی دیگر از سوء تأویل‌ها و برداشت‌های نابه‌جا نسبت به قرآن، جمود فکری و کوتاه‌اندیشی برخی مسلمین بود. در این زمینه، جمود

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۹۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. فتوح البلدان، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۵۶.

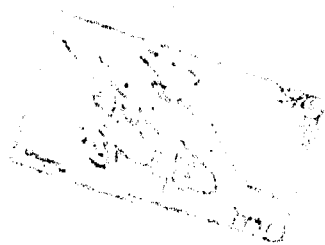
فکری و خشک مغزی خوارج با اندیشه‌های انحرافی‌شان بهترین گواه است. آنان پس از انجام حکمیت و روی کار آمدن معاویه به اشتباه خود پی بردند، پس به این آیه قرآن «لا حکم الا لله» تمسک جستند و علی علیه السلام را کافر دانستند و گفتند باید توبه نماید. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه درباره جمود فکری آنان می‌فرماید: «کلمة حق يراد بها الباطل؛ یعنی آیه «لا حکم الا لله» سخن حق است؛ اما از آن باطل اراده می‌کنند، بله قانون‌گذاری از آن خداست، اما آنان می‌گویند غیر از خدا نباید کسی امیر باشد.»^۱

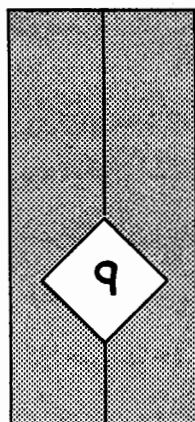
در عصر حاضر نیز خطر جمود فکری و مقدس‌مآبی در میان مسلمین وجود دارد. ظهور پیایی درویش مسلکان و خانقاه‌نشینان همانند خوارج برای اسلام خطرناک است و بالاتر از همه وجود عقاید بی‌روح و خشک ظاهر گرایان سلفی مذهب می‌باشد که با تکیه بر ظاهر الفاظ قرآن، تمام کردار و گفتار مسلمانان را شرک دانسته و تنها ملاک مسلمانی در نزد آنان پذیرش برداشت‌ها و رویه خشک و بدون تعقل و تدبیر آنان از قرآن و سنت است. اینان در جمود فکری و دوری از تدبیر در آیات قرآن چنان در بند عقاید خطرناک خود گرفتار آمده‌اند که حتی در خداشناسی به بدترین عقاید و خلاف ضروریات دین گرفتار شده‌اند و با تمسک به ظاهر آیات، برای خداوند دست و پا و رؤیت و جسم قایل گشته‌اند. در نزد اینان زیارت قبور بزرگان دین، چراغ روشن نمودن و ساختن بنا بر آن قبور مطهر و طلب شفاعت از آن ذوات مقدس شرک

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

است و با متهم نمودن زائرین آن قبور به قبوریه همه را مشرک می‌نامند و جان و مالشان را حلال اعلام می‌کنند.^۱ بدینسان پیش بینی‌ها و نگرانی‌های رسول اکرم ﷺ درباره خطر سوء تأویل و استفاده‌های نابه‌جا و بدون تأمل نسبت به قرآن امروزه باقی است و این مهم هوشیاری و روشن بینی مسلمین را می‌طلبد که با تدبیر و تعقل در آیات قرآن، فریب ظاهرگرایان را نخورده و پیام رسای قرآن را آن‌گونه که واقعیت دارد برای پیروان آن بازگو نمایند؛ زیرا یک لحظه غفلت و بی‌خبری اندیشمندان مسلمان به منزله رها ساختن سنگر واقعی اسلام است و در صورت نبودن سنگرداران حریم قرآن جا برای دشمن خالی شده و با قرائت‌های سلیقه‌ای از دین و قرآن ضربات خود را وارد خواهد نمود.







نگرانی از ریاکاران

طرح موضوع

پیروان مکتب اسلام به کردار و گفتار صادقانه ملزم اند و وظیفه دارند که رفتار، گفتار و پندار خویش را با اصول اخلاقی و ارزش‌های والای انسانی هماهنگ کنند و تکالیف دینی خود را با نیت خالص و تنها برای اجرای فرامین خداوند انجام دهند. اهل لغت گویند ریا عبارت است از: تظاهر به انجام عملی با انگیزه غیر الهی و به منظور نشان دادن به مردم جهت کسب اعتبار، قدر و منزلت نزد آنان.^۱

ریا در اصطلاح عبارت است از: نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقه به مردم برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنان و اشتهار پیدا کردن نزد آنان به خوبی و صحت و امانت و دیانت بدون قصد صحیح الهی.^۲

۱. الصحاح فی اللغة، ج ۴، ص ۲۳۴۸.

۲. موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۲۷.

بنابراین انگیزه انسان ریاکار، همان غریزه محبت‌خواهی و عزیز شدن در نزد دیگران است. این غریزه به جهت ضعف ایمان، حب جاه و مقام، شهرت‌طلبی، علاقه به دنیا، احساس پستی و دشواری غلبه بر هواهای نفسانی، صفای باطن و خلوص نیت را از بین می‌برد و هدف انسان از انجام کار خیر تنها جلب توجه و عواطف دیگران و نفوذ در افکار آنان می‌شود. به هر روی ریا به اعمال انسان مربوط است و هیچ گونه منشاء حقیقی ندارد و از دیدگاه اسلام یکی از گناهان کبیره و مایه بدبختی و هلاکت انسان است. خداوند در قرآن با بیانات گوناگون انسان‌های ریاکار را نکوهیده است که به برخی از آن آیات اشاره می‌شود.

در سوره نساء ریاکاران را دارای کردار منافقانه دانسته می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُتْلًا يَرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛^۱

«منافقین در صددند خدا را فریب دهند، در حالی که او آنان را فریب می‌دهد و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند با کسالت بر پای می‌ایستند و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندک یاد نمی‌کنند.»

در نکوهش ریاکاران می‌فرماید:

﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ﴾؛^۲

۱. نساء، آیه ۱۴۲.

۲. ماعون، آیات ۴ تا ۶.

«پس وای بر نمازگذاران! همانان که در نماز خود سهل انگاری می‌کنند و همان کسانی که ریا می‌کنند.»

در روایات نیز ریاکاران به گونه‌ای متفاوت نکوهش شده‌اند. از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

«سیأتی علی الناس زمان تخبث فیه سرائرهم تحسن فیه علانیتهم طمعاً فی الدنیا لا یریدون به ما عند ربهم یکون دینهم ریا؛^۱»

«در آینده زمانی بر مردم خواهد آمد که انسان‌ها دارای ظاهری نیکو ولی باطنی خبیث خواهند بود. این کردار ریایی را به خاطر محبت جاه و طلب دنیا انجام می‌دهند، نه به جهت رسیدن به پاداش‌هایی که نزد خداوند دارد. دینداری‌شان هم از روی ریا می‌باشد.»

امام صادق علیه السلام عمل ریایی را با شرک مساوی دانسته است:

«کل ریا شرک انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله؛^۲»

هرگونه ریایی شرک است، هر که برای مردم کار کند پاداش آن بر عهده آنان است و هر کسی برای خدا کار کند پاداشش با خداست.»

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. همان، ص ۲۲۲.

رسول خدا ﷺ در مقام موعظه و نصیحت به اصحابش فرمود:

«فاتقوا الله و اجتنبوا الريا فانه شرك بالله ان المرائي يدعى
يوم القيامة باربعة اسماء يا كافر يا فاجر يا غادر يا خاسر!
حبط عملك و بطل اجرک و لا خلاق لك اليوم فالتمس اجرک
ممن کنت تعمل له؛^۱

از خدا بترسید و از ریا اجتناب کنید، زیرا ریا شرک به خداست و
ریاکار در روز قیامت با چهار اسم خوانده می‌شود: ای کافر، ای فاجر،
ای غادر (مکار) و ای خاسر (زیان دیده) عمل تو از بین رفته و پاداش
تو باطل گردیده است و برای تو در این روز بهره و نصیب نیست،
برای هر کس که عملت را انجام داده‌ای مزدت را از او دریاب.

بنابراین عمل ریاکارانه در منابع دینی مانند قرآن و روایات
معصومین، بسیار نکوهیده و مذمت شده است و ریا از صفات رذیله و
بازدارنده‌ای است که انسان را از سیر به سوی خداوند باز می‌دارد و مانع
راه‌یابی انسان به کمالات انسانی و مقامات معنوی می‌گردد. اجر و
پاداش اخروی انسان را از بین می‌برد و بدینسان رسول خدا ﷺ از
کردار ریایی امت نگرانی‌های بسیاری داشته است.

احادیث نگرانی پیامبر

از شداد بن اوس نقل شده است روزی به حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب

شدم و آن حضرت را ناراحت دیدم. سبب را جويا شدم. حضرت فرمود:

«اخاف على امتي الشرك؛

بر اتم از شرک بیمناکم.»

عرض کردم مگر آنان بعد از شما به شرک روی می آورند؟ فرمود:

«اما انهم لا يعبدون شمساً ولا قمراً ولا وثناً ولا حجراً ولا كنتم يراؤن باعمالهم و الريا هو الشرك ثم تمسك بهذه آية فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احداً»^۱

هر چند آنان خورشید، ماه، بت و سنگ را پرستش نمی کنند، ولی در انجام اعمال خود ریا می کنند و ریا همان شرک است، سپس این آیه را قرائت فرمود که هر کس امید دیدار (رحمت) پروردگار خود را دارد پس باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت خدایش کسی را شریک نسازد.»

در حدیث دیگری، آن حضرت ریا را «شرک اصغر» نامیده است:

«ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر قالوا ما شرك الاصغر يا رسول الله قال هو الريا يقول الله تعالى يوم القيامة اذا جازى العباد باعمالهم اذهبوا الى الذين كنتم تراؤن فى الدنيا فانظروا عندهم الجزا»^۲

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۷.

بیشترین نگرانی من درباره شما از شرک کوچک است. پرسیدند: ای فرستاده خدا! شرک کوچک چیست؟ فرمود: ریا. روز قیامت هنگامی که بندگان با پرونده اعمالشان عبور می‌کنند خداوند به ریاکاران خطاب می‌کند: بروید به سوی کسی که شما ریاکاری نموده خود را به او نشان می‌دادید، نگاه کنید آیا نزد آنان پاداشی (برای خود) می‌یابید.»

آن حضرت فرمود:

«ان اخوف ما اخاف على امتي الا شرارك بالله اما اني لست اقول يعبدون شمساً... ولكن اعمالاً لغير الله و شهوة خفيه؛^۱ بیشترین نگرانی من برای امتم از شرک به خداست، من نمی‌گویم که آنان خورشید و ... را می‌پرستند بلکه اعمالشان را برای غیر خدا انجام می‌دهند و دست‌خوش هواهای نهانی می‌شوند.»

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است:

«اخوف ما اخاف على هذه الامة الشرك و الريا و الشهوة الخفيه؛^۲

بالاترین نگرانی من نسبت به این امت از شرک و ریا و خواهش‌های نهانی است.»

از سخنان رسول اکرم ﷺ می‌توان به دست آورد که ریا به عنوان یک

۱. نهج الفصاحه، ص ۲۷۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۸۰.

صفت ناپسند و پرخطر، ریاکار را به مرز شرک می‌کشاند و آثار کردار نیک او را از بین می‌برد. بنابراین بر راه‌جویان به سوی سعادت بایسته است که با این خصلت نکوهیده مبارزه کنند و آن را از کردار و گفتار خود دور سازند.

انگیزه‌های ریا

ریشه‌یابی علل راه‌یابی و پیدایش صفات نیک و بد در زندگی انسان، بحثی مهم و ارزشمند است؛ بدین روی علمای اخلاق به عوامل و انگیزه‌های پیدایش آن بسیار پرداخته‌اند و هر کس در این باره دیدگاه‌هایی را ارائه کرده است. در برخی منابع، اموری مانند علاقه به لذت‌خواهی، فرار از رنج و نکوهش دیگران، طمع به مال و دنیا و تکبر و فخرفروشی از عوامل پیدایش ریا دانسته شده و برخی غریزه محبت‌خواهی را انگیزه اصلی ریا دانسته‌اند و می‌گویند این غریزه نیز مانند هر غریزه دیگر که گرایش ذاتی دارد، نیازمند کنترل و هدایت است و ارضای آن از راه نادرست و مسیر غیر طبیعی خسارت‌های جبران‌ناپذیری را بر روح و جان آدمی وارد می‌کند.^۱

برخی می‌گویند: از میان عوامل ریا دو چیز بیشتر خودنمایی می‌کند و ریشه و اساس عوامل دیگر است:

الف - عدم شناخت خدا؛ ب - حب جاه و مقام.^۲

۱. فرهنگ اخلاق، ص ۴۱۵.

۲. درس‌های اخلاق اسلامی، ص ۲۲۳-۲۲۴.

به نظر می‌رسد با توجه به حالت‌های انسان این نظر به واقع نزدیک است؛ زیرا ریشه هر انگیزه دیگر ضعف یقین و نشناختن واقعی خداوند است که انسان بدون توجه به مؤثر واقعی (خداوند) به دنبال سراب‌ها و بت‌های خیالی خود می‌دود.

گونه های ریا

- دانستن گونه‌های ریا برای دوری از آن بسیار ضروری است. با توجه به منابع نگارش یافته، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
۱. ریا در عقیده، مانند منافقین
 ۲. ریا در عمل، مانند ریا در انجام عمل واجب و مستحب، مانند تفاوت انجام عمل در حال تنهایی با انجام عمل در منظر دیگران
 ۳. ریا در وصف عبادت، مانند معمولی انجام دادن عبادت در تنهایی و طول دادن در حضور دیگران
 ۴. ریا در گفتار، مانند اظهار دینداری و موعظه کردن دیگران در حالی که خودش تهی از دین و عمل است.
 ۵. ریا در شکل و قیافه، مانند پوشیدن لباس ژولیده و سر پایین انداختن برای جلب توجه دیگران
 ۶. ریا در معاشرت با دیگران، مانند تملق و چاپلوسی غیر واقع برای دیگران^۱

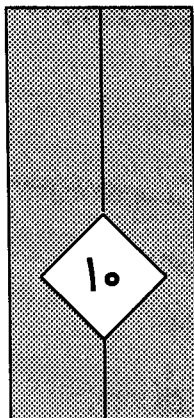
۱. جهت مطالعه تفصیلی ر.ک: درس‌هایی از اخلاق اسلامی، ص ۲۲۹-۲۳۲.

آثار ریا

با توجه به آیات قرآن و روایات، می‌توان به این آثار ریا اشاره کرد:
۱. شرک به خدا؛ ۲. نفاق؛ ۳. از بین رفتن اعمال نیک؛ ۴. تحقیر خداوند؛ زیرا ریا، کاری با انگیزه جلب منفعت یا از بین بردن ضرر می‌باشد و انسان ریاکار آفریده‌ها و بندگان خداوند را از خالق خود برتر می‌پندارد و کالای ناچیز خود را برای جلب توجه آنان عرضه می‌کند.

مبارزه با ریا

برای مبارزه با ریا سخنان زیادی گفته شده است، این جا به تفصیل از آن سخن نمی‌گوییم. در یک گفتار و تحلیل همه جانبه می‌توان گفت انسان ریاکار، بیش از همه باید به نتایج ویرانگر این صفت نکوهیده توجه نماید و دریابد که ریا هم‌سنگ گناهانی چون شرک، نفاق، نیرنگ با خدا، تحقیر خداوند و از بین برنده آثار نیک کارهای اوست و پس از توجه به این آثار، با تکیه به آموزه‌های دینی و تقویت باورهای دینی و یاری جویی از خداوند و مجسم نمودن احادیث نگرانی پیامبر ﷺ نسبت به مسئله ریا به مبارزه برخیزد و با پشتکار و اراده قوی تنها به امید رسیدن به سعادت‌مندی و کسب توجه خداوند کارهای خود را تنها برای خداوند انجام دهد.



دنیاگرایی امت اسلامی

دنیا زدگی در اندیشه دینی

در مسیر زندگی با مادیات و زرق و برق دنیایی سروکار داریم، پس به طور طبیعی برای ادامه زندگی به برخی از مواهب طبیعی خداوند نیازمندیم. بدین روی ممکن است در هنگام بهره‌برداری از این مواهب و نعمت‌های الهی دلباخته و فریفته زرق و برق دنیا و از یاد خدا به کلی غافل شویم و تمام هدف و مقصود ما دنیاگرایی و ثروت اندوزی گردد. فریفته شدن به دنیا و دل سپردن به آن دیگر جایی برای خدا و یاد او در قلب باقی نمی‌گذارد. در سوره احزاب خداوند می‌فرماید:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ ۚ ﴾^۱

«خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده.»

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«القلب حرم الله لا تسكن حرم الله غیر الله؛^۲

۱. احزاب، آیه ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

دل حرم امن خداست و در حرم خدا نباید غیر خدا را پذیرا شد.»

قرآن کریم درباره دنیا زدگی و این که رو آوردن به سوی رفاه از موانع ذکر خداست می‌فرماید:

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ...﴾^۱

«می‌گویند منزهی تو؛ برای ما شایسته نبود که جز تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت‌ها برخوردار نمودی تا این که یاد تو را فراموش کردند.»

در آیه دیگر فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند و کسانی که چنین کنند آنان خود زیان کارانند.»

در تفسیر این آیه آمده است: «مراد از ذکر و یاد خدا در آیه، حمد و شکر و تعظیم خداوند است که برخی به واسطه پرداختن بسیار به مال و اولاد، خدا را فراموش کردند، در نتیجه از حمد و شکر باز ماندند. پس خداوند از این وضعیت نهی نموده.»^۳ در تفسیر نمونه آمده است:

۱. فرقان، آیه ۱۸.

۲. منافقون، آیه ۹.

۳. تفسیر التبیان، ج ۱۰، ص ۱۵.

«درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی است، ولی تا آن جا که از آن‌ها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود. اما اگر علاقه افراطی به آن‌ها سدی میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگ‌ترین بلا به حساب می‌آید چنان چه یکی از عوامل انحراف منافقین دل بستن به همین دنیا بوده است.»^۱

بنابراین، گرایش‌های مادی و دنیوی مانعی برای ذکر خدا است. معلوم است که داشتن چنین حالتی، ناسپاسی از صاحب نعمت است؛ زیرا ما از نعمت او استفاده می‌کنیم، اما از خود صاحب نعمت غافل می‌مانیم. امام خمینی ره درباره خطر دنیا زدگی می‌گوید: «آن کسی که باطنش با محبت دنیا سرشته شده و در پی کسب لذت‌های دنیایی برآمده است این محبت و لذت‌های دنیایی او را از ذکر و یاد خدا مانع می‌شود.»^۲ در برخی از آیات، خداوند از دنیا به لهو و لعب تعبیر نموده است:

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۳

«زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و هوس‌رانی نیست و همانا خانه آخرت برای آنان که پرهیزکاری کنند بهتر است. آیا به خود نمی‌آیید؟»

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ لَهِیَ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۷۲.

۲. اسرار الصلاة، ص ۱۹۳.

۳. انعام، آیه ۳۲.

الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۱؛

«این زندگانی دنیا جز هوس‌رانی و بازی چیزی نیست و همانا خانه بازپسین زندگانی (جاوید) است، اگر بدانید.»

﴿اغْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ﴾^۲

«بدانید که حیات دنیا بازی و هوس‌رانی و خودآرایی و فخر به هم‌دیگر و افزون‌طلبی در اموال و اولاد است.»

بنابر این دنیا سرای زودگذر و بازیچه‌ای است که با مشغول ساختن انسان، او را سرگرم ساخته و از همه چیز باز می‌دارد. هم‌چنین در روایات معصومین نکوهش‌های فراوان نسبت به دنیا وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

رسول اکرم ﷺ به اصحابش فرمود: «از مال و اولاد دوری کنید؛ زیرا در گذشته کسانی بودند که مال و اولاد جمع نموده و به آن‌ها دل بسته بودند، اما هنگام وفات متوجه شدند که همه آن‌ها از دست‌شان می‌رود. به مال خود خطاب می‌کند خدا تو را لعنت کند، تو بودی که مرا به خود مشغول کردی و از یاد خدا غافل نمودی؛ اما مالش در جواب او گوید: مرا سرزنش نکن؛ مگر تو نمی‌دانستی که من نزد دیگران پست و بی‌ارزش بودم و این تو بودی که مرا در نزد خود بزرگ نمودی و از من

۱. عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. حدید، آیه ۲۰.

در راه خدا انفاق نکردی.»^۱

حقیقت این است که هر کسی پی به واقعیت دنیا ببرد، هیچ گاه به خاطر آن از یاد خدا غافل نمی‌گردد. یکی از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام گوید: «روزی بر آن حضرت وارد شدم. پس از احوال‌پرسی آن حضرت به من فرمود: من امروز غمگین هستم و قلبم گرفته است. عرض نمودم: فدایت گردم، چرا غمگین هستید؟ فرمود: درباره دنیا فکر نمودم که آن چیست و چه خواهد بود. آیا این دنیا جز طعامی که استفاده می‌کنیم و لباسی که می‌پوشیم چیز دیگری است، ولکن اهل دنیا گرفتار غفلت شده و بر آن دل می‌بندند و انسان مؤمن هیچ‌گاه اطمینانی به این دنیا و ماندن در آن ندارد و آن‌ها اهل فکر و عبرت‌گیری هستند و زبان‌شان از یاد خدا خالی نیست و زینت فریبده دنیا چشم آنان را نمی‌بندد تا علامت و نشانه‌های یاد خدا را نبینند و آنان به واسطه دل‌ن بستن به این دنیا در آخرت به اجر و پاداش بزرگی دست می‌یابند.»^۲

علامه مجلسی در بحار نشانه‌های نیازدگان را با استناد به حدیث معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل نموده است: «دنیاخواهان کسانی هستند پرخور، پرخنده، پرخواب، پرخشم و کمتر خشنودند، اگر به کسی بدی کنند پوزش نمی‌طلبند و اگر کسی از آنان پوزش طلبید عذر او را نمی‌پذیرند، در طاعت خدا تنبلند و در معصیت بی‌باک. با آن‌که مرگشان نزدیک است، آرزوهای دور و دراز دارند، از نفس خود

۱. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۰۵.

۲. روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۱۸۰.

حساب نمی‌کشند، کار نیک کم انجام می‌دهند، زیاده‌گو هستند، کمتر از خدا می‌ترسند و در هنگام خوردن بسیار شادمانند و سپاسگزاری ندارند و به هنگام سختی شکیبایی نمی‌ورزند و زیاد مردم در نظر آنان کم است و از کارهای خود تعریف و تمجید می‌کنند و مدعی چیزی هستند که ندارند و از بدی‌های مردم یاد می‌کنند و از خوبی‌های مردم چشم می‌پوشند... آنان مردمانی نادان و احمق هستند، در برابر معلم خود فروتنی نمی‌کنند، به نظر خودشان مردمانی خردمندند، اما نزد فرزندان بی‌خردانی بیش نیستند.^۱

دنیای مذموم در اندیشه اسلامی

دنیا در متون دینی به شدت نکوهش شده است، اما امکان دارد این آموزه‌ها آثار و پیامدهای سوء مانند تعطیلی کار و تلاش و یا زهد و کناره‌گیری از مسئولیت‌های اجتماعی و اجتناب از تشکیل خانواده را در پی داشته باشد و از سویی انسان در طبیعت زندگی می‌کند و به متاع و مظاهر آن نیازمند است و از نعمت‌های آن بهره می‌برد؛ بدین روی فهم حقیقت دنیای مذموم از دیدگاه اسلام بسیار مناسب است.

در منابع دینی مقصود از دنیازدگی - که مانع از ذکر و یاد خدا می‌شود - دنیایی است که به آن به عنوان هدف اصلی بنگریم، نه به عنوان ابزار و وسیله. و در این میان مهم این است که ما دل‌بسته دنیا نشویم و به صورت

ابزار به آن نگاه کنیم، نه این که آن را هدف ذاتی و اصیل خود قرار دهیم.^۱ در آیات و روایات، فراوان به ما سفارش شده که استفاده درست و به جا از دنیا اشکال ندارد. اما اگر هدف انسان دنیاگرایی شد آن گاه انسان از مسیر هدایت دور و یاد خدا از قلب او بیرون می شود. همچنین دنیا محل تربیت و جایگاه تحصیل کمالات معنوی و اخروی و مدرسه انسان سازی است.

از امام رضا علیه السلام نقل شده است

«لا تفوتکم خیرالدنیا فان الآخرة لا تلحق ولا تنال
الا بالدنیا»^۲

خیر دنیا از دستتان نرود؛ زیرا رسیدن به آخرت و دستیابی به مواهب آن جز به وسیله دنیا میسر نمی گردد.

امیر المؤمنین در نهج البلاغه می فرماید:

«ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافية لمن فهم عنها
و دار غنى لمن تزود منها و دار موعظه لمن التعظ بها
مسجد احباء الله و مصلی ملائكة الله و مهبط وحی الله و
متجر اولیاء الله و کتسبوا فیها الرحمة و ربحو فیها الجنة»^۳
بی تردید دنیا سرای راستی است؛ برای کسی که آن را باور دارد

۱. مصباح یزدی، به سوی او، ص ۱۸۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱، ص ۶۵۶.

و خانه سلامتی است برای آن‌که از آن توشه بردارد و سرای اندرز
است برای کسی که از آن پند گیرد، جایگاه عبادت و بندگی
دوستان خدا و محل نمازگزاردن فرشتگان الهی، جای فرود آمدن
وحی خداوند و تجارت خانه اولیا خدا است که در آن از فیض
رحمت بهره‌مند گشته، بهشت را غنیمت برند.»

بنابراین دنیا و حقیقت آن در اندیشه اسلامی هم نکوهش و هم
ستایش شده است که در مجموع می‌توان گفت این انگیزه و
هدف‌گزینی خود انسان است که این وسیله را خوب و یا بد می‌نماید و
انسان می‌تواند با انگیزه و هدف انسانی از دنیا به عنوان یک وسیله
استفاده کند و در حرکت و پرواز به سوی سازندگی، خود را از اسارت
لذت‌های زودگذر دنیا برهاند و بهشت را به دست آورد، یا می‌تواند با
انگیزه‌های دنیاطلبی به آن سرگرم شود و با افزون‌طلبی‌ها پایان‌ناپذیر،
راه سعادت را به روی خود فروبندد.

نگرانی‌های پیامبر

با نگاه موضوع‌شناسی به سخنان نبی رحمت، روشن می‌شود که آن
حضرت نسبت به دنیا زدگی امت از زاویه‌های گوناگون اظهار نگرانی
فرموده است. در برخی از آن احادیث درباره ناسپاسی در برابر
نعمت‌های الهی و خطر آن می‌فرماید:

«لَا تَأْشُدْ عَلَيْكُمْ خَوْفًا مِنَ النِّعَمِ مِنَ الذُّنُوبِ إِنَّ النِّعَمَ الَّتِي

لا تشکر هی الحنف القاضی؛^۱

من نسبت به شما از نعمت‌ها بیشتر از گناهان نگرانم، بدانید که نعمت‌هایی که شکر آن انجام نشود هلاکت قطعی است.»

و نیز می‌فرماید:

«لانا من الفتنة السر اخوف عليكم من فتنة الضراً انکم

ابتلیم بفتنة الضر فصبرتم و ان الدنيا حلوة خضرة؛^۲

من درباره شما از امتحانات در گشایش بیش از امتحانات در تنگ‌دستی نگرانم، شما در امتحان تنگ‌دستی صبر نمودید، اما دنیا شیرین و دل‌فریب است.»

در حدیث دیگری از زیاده‌خواهی‌ها در گردآوری اموال می‌فرماید:

«اخوف ما اخاف عليكم ما يخرج من زهرة الدنيا قالوا و ما

زهرة الدنيا يا رسول الله قال بركات الارض قالوا يا رسول الله

هل ياتي الخير بالشر قال لا يأتي الخير الا بالخير فمن اخذه

بحقه و وضعوه في حقه فنعم المعونة هو و من اخذوه بغير

حقه كان كالذي يأكل و لا يشبع؛^۳

بیشترین نگرانی من برای شما از سوی زینت‌های دنیا

است. پرسیدند: یا رسول الله! زینت‌های دنیا چیست؟ پاسخ داد:

برکت‌های زمین، گفتند: یا رسول الله! آیا به دنبال خیر و خوبی،

۱ و ۲. نهج الفصاحه، ص ۲۶۱.

۳. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱.

شر و پستی می‌آید؟ فرمود: خوبی دنبال ندارد، مگر خوبی، پس کسی که دنیا را از راه درست به دست آورد و در جایگاه درست مصرف نماید پس نیکو یآوری است دنیا و اگر کسی از راه نادرست به دست آورد مانند کسی است که می‌خورد اما سیر نمی‌شود.»

و نیز می‌فرماید:

«ما اخشى عليكم الفقر و لكن اخشى عليكم التكاثر؛^۱

برای شما از فقر و تنگ‌دستی بیم ندارم، بلکه بیم از زیاده‌طلبی‌ها دارم.»

و در حدیث دیگری از وجود چندگانگی از بین رفتن وحدت اسلامی به واسطه دنیا‌طلبی اظهار نگرانی فرمود:

«اخاف عليكم ان يفتح الدنيا بعدى فينكر بعضكم بعضاً و

ينكركم اهل السماء عند ذلك؛^۲

بر شما نگرانم که بعد از من دنیا به روی شما گشوده شود و آن‌گاه یک‌دیگر را شناسید. آن وقت است که آسمانیان هم شما را شناسند.»

و نیز می‌فرماید:

«اخوف ما اخاف على امتي ان يكثر المال فيتحاسدون

ويقتتلون؛^۳

۱. نهج الفصاحه، ص ۶۹۴.

۲. بحار، ج ۷۲، ص ۱۳۷.

۳. لسان المیزان، ج ۲، ص ۷۵؛ کنز الفوائد، ص ۴۳.

بیشترین نگرانی من برای شما این است که مال شما زیاد شود پس
شما نسبت به هم حسد ورزید و یکدیگر را نابود کنید.»

و نیز آن حضرت درباره رعایت نکردن حلال و حرام و رباخواریها
ابراز نگرانی فرمود:

«ان اخوف ما اخاف علی امتی من بعدی هذه المكاسب
المحرمة و الشهوة الخفية و الرباء»^۱

بیشترین نگرانی که بر اتمم پس از خود دارم این کسبهای حرام
و درآمدهای نامشروع و شهوت پنهانی و رباست.»

از احادیث پیامبر اکرم ﷺ به دست می آید که آن حضرت از دنیازدگی
امت و در نتیجه از سرمستی مال و سرکشی عیاشان و زیاده خواهی
زراندوزان و فتنه انگیزی دنیا طلبان پس از خود نگران و بیمناک بود و آنان را
بارها از افتادن در دام دنیاهرای و آثار ویرانگر آن هشدار داده است.

پس از رسول خدا ﷺ

پیامبر ﷺ، خطر دنیا و دنیازدگی را برای امت به خوبی بیان کرد، اما
حوادث و رخدادهای پس از آن حضرت نشان دهنده این واقعیت تلخ
است که برخی از افراد امت، بدون توجه به ارشادات و راهنماییهای
آن حضرت به میدان مسابقه دنیاخواهی و زراندوزی وارد شدند و با

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۸۰.

کاخ‌سازی‌ها و تجملات و عیش و نوش‌های بدون ملاحظه، چنان‌پیش رفتند که در مسیر رسیدن به دنیا از هیچ‌گونه فتنه‌انگیزی و نابودی یاران نیز هراسی نداشتند.

اوج دنیاخواهی و زراندوزی از دوران خلافت عثمان به عنوان یک پدیده در میان مسلمین رخ نمود؛ زیرا عثمان، به عنوان زمامدار اسلامی و جانشین پیامبر ﷺ شیوه‌ای را برگزید که با شیوه رسول اکرم ﷺ هیچ‌گونه هم‌خوانی نداشت و این زمینه‌ای را فراهم آورد که هم خود و هم اطرافیان غیر از دنیاخواهی هدف دیگری را دنبال نمی‌نمودند. او در زندگی شخصی خود بر خلاف شیوه زندگی دو خلیفه پیشین جنبه تجملاتی و اسراف‌گرانه‌ای داشت، لباس‌های بسیار فاخر می‌پوشید که قیمت بعضی از آن‌ها ۸۰۰ دینار بود،^۱ غذای عالی استفاده می‌کرد و در مدینه خانه‌ای باشکوه برای خود ساخت که دیوارهایش از سنگ‌های کم‌یاب و درهای آن از چوب درخت سرو ساج بود.^۲

او در ثروت‌اندوزی حریص و بی‌ملاحظه بود. دارایی وی هنگام مرگ ۳۰/۵۰۰/۰۰۰ مثقال نقره و ۱۵۰ هزار مثقال طلا بود.^۳ علاوه بر این بذل و بخشش‌های بی‌حساب و سرسام‌آوری داشت که خواندن آن ارقام حیرت‌آور است به عنوان نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: هنگامی که وی یکی از دخترانش را به عقد و ازدواج مروان بن حکم

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴.

۲. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۳.

در آورد، خمس غنایم آفریقیه (تونس) را که بیشتر از پانصد هزار سکه طلا بود به وی و باقی غنایم را به سایر اعضای خاندان مروان هدیه کرد.^۱ داماد دیگر خلیفه حارث بن حکم است، زمانی که دخترش را به عقد وی درآورد ۱۰۰ هزار سکه از بیت المال به او بخشید و نیز بخشی از بازار مدینه را - که رسول خدا ﷺ وقف مسلمانان کرده بود - به وی سپرد.^۲ به برادر مادری خود ولید بن عقبه ۱۰۰ هزار سکه نقره از بیت المال کوفه بخشید.^۳ دویست هزار سکه از بیت المال که در مرکز بود به ابوسفیان داد و همه غنایم به دست آمده از فتح آفریقای غربی را به عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی خود عطا کرد.^۴

عثمان برای به سکوت کشاندن افرادی مانند طلحه و زبیر بخشش های فراوانی می کرد. که ویلاهای تفریحی زبیر در مدینه، بصره، کوفه و مصر از همین راه فراهم شدند و نقدینگی او هنگام مرگ ۵۲ میلیون سکه نقره بود و هزار اسب و هزار کنیز داشت.^۵

نقدینگی طلحه بن عبیدالله از سرمایه داران معروف و مطرح آن زمان، هنگام مرگ ۲۰ هزار سکه طلا و ۲/۲۰۰/۰۰۰ سکه نقره بود. علاوه بر این ۳۰۰ بار شتر طلا از وی به جاماند،^۶ پانصد درهم از

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ البدایة والنهاية، ج ۷، ص ۱۵۲.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۰.

۴. اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۷۳.

۵. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳۴.

۶. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۵۸؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳۴.

بیت‌المال نزد طلحه بود. روزی طلحه به خلیفه گفت: آن درهم‌ها را آماده نمودم، کسی را روانه کن از من تحویل گیرد. عثمان گفت: من آن را به تو بخشیدم، به جهت جوانمردی تو تا کمکی باشد در زندگی‌ات.^۱ او در یک اقدام تحریک‌آمیز دیگر فدک را به مروان سپرد و اطراف مدینه را چراگاه حیوانات بنی‌امیه قرار داد و دیگران را محروم کرد.^۲ این بذل و بخشش‌های بی‌حساب خلیفه سبب شد زید بن ارقم، که متصدی بیت‌المال بود، با ناراحتی نزد عثمان آید و کلیدها را به او پس دهد. عثمان به او گفت: از این‌که با خویشانم صله رحم انجام دادم ناراحت هستی؟ او گفت: نه، ناراحتی من بدان جهت بود که پنداشتم تو عوض آن‌چه را که در زمان رسول خدا ﷺ انفاق نموده بودی برداشتی. سپس عثمان کلیدها را از وی بازپس گرفت. نیز عبدالرحمن بن یسار گوید: روزی متصدی بیت‌المال به عثمان اعتراض کرد: چگونه به حکم عمومیت این همه از بیت‌المال مسلمین دادی؟ خلیفه در پاسخ گفت: تو نگهبان اموال من هستی، هرگاه به تو چیزی تحویل دادم نگهداری کن و هر زمان خواستم تحویل بده و ساکت باش.^۳ به نقل بلاذری بذل و بخشش‌های بی‌حساب خلیفه به خویشانانش اعتراض مردم را برانگیخت و گروهی به وی اعتراض کردند، ولی خلیفه در پاسخ آنان گفت: «هذا مال الله، اعطيته من شئت وامنعه من

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۴۸۵.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۷.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵.

شئت؛^۱ اینها مال خدا است و من به هرکس که بخواهم می‌بخشم و به هرکس که بخواهم نمی‌دهم.» او خود را صاحب اختیار بیت‌المال می‌دانست و هر گونه تبعیض و سلیقه‌گرایی را جایز می‌شمرد در حالی که رسول خدا ﷺ درباره بیت‌المال می‌فرمود: «وما احد اولی به من احد؛^۲ بیت‌المال به طور مساوی و برای همه است. کسی بر دیگری برتری ندارد.» اما خلیفه بر خلاف سیره رسول اکرم ﷺ بیت‌المال را در اختیار خود و خاندانش قرار داد و دیگران را محروم کرد. به گفته یکی از مستشرقان ابوبکر و عمر با آن‌که پس از رحلت پیامبر ﷺ، بنی‌هاشم را از سهم قرآنی خود (خمس) محروم ساختند اما از آن به نفع خویشاوندان خود استفاده نکردند؛ بلکه آن را در بیت‌المال نهادند، اما عثمان که خود را جانشین مشروع پیامبر ﷺ می‌دانست و تمام حقوق او را نیز حق مسلم خود می‌شمرد، معتقد بود که موظف است تمام سهم‌های قرآنی را به خویشاوندان نزدیکش بدهد.^۳

دنیاگرایی خلیفه مسلمین تبعات شوم و ناگوار بسیاری را در جامعه اسلامی در پی داشت و پس از آن نیز در تاریخ اسلام دنیازدگی یکی از عوامل انحطاط و فتنه‌انگیزی در میان امت اسلامی شد و همواره افرادی با بینش و افکار دنیاگرایی، ترویج‌کننده بدترین فرهنگ‌های انحرافی و ابتذال شدند. در عصر حاضر نیز خطرات دنیازدگی و پی‌آمدهای

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۸۸.

۲. السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۲۴.

۳. جانشین حضرت محمد، ص ۱۱۸.

تلخ آن چندین برابر افزایش یافته و دریچه‌ای برای ورود بیگانگان به کشورهای اسلامی شده است؛ زیرا از تعاملات برخی سران و افراد به ظاهر روشن فکر کشورهای اسلامی با کشورهایی که به عنوان غول‌های اقتصادی دنیا مطرح می‌باشند می‌توان به دست آورد که بسیاری از افراد با فریفتگی به دنیای آنان و یا برای رسیدن به نان و نوا و یا برای حفظ و تداوم قدرت دنیوی خود چون جاده صاف کنان آن بیگانگان عمل می‌نمایند.



نگرانی از خانواده

در نظام اسلامی ارتباط خانوادگی بر اساس رضایت زن و مرد و پس از ازدواج رسمی صورت می‌گیرد. اسلام قوانینی درباره رفتار اخلاقی زن و مرد و نیز قوانینی درباره طلاق، ارث، شیردادن و... دارد که امروزه از آن به نام احوال شخصیه یاد می‌شود. نظام اسلامی با بی‌اساس دانستن بسیاری از روش‌ها و قاعده‌های زمان جاهلیت درباره خانواده، پایه و اساس نوینی را بنیان گذاشت که با هدف همبستگی خانواده‌ها در زمان خود و در زمان‌های بعدی هماهنگ است. از این رو مسلمانان در زمان پیامبر ﷺ، بدون هیچ تردیدی بر اساس آن عمل می‌کردند و سرپیچی از آن را انحراف و گناه نابخشودنی در برابر فرمان رسول خدا ﷺ می‌دانستند. از دیدگاه اسلام خانواده یک نهاد اساسی و محوری است که هسته نخستین سایر نهادهای اجتماعی به شمار می‌رود و افرادی که در این واحد کوچک اجتماعی پرورش می‌یابند به میزان تربیت و شکوفایی‌شان در واحدهای بزرگ اجتماعی سهم می‌یابند.

زن و مرد با ازدواج مسئولیت‌های جدیدی را پذیرا می‌شوند و هر دو بار سنگین آن را بر دوش می‌گیرند. در این میان آن‌چه کانون خانواده

را گرم و رابطه میان اعضا را صفا و صمیمیت می‌بخشد و سعادت آنان را تامین می‌نماید پیوند قلبی و امتیازات مشترک روحی و اخلاقی است که اسلام برای رسیدن به این جایگاه، با بزرگ شمردن نظام خانواده آن را از نشانه‌های خدا و مایه آرامش روحی بر اساس محبت و مهرورزی می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^۱

یکی از نشانه‌های خداوند این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش گیرید و میان شما و همسرانتان مودت و رحمت برقرار ساخت.

می‌توان از آموزه مودت و رحمت به دست آورد که در زندگی مشترک، باید زن و مرد غم‌خوار هم‌دیگر باشند و هیچ‌کدام بدون حضور دیگری زندگی گرم و پر نشاط و شیرینی نخواهند داشت. در سایه توجه به روح دستورات اسلام، روان آشفته و پر تلاطم دو جوان - در کنار هم قرار گرفته - به سکون و آرامش می‌رسند و با هم‌یاری برای دست‌یابی به فضیلت و سعادت حرکت می‌کنند.

در نظام ارزشی اسلام، خانواده چنان ارزشمند است که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«ما بنی فی الاسلام بناء احب الا لله اعز من التزویج»^۲

۱. روم، آیه ۲۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۲.

در اسلام هیچ نهادی دوست داشتنی‌تر و عزیزتر نزد خداوند از تشکیل خانواده بنا نشده است.»

و نیز می‌فرماید:

«ما استفاده امرؤ مسلم فائدة بعد الاسلام افضل من زوجه مسلمة تسره اذا نظر اليها و تطيعه اذا امرها و تحفظه اذا غاب عنها في نفسها و ماله؛^۱

هیچ فایده‌ای پس از نعمت اسلام، برتر و مفیدتر برای مرد مسلمان از این نیست که او همسری داشته باشد که هر وقت به او می‌نگرد مسرور و شاداب گردد و هنگامی که به او دستور دهد فرمانبرداری کند و هر وقت از نزدش برود نگهبان جان خود و مال شوهرش باشد.»

نظام حقوقی اسلام، نمایانگر این مسئله است که زن و مرد پس از تشکیل زندگی مشترک، حق و تکالیف و نیازمندی‌هایی دارند؛^۲ که هر کدام با رعایت حقوق و برآوردن نیازهای روحی و طبیعی هم‌دیگر می‌توانند گلستانی را به وجود آورند که هم خودشان به تکامل برسند و هم محل پرورش فرزندان نیک و افتخارآفرین را مهیا سازند؛ چنان‌که رسول خدا ﷺ در حجة الوداع فرمود: «شما بر زنان حقی دارید و زنان‌تان نیز بر شما حقی دارند.»^۳

۱. مکارم الاخلاق، ص ۲۰۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۳.

۲. مبانی حقوق، ص ۲۵۲.

۳. سنن ابن ماجه، ص ۵۹۴.

حال با توجه به ارزش نهاد خانواده، رسول خدا ﷺ نگران راهیابی آسیب‌های تباه‌کننده به نظام خانواده بودند و هشدارهایی دادند.

هشدارها و نگرانی‌های پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ از نگرانی شدید خود درباره روی آوردن به تقلید گرایشی در زندگی و دور شدن از آموزه‌های دینی می‌فرماید:

«و ان اخوف ما اخاف عليكم فتنة السرا من قبل النساء اذا تسورن الذهب و لبسن ربط الشام و عصب اليمن و الثبعن الغنى و كلفن الفقير ما لا يجد»^۱

شدیدترین نگرانی من برای شما از فتنه‌ای است که از طرف زنان می‌آید؛ هنگامی که النگوی طلایی به دست و پارچه‌های فاخر بپوشانند و از توانگران پیروی نمایند و از فقیران چیزی را بخواهند که دسترسی ندارند.

و نیز آن حضرت می‌فرماید:

«ما اخاف على امتي فتنة اخوف عليها من نساء و الخمر»^۲
از هیچ چیزی برای امت خویش مانند فتنه‌ای که از ناحیه زنان و خمر به وجود می‌آید نگران نیستم.

و نیز آن حضرت از پیدایش برخی کردارهای ناشایست اظهار

۱. نهج الفصاحه، ص ۲۱۵.

۲. نهج الفصاحه، ص ۶۹۴.

نگرانی کردند: «ان اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط؛^۱ همانا بیشترین نگرانی من برای امتم پیدایش عمل قوم لوط (همجنس بازی) می باشد.» پیداست که این نگرانی رسول اکرم نیز به راه یابی انحرافات در خانواده بر می گردد.

تطبیق نگرانی ها

با دیدگاهی تحلیلی و تطبیقی به احادیث نگرانی رسول خدا ﷺ دانسته می شود که یکی از نگرانی های رسول اکرم ﷺ تجمل پرستی و توقع های بی مورد زنان بوده است. تجمل پرستی و توقع های بی مورد همواره یکی از نابسامانی های خانوادگی بوده است. متأسفانه در عصر حاضر این چالش فزونی یافته است؛ زیرا تولید کالاهای خانگی لوکس با مدل های چشمگیر و چشم و هم چشمی ها سایه سنگین خود را بر خانواده ها گسترانیده است؛ همگان در مسیر اسراف گرایی قرار گرفته اند و فشارهای بسیار شکننده بر خانواده ها تحمیل می گردد. در عصر حاضر، در تعاملات و کردار خانواده ها، باورها و ارزش های دینی به ضد ارزش ها تبدیل شده اند؛ زیرا گسترش تجمل خواهی مفاهیم دینی چون زهد و قناعت و ایثار را از میان برداشته است. به یقین یکی از علت های بسیار قوی فروپاشی خانواده ها، اختلافات خانوادگی و طلاق رقابت های ناسالم و هم چشمی های خانوادگی است.

۱. مستدرک الصحيحین، ج ۴، ص ۲۵۷.

تجربیات اجتماعی نمایانگر این واقعیت است که بانوان بیش از دیگران در معرض این خطر قرار دارند. آنان با نگاه به زندگی دیگران، گرفتار تجمل‌پرستی و زرق‌وبرق شده و با توقعات بیش از اندازه شوهران را در تنگنا قرار می‌دهند و هر روز خرجی جدید و برنامه‌ای تازه برای او فراهم می‌سازند و این شیوه تفکر، تنش و زمینه جدایی را فراهم می‌نماید و این در حالی است که یک خانواده مسلمان باید بهترین آموزه‌ها را از روند زندگی خانوادگی پیامبر ﷺ و همسران آن حضرت بیاموزد.

خداوند در قرآن خطاب به همسران پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّخْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً ۖ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً﴾^۱

«ای پیامبر ﷺ! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق‌وبرق آن را می‌خواهید بیایید شما را با هدیه‌ای بهره‌مند و به طرز نیکویی رها سازم و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید خداوند برای نیکوکاری شما پاداش عظیمی آماده ساخته است.»

در شأن نزول این آیه نقل شده است که در صدر اسلام تمام مسلمین

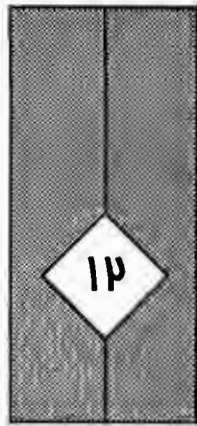
از جمله پیامبر ﷺ و خانواده‌اش در فشار شدید اقتصادی قرار داشتند. در برخی غزوه‌ها غنایم سرشاری در اختیار مسلمانان قرار گرفت و همسران پیامبر ﷺ از آن حضرت درخواست نمودند تا نفقه یا اسباب گوناگون زندگی‌شان را افزایش دهند؛ مثلاً ام سلمه کنیز خدمت‌گزار، میمونه حله، زینب بن جحش پارچه مخصوص یمنی، حفصه جامه مصری، جویریة لباس مخصوص و سوده گلیم خیبری درخواست کردند.^۱ خداوند با این آیات پاسخی قاطع به همسران پیامبر ﷺ داد و آنان را بین زندگی بدون تجمل با پیامبر ﷺ و دریافت پاداش الهی و یا جدا شدن از پیامبر ﷺ مخیر گذاشت.

به هر روی این آیات و نحوه زندگی بی‌تکلف و بی‌تجمل پیامبر ﷺ برای آنان که قرآنی می‌اندیشند و در جست‌وجوی راهکارهایی برای اصلاح رفتار خود هستند، درس و الگویی مناسب است که همواره در زندگی‌شان قناعت و بی‌تکلفی یک اصل باشد؛ زیرا درباره پیامبر ﷺ نقل شده است: «كان رسول الله خفيف المؤنة»^۲ به هر میزان که توقعات در زندگی بالا رود گرفتاری‌ها و ناراحتی‌های روحی و روانی میان افراد خانواده به وجود می‌آید و دامنه اختلاف بالا می‌رود و چه بسا همین تجمل‌پرستی زمینه فقر و فحشا را فراهم سازد و انسان در دام اعتیادهای خانمان‌سوز گرفتار شود؛ که آن نیز در پاشیدگی نظام خانواده سهم بالایی دارد.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۸.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. مجله پیام زن، ص ۲۴.



نگرانی از ضعف اراده و کسالت روحی

اهمیت اراده و پایداری

یکی از عوامل بازدارنده انسان از تداوم پیمایش زندگی مادی و معنوی ضعف اراده و کسالت‌های روحی است؛ زیرا بیشتر افراد نسبت به خیر و شر و سود و زیان خود آگاه هستند و می‌خواهند خوبی‌ها را به دست آورند و بدی‌ها را از خود دور سازند؛ اما به دلیل ضعف اراده و کسالت‌های روحی به این مهم دست نمی‌یابند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا
مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته

۱. توبه، آیه ۳۸.

می‌شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت نمایید بر زمین سنگینی می‌کنید؟ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید، پس (اگر چنین است همت و اراده بلند داشته، دل از آن برکنید که) متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست.»

آری، گاهی بی‌ارادگی و کسالت‌های روحی، انسان را از پاداش جهاد باز می‌دارد و او را با همت و اراده ضعیف به زندگی زودگذر دنیا وامی‌دارد. در مواردی این عقب‌ماندگی و یا ضعف و سستی به دلیل بی‌ارادگی است؛ بدین روی یکی از راهکارهای تقویت اراده، ذکر و یاد خداوند، و پایداری در این راه است. زیرا در آموزه‌های دینی استقامت و پایداری یک گزینه مهم و کارساز برای رسیدن به قله موفقیت در کارها است. یکی از راهکارهایی که خداوند برای پیامبرش نیز در راه رسیدن به هدف بیان داشته است، پایداری و داشتن اراده قوی است:

﴿فَلِذَلِكَ فَادَعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾^۱؛

«پس به همین خاطر تو دعوت کن و آن‌چنان که مأمور شده‌ای پایداری نما و از هوا و هوس‌های آنان پیروی منما.»

شیوه دعوت پیامبر ﷺ بهترین گواه است بر این که یکی از عوامل بسیار مهم و کارساز پیروزی آن حضرت، استقامت و پایداری ایشان بود؛ سخت‌ترین آزارها از طرف مشرکین بر آن حضرت تحمیل می‌شد، اما ایشان پایداری می‌نمودند.

به نقل ابن هشام روزی آن حضرت از خانه خود بیرون آمد، هر کس در آن روز به گونه‌ای حضرت را آزد. پیامبر ﷺ پس از دیدن این آزارهای فراوان به خانه خود باز گشت و خود را در بین جامه‌ای پیچید و خوابید. در آن هنگام باز هم بانزول آیه مبارکه ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾^۱ «ای جامه به خود پیچیده! برخیز و انذار کن.» مأموریت یافت تا در امر دعوت استقامت نماید.^۲ اگر صبر و پایداری و اراده قوی آن حضرت نبود دین اسلام و ذکر و یاد خداوند این قدر شکوفا و بالنده نمی شد.

در آیه دیگر خداوند به خداجویانی که در پی زنده نگه داشتن یاد و نام خداوند بوده و در این راه اراده قوی و استقامت ورزیده‌اند خطاب می کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ * أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۳؛

«کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس استقامت کردند، نه ترس برای آنان است و نه اندوهگین می شوند، آنان اهل بهشت‌اند و جاودانه در آن می مانند، این پاداش کرداری است که انجام می دادند.»

۱. مدثر، آیات ۱ و ۲.

۲. السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۹۱.

۳. احقاف، آیات ۱۳ و ۱۴.

در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُي أَنْفُسُكُمْ﴾^۱

«یقیناً کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند است سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند. بیم مدارید و غمگین مباشید، بشارت‌تان بهشتی که وعده داده شده بودید ما دوستان و همراهان دنیوی و اخروی شما هستیم، هر چه می‌خواهید در بهشت برای شما آماده است.»

خداوند در این دو آیه بهترین پاداش‌ها را برای بندگان پایدار و با اراده خود وعده فرموده است. جالب است که در هر دو آیه، استقامت و ایستادگی پس از پذیرش خداوند به عنوان رب (مربی) مطرح شده که پیام آن این است که پذیرش خداوند به عنوان مربی، وقتی ارزشمند و دارای آثار است که پس از آن ایستادگی وجود داشته باشد، وگرنه ممکن است بسیاری باشند که در ابتدا خدا را یاد کنند، اما در ادامه راه دچار ضعف و بی‌ارادگی شوند و خدا را فراموش نمایند. آن چه در این میان مهم است، استقامت و یاد همیشگی است که می‌تواند کجی‌ها و انحرافات را بزدايد؛ پس هر کس در پی تقویت ذکر و یاد خدا است، باید بکوشد که با تلاش پی‌گیر و اراده‌ای قوی یاد خدا را همواره زنده

نگه دارد و از این صحنه در مواجهه با تندبادهای تیره و تاریک - که هر کدام آسیبی است برای خداجویان - بیرون نرود و استقامت ورزد. بنابراین تقویت اراده و نشاط روحی در اسلام دارای ارزش بسیار و راهی برای رسیدن به موفقیت و کامیابی، در زندگی مادی و معنوی است و به این دلیل رسول خاتم صلی الله علیه و آله نسبت به بی‌ارادگی و روآور شدن کسالت‌های روحی برای امت اظهار نگرانی فرموده است.

بیان نگرانی پیامبر

ضعف اراده و کسالت‌های روحی، حالت و صفتی بازدارنده است و پی‌آمدهای ناپسندی را در پی دارد؛ بدین روی این بخش از نگرانی‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشان دهنده این مهم است که آن حضرت بیشترین نگرانی‌هایش نسبت به پی‌آمدها و محرومیت‌هایی بوده است که به واسطه این صفت به وجود می‌آید و به این دلیل در حدیثی باواژه «خشیت» که مترادف و هم‌معنی «خوف» است از چند صفت نکوهیده از جمله از کسالت و بی‌حالی اظهار نگرانی نموده است و می‌فرماید:

«أخشى ما خشيت على امتي كبر البطن و مداومت النوم و

الكسل و ضعف اليقين»^۱

بیشترین نگرانی و بیم من برای امتم از پرخوری، پر خوابی، کسالت (بی‌کارگی) و سست بودن یقین و ایمان آنان است.

در حدیث دیگری از ترک چهار چیز به واسطه بی‌کارگی و کسالت روحی اظهار نگرانی نموده است:

«من أصبح و لم يذكر اربعة اخاف عليه زوال النعمة اولها الحمد لله الذي عرفني نفسه و لم يترك عميان القلب و الثاني يقول الحمد لله الذي جعلني من امة محمد و الثالث يقول الحمد لله الذي جعل رزقي في يديه و لم اجعل في ايد الناس و الرابع الحمد لله الذي ستر ذنبي و لم يفضحني بين الخلائق»^۱

کسی که شب را به صبح رساند و چهار چیز را یادآوری نکند بیم دارم نعمت و داده‌های خداوند از او گرفته شود. نخست این که هر صبح بگویند سپاس خدایی را که خودش را به من شناسانده و مرا کور دل قرار نداد. دوم سپاس خدایی را که مرا از پیروان محمد قرار داد. سوم سپاس خدایی را که روزی مرا در سایه قدرت خودش قرار داد، نه در اختیار مردم. چهارم سپاس خدایی را که گناهان من را مخفی داشت و من را نزد مردم بی‌آبرو نساخت.

به راستی گفتن و اقرار به این چهار جمله، از جهت اعتقادی و پیوند با خداوند دارای مفهوم و اثر تربیتی بسیار عالی است و پیامبر ﷺ نگران است که اقرار به آن‌ها به واسطه کسالت روحی ترک گردد.

یکی دیگر از پی‌آمدهای بی‌حالی و کسالت، وقت‌نشناسی و از دست دادن نظم و انضباط در زندگی و رفتار است که امکان دارد حتی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۹۲؛ بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۸۲.

نگرانی از ضعف اراده و کسالت روحی / ۱۹۱

در انجام عبادت انسان نیز سرایت نماید و لذا رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«ان اخوف ما اخاف على امتي تأخيرهم الصلوات عن وقتها
و تعجيلهم الصلوات عن وقتها»^۱

بیشترین نگرانی من بر امتم از وقت‌نشناسی آنان است که گاهی
نماز را از وقتش به تأخیر می‌اندازند و گاهی قبل از فرارسیدن
وقت انجام می‌دهند.

گاهی بی‌ارادگی و بی‌حالی سبب می‌شود که راه نفوذ شیطان به سوی
انسان باز شود و از افکار پراکنده او سوءاستفاده کند و او را فریب دهد.
به این دلیل رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«ان الشيطان يجرى من الناس مجرى الدم و اني خشيت ان
يقذف في قلوبكم شيئاً»^۲

همانا شیطان نفوذ می‌کند بر انسان همانند خون در رگ‌هایش و
من بیم دارم که او در قلب شما چیزهایی (نامطلوب) جا دهد.

بنابراین بی‌ارادگی و بی‌نشاطی دارای پی‌آمدهای ناگواری است که
رسول اکرم ﷺ بارها نسبت به آنها اظهار نگرانی کرده است.

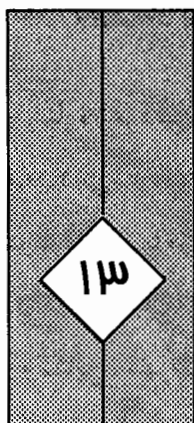
راه بیرون‌رفت از بی‌ارادگی

در این باره گمانه‌زنی‌های فراوانی است که جای بررسی همه آنها

۱. السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. التاریخ کبیر، ج ۵، ص ۲۷۲.

نیست، اما می‌توان گفت یکی از راه‌های مهم رها شدن از قید بی‌ارادگی این است که نسبت به کارهایی که می‌خواهیم انجام دهیم ارزیابی دقیق و همه‌جانبه‌ای داشته باشیم و از مفید بودن آن کار اطمینان یابیم، در این صورت ارزشمندی آن کردار در فکر و ذهن ما خودنمایی نموده و علاقه و منفعت‌طلبی انسان را به حرکت وامی‌دارد. هم‌چنین در کنار فواید هر کاری باید به ضررهای ترک آن و پی‌آمدهای ناگوارش نیز توجه کنیم و علاوه بر این‌ها انسان با توجه به آموزه‌های قرآن و روایات و نیز با توسل و کمک‌خواهی از معصومین، از دام بی‌حالی - که یکی از دام‌های شیطان است - نجات یابد.



نگرانی از انکار تقدیر و تصدیق نجوم

در منابع تاریخی، از مردم جزیره العرب در روزگار پیش از اسلام، به عنوان عصر جاهلی و مردم جاهل یاد شده است و برخی منابع تفسیری این اصطلاح را با الهام از قرآن دانسته‌اند؛ زیرا در فرهنگ اسلامی، تنها به دلیل بی‌سواد بودن مردم آن روزگار، به آنان جاهل و به آن عصر «عصر جاهلیت» گفته نشده، بلکه به جهت بینش غلط و دور از عقل و منطق، به آنان جاهل گفته شده است.^۱

با یک نگاه راهبردی و تحلیلی، به کردار و گفتار اعراب جاهلی می‌توان لایه‌های ضخیم جهالت و بی‌خردی را در بین آنان نگریست. در عصر جاهلیت، گروهی از مردم جزیره العرب همچون بسیاری از مردم مناطق دیگر، اجرام آسمانی مانند خورشید و ماه و برخی از ستارگان را می‌پرستیدند و آنها را دارای نیروی مرموزی می‌پنداشتند که سرنوشت و مقدرات جهانیان را رقم می‌زنند؛ مثلاً قبیله خزاعه و حمیر، ستاره «شعرا» را - که از ستارگان ثابت و درخشان بود - می‌پرستیدند

۱. المیزان، ج ۴، ص ۱۵۱ تا ۱۵۵.

و ستاره زهره نیز، که به عنوان فرزند دو خدای بزرگ یعنی خورشید و ماه یاد می‌شد، مورد پرستش واقع شد؛ هرچند اعراب شمال و جنوب، درباره مذکر یا مؤنث بودن آن اختلاف داشتند.^۱

در این میان ماه و خورشید در میان اعراب، به جهت بزرگی و روشنایی، شهرت بسیاری داشتند؛ صابئین آن دو را پرستش می‌کردند و بسیاری از اعراب به جهت عظمت فوق‌العاده‌ای که برای ماه و خورشید قائل بودند فرزندان خود را عبدالشمس می‌نامیدند.^۲

رسول خاتم ﷺ پس از بعثت وظیفه داشت تمام رسوم و افکار جاهلانه را از بین ببرد و بر روی خرابه‌های آن، بنیان عاقلانه و انسان‌ساز دین توحید را برپا سازد و بدینسان در کارنامه تبلیغی آن حضرت اولین جمله و دروازه ورود به این دین، اقرار به وحدانیت خدا و نفی شرک (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) مطرح شده است؛ اگر چه این شعار با افکار بیشتر اعراب جاهلی که - شرک در اعماق جانیشان لانه نموده بود - همخوانی نداشت و آنان حاضر نبودند تا خدایانی را که با چشم دیده می‌شد با خدایی که دیده نمی‌شد جایگزین کنند.

خداوند با استدلال با آنان سخن گفت و این آیات را بر پیامبرش نازل فرمود: «و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است، نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، برای خدا که آفریننده آن‌ها است سجده

۱. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۷، ص ۲۳۷.

۲. بلوغ الارب، ج ۲، ص ۲۴۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۷.

کنید اگر می‌خواهید او را بپرستید.^۱ در این آیه آشکارا اعراب از خورشیدپرستی و ماه‌پرستی نهی شده‌اند و این بهترین دلیل بر وجود عقیده خورشید و ماه‌پرستی است.

رسول گرامی اسلام رسالت خود را با تدبیر گرایی و برانگیختن زمینه‌های عقل‌گرایی آغاز کرد. آیات قرآن که در آن‌ها تدبیر، تعقل، تفکر و... مطرح شده است، بهترین گواه است که پیامبر ﷺ با بیدار نمودن قوای تفکر و تعقل توانست در بینش و افکار جاهلانه و باورهای خرافی آنان تحول ایجاد کند و تا پایان رسالت خود اعتقادات خرافه‌ای مانند عقیده بر دخالت ستارگان و ماه و خورشید در سرنوشت انسان را از بین ببرد و اعتقاد به خدای یگانه و مقدرات از جانب او را به عنوان یک عقیده الهی و آسمانی برای مردم تفهیم کند اما در عین حال با توجه به عمق باورهای غیر دینی در میان مردم و تیزبینی رسول اکرم ﷺ از برخی روایات به دست می‌آید که آن حضرت نسبت به سست شدن ایمان و عقیده توحیدی مردم نگران بود که شاید پس از او مردم به نقش خدا و تقدیرات الهی کم اعتقاد شوند و دوباره همانند مردم زمان جاهلیت به گفته منجمان و ستاره‌شناسان دل بندند و تدبیر امورشان را به دست ستارگان بسپارند.

شواهدی از نگرانی‌های پیامبر

حضرت، از راهیابی دو خصلت ناپسند در میان امت خویش نگران بود:

«اخاف علی امتی خصلتین: تکذیباً بالقدر و تصدیقاً بالنجوم»^۱

برای امت خویش از دو خصلت نگرانم؛ یکی منکر شدن تقدیر الهی و دیگری عقیده پیدا کردن به ستارگان (مؤثر دانستن آنها).»

در حدیث دیگری می‌فرماید:

«ان اخوف ما اخاف علی امتی التصدیق بالنجوم و التکذیب
بالقدر و ظلم الأمة»^۲

همانا بیشترین نگرانی من برای امتم این است که عقیده به ستارگان پیدا نموده و قدرت الهی را منکر شده و بر امت ظلم نمایند.»

در حدیث دیگری از سه چیز اظهار نگرانی فرمود:

«اخاف علی امتی ثلاثاً: استسقاء بالانواء و حیف السلطان و
تکذیباً بالقدر»^۳

نسبت به امتم از سه چیز نگرانم؛ یکی باران طلبیدن از ستاره‌ها و حرکت نجوم، دیگری ستم و تعدی حاکمان و سوم انکار تقدیرات خداوند.»

از این سخنان روشن‌گرانه رسول اکرم ﷺ پیدا است که آن حضرت نسبت به پیدایش برخی رسومات و عقاید جاهلی در میان امت نگران بود.

۱. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۷۷.

۲. همان، ص ۲۳۰.

۳. همان، ص ۲۳۰.

مصادیق بر تحقق یافتن نگرانی پیامبر

پیامبر ﷺ درباره راهیابی اعتقاد به انکار مقدرات خداوند و روی آوردی مردم به خرافه‌هایی مانند تصدیق نجوم، اظهار نگرانی فرمود. پس از آن حضرت این تفکر غلط در بین مردم گسترش یافت.

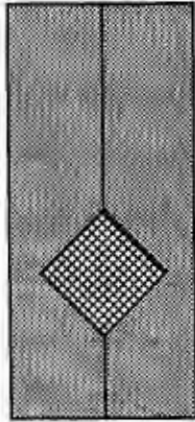
به نقل سید رضی در خطبه ۷۹ نهج البلاغه هنگام حرکت امیرالمؤمنین برای نبرد با خوارج شخصی به نام عقیف بن قیس - که مدعی علم نجوم بود -^۱ نزد آن حضرت آمد و گفت: «ان سرت یا امیرالمؤمنین فی هذا الوقت خشیت الا تظفر بمرادک من طریق علم نجوم؛ اگر در این ساعت حرکت کنید پیروز نمی‌شوید و من این را از راه علم ستاره‌شناسی محاسبه کرده‌ام.» حضرت برای مبارزه با این تفکر فرمود:

«اتزعم انک تهدي الى ساعة التی من سار فیها صرف عنه
السوء و تخوف من الساعة الّتی من سار فیها حاق به الضّرّ
فمن صدّقک بهذا فقد کذب القرآن و استغنی عن الاستعانة
بالله فی نیل المحبوب و دفع المکروه و تبتغی فی قولک
للعامل بامرک ان یولیک الحمد دون ربّه لانتک بزعمک انت
هدیته الى الساعة الّتی نال فیها النّفع و امن الضّرّ. ایها الناس
ایاکم و تعلّم النجوم انا ما یهتدی به فی برّ او بحر فانّها تدعو
الی الکهانة و المنجم کالکاهن و الکاهن کاساحر و السّاحر

۱. منهاج البراعه، ج ۵، ص ۲۵۸.

کالکافر و الکافر فی النار سیرو علی اسم الله: ۱

گمان می‌کنی تواز آن ساعتی آگاهی که اگر کسی حرکت کند زیان نخواهد دید؟ و می‌ترسانی از ساعتی که اگر کسی حرکت کند ضرری دامنگیر او خواهد شد؟ کسی که گفتار تو را تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده است و از یاری طلبیدن خدا در رسیدن به هدف‌های دوست‌داشتنی و محفوظ ماندن از ناگواری‌ها بی‌نیاز شده است. گویا می‌خواهی به جای خداوند تو را ستایش کنند. چون به گمان خود مردم را به ساعتی آشنا کردی که منافعشان را به دست می‌آورند و از ضرر و زیان در امان می‌مانند. ای مردم! از فرا گرفتن علم ستاره‌شناسی برای پیش‌گویی‌های دروغین، پرهیزید، جز آن مقدار از علم نجوم که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید؛ چه این که ستاره‌شناسی شما را به غیب‌گویی و غیب‌گویی به جادوگری می‌کشاند و ستاره‌شناس چون غیب‌گو و غیب‌گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر و کافر در آتش جهنم است. با نام خدا حرکت کنید.»



خاتمه

در این نوشتار از مهم‌ترین نگرانی‌های پیامبر ﷺ از پیدایش بعضی کردارها و رفتارهای ناشایست در میان امت اسلامی سخن آمد. حضرت رهروان راستین خود را به دوری گزیدن از آن‌ها فرا خواند. بسیار شایسته بود امت اسلامی بعد از فقدان آن حضرت به سخنان ایشان گوش جان می‌سپردند تا نگرانی‌های او تحقق نیابد ولی باید غمگینانه گریست که بعد از رحلت جانگذا از آن سفیر هدایت تمام آن سفارش‌ها و اظهار نگرانی‌های حضرت توسط بعضی یاران او به فراموشی سپرده شد. پس از آن حضرت نگرش‌ها و اندیشه‌های خطرناک به وجود آمد و افکار چنان پراکنده بود که بسیاری از صحابه بدون توجه به سخنان رسول خدا با تکیه به درک و فهم خود راهی را در پیش گرفتند که جز فتنه‌انگیزی و جدایی یاران رسول خدا و راهیابی اندیشه‌های خرافی در دین ثمره‌ای نداشت و در این میان آن‌چه مسلم است رهنمودهای آن حضرت مربوط به زمان خاص و قوم خاصی نبوده است، بلکه همان‌گونه که دین و آیین او جاودانی است سخنان آن حضرت نیز برای نگهداشت دین و دین‌مداران جاویدانی بوده و در هر زمان جهت حفظ

آرمان‌های آسمانی رسول اکرم تاثیرگذار می‌باشند و می‌توان گفت نگاهی به گذشته و این‌که چگونه بی‌توجهی به نگرانی‌های رسول خدا پی‌آمدهای ناگوار و تلخ کامی‌های فراوان را به دنبال داشته‌اند درسی است برای امت پیامبر خاتم تا خالی‌گاه‌های زندگی خود را با عمل به هشدارهای سازنده آن حضرت پر نمایند و تمام آن تلخ کامی‌ها و ناگواری‌ها را از زندگی فردی و اجتماعی خود دور سازند و رضایت آن حضرت را به دست آورند.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ اسوه، ۱۳۷۹.
۳. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ق، دوره چهارجلدی.
۴. ابن اثیر، محمد بن عبدالکریم، اسدالغابه، داراحیاء التراث العربی، بی تا، دوره پنج جلدی.
۵. _____، الکامل فی التاریخ، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵.
۶. ابن اعثم کوفی، الفتوح، طبع حیدرآباد هند، ۱۳۸۸ ق.
۷. ابن المقدس، مطهر بن طاهر، البدأ و التاریخ، مكتبة الثقافة الدينية القاهرة، ۱۴۱۲ ق.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر ادب حوزه، قم، ۱۴۰۵.
۹. ابو الفتح، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، شریف رضی، قم، ۱۳۶۷.
۱۰. ابو الفدا، اسماعیل بن کثیر، البداية و النهاية، مكتبة المعارف، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. ابو الفرج، عبدالرحمان علی بن محمد الجوزی، التحقيق فی احادیث الخلاف، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. ابو عبدالله احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. _____، مسند، المكتبة اسلامي بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۱۴. ابو عبدالله بصری الزهری، محمد بن سعد، طبقات الکبری، دارصادر، بیروت، بی‌تا.
۱۵. ابو عبدالله، محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.
۱۶. ابو عبدالله، شمس‌الدین ذهبی، تذکره الحفاظ، مکتبه الحرم الملکی، بی‌تا.
۱۷. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۱۸. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه بنی‌هاشم، تبریزی، ۱۳۸۱.
۱۹. اردبلی مقدس، زبده البیان، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، مکتبه المرتضویه، بی‌تا.
۲۰. اسماعیل یزدی، عباس، فرهنگ اخلاق اسلامی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.
۲۱. الحرائی، حسن بن شعبه، تحف العقول، تهران، انتشارات اسلامی، بی‌تا.
۲۲. الدارابی، شیخ یحیی فلسفی، مسند الرسول «منهاج الشریعه»، مؤسسه المهدی، شیراز، بی‌تا.
۲۳. الدارمی، عبدالله بن بهرام، السنن دارمی، مکتبه الاعتدال، دمشق، بی‌تا.
۲۴. بحرانی، شیخ عبدالله، عوالم العلوم، تحقیق مدرسه الامام المهدی، قم، بی‌تا.
۲۵. بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناظره، تحقیق محمدتقی ایروانی، جامعه مدرسین قم، بی‌تا.
۲۶. بخاری، ابی عبدالله، محمد بن اسماعیل الجعفی، صحیح البخاری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۷. _____، التاریخ الکبیر، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.
۲۸. بلاذری، احمد بن عیسی بن جابر، انساب الاشراف، تحقیق دکتر محمد حمیدالدین، دارالمعارف مصر، ۱۹۵۹م.

منابع / ٢٠٣

٢٩. بيهقي، احمد بن حسين على، السنن الكبرى، دارالفكر، بيروت، بى تا.
٣٠. پاينده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، تحقيق و ترجمه غلامحسن مجيدى، انتشارات انصاريان، ١٣٨٣.
٣١. جاحظ، عمر بن بحر، البيان والتبيين، مكتبة التجارية الكبرى، ١٣٥١ق.
٣٢. جواد على، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، دارالعلم الملايين، بيروت، بى تا.
٣٣. جوهرى، اسماعيل بن حماد، صحاح اللغة، تهران، اميرى، ١٣٦٨.
٣٤. حاكم حسكانى، عبدالله بن احمد، شواهد التنزيل، مؤسسه اعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٣ق.
٣٥. حاكم نيشابورى، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، مستدرک علاالصحيحين، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٦ق.
٣٦. حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، مكتبة الاسلاميه، تهران، ١٣٩٨.
٣٧. حلبى الشافعى، على بن برهان الدين، السيرة الحلبيه، المكتبة الاسلاميه، بيروت، بى تا.
٣٨. حلى، ابن فهد، عدة الداعى و نجاح الساعى، ترجمه و تحثيه محمد حسين نائيجى، انتشارات كيا، ١٣٨١.
٣٩. حموى، ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دارالفكر، بيروت، بى تا.
٤٠. حميرى، ابو محمد عبدالملك بن هشام، السيره النبويه، دارالجيل، بيروت، ١٤١١ق.
٤١. ديلمى، ابى الحسن محمد، ارشاد القلوب، طبع نجف، مطبعة حيدريه، ١٣٧٤.
٤٢. دينورى، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، الامامه و السياسه، مطبعه قاهره، مصر، بى تا.
٤٣. زبيدى، سيدمرتضى، تاج العروس، داراحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٨ق.
٤٤. زرگرى نژاد، غلامحسين، تاريخ صدر اسلام، سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انسانى، دانشگاه تهران، ١٣٨٤.
٤٥. سجستانى الازدى، ابو داود سليمان بن اشعث، سنن ابى داود، دارالفكر، بيروت، بى تا.

٤٦. سید بن طاوس، الطرائف، المطبعة خيام، قم، ١٣٧١.
٤٧. سیوطی، عبدالرحمان، جلال‌الدین، تاریخ‌الخلافا، شریف‌رضی، قم، ١٣٧٠.
٤٨. ———، درالمنثور فی تفسیرالمأثور، دارالفکر، بیروت، ١٩٩٣م.
٤٩. شریف قرشی، باقر، نظام سیاسی اسلام، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ١٣٩٨.
٥٠. شهید ثانی، زین‌الدین عاملی، منیه‌المیرید، مکتبه اعلام الاسلامی، ١٣٦٨.
٥١. شیخ الاسلام الرازی، الجرح و التعديل، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ١٣٧٢.
٥٢. شیخ صدوق، ابی جعفر، محمد بن علی بن بابویه قمی، الخصال، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، انتشارات کتابچی، تهران، ١٣٧٧.
٥٣. ———، عیون اخبار الرضا، مؤسسة اعلمی للمطبوعات، بیروت، ١٤٠٤.
٥٤. شیخ مفید، الارشاد، ترجمه محمد باقر ساعدی، انتشارات اسلامیة تهران، ١٣٨٠.
٥٥. ———، الجمل، تحقیق سید علی شریفی، مکتبه اعلام اسلامی، قم، ١٣١٧.
٥٦. ———، الامالی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، بی‌تا.
٥٧. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف المکتبه الاسلامی، بیروت، ١٤٠٣ق.
٥٨. طاهری، حبیب‌الله، درس‌های اخلاق اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ١٣٧٣.
٥٩. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
٦٠. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت، ١٤٠٦.
٦١. طبری، ابوجعفر، احمد بن عبدالله بن محمد، ریاض‌النضره فی مناقب‌العشره، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ١٩٩٦م.
٦٢. طبری، ابوجعفر، محمد بن جریر، تاریخ‌الطبری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٤٠٧ق.

منابع / ٢٠٥

٦٣. _____، جامع البيان في تفسير القرآن، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٥ق.
٦٤. طوسي، محمد بن حسن، الامالي، دار الثقافة، قم، ١٤١٤.
٦٥. عسقلاني، ابي الفضل، احمد بن علي بن حجر، لسان الميزان، مؤسسه اعلمي بيروت، ١٣٩٠.
٦٦. عسقلاني الشافعي، ابو الفضل احمد بن علي بن حجر، الاصابه في تمييز الصحابه، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢ق.
٦٧. علامه حلي، نهج الحق و كشف الصدق، مؤسسه دارالهجرة، قم، ١٤٠٧ق.
٦٨. علم الهدى خراساني، نهج الخطابه، تهران، انتشارات كتابخانه صدر، ١٣٦٥.
٦٩. فراهيدي، عبدالرحمان بن احمد، العين، مؤسسة دارالهجرة، قم، ١٤٠٩.
٧٠. قرطبي، ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابي بكر، تفسير قرطبي، دار الشعب القاهرة، ١٣٧٢.
٧١. قلقشندي، احمد بن عبدالله، نهاية الارب في معرفة انساب العرب، دار الكتب العلميه بيروت، بي تا.
٧٢. قمي، شاذان بن جبرئيل، الفضائل، مكتبه حيدريه، نجف، ١٣٨١.
٧٣. قمي، شيخ عباس، سفينة البحار، دارالاسوه، قم، ١٤١٤ق.
٧٤. كحاله، عمر رضا، اعلام النساء، مؤسسة الرسالة بيروت، ١٤٠٤ق.
٧٥. كراجكي، محمد بن علي، كنز القوائد، مكتبة مصطفى، قم، ١٤١٠.
٧٦. كلاعي الاندلسي، ابي الربيع سليمان بن موسى، الاكتفا بما تضمنه من مغازي رسول الله والثلاثة الخلفاء، عالم الكتب، بيروت، ١٩٧٧م.
٧٧. كليني، ابي جعفر محمد بن يعقوب، اصول كافي، تحقيق علي اكبر غفاري، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٨٨.
٧٨. كليني، اصول كافي، ترجمه محمد باقر كمره اي، انتشارات اسلاميه.
٧٩. كوفي، محمد بن سليمان، مناقب امير المؤمنين، تحقيق شيخ محمد باقر محمودي، مجمع الثقافة الاسلاميه، ١٤١٢.

۸۰. مادلونک، ویلفرد، جانشین حضرت محمد، ترجمه احمدنمایی و همکاران، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۸۱. متقی هندی، کنز العمال، مؤسسة الرسالة، بیروت، بی‌تا.
۸۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
۸۳. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین، مطبعة العلمیه، قم، ۱۳۹۹.
۸۴. مجله پیام زن، سال سیزدهم، شماره ۷.
۸۵. محمد بن حسن طوسی، البیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، بیروت.
۸۶. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.
۸۷. مصباح یزدی، محمد تقی، به سوی او، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
۸۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.
۸۹. منقری نصر بن مزاحم، وقعة الصفین، مکتبة آیت الله نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۹۰. موسوی الخمنی، اسرار الصلاة، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی ﷺ، ۱۳۷۷.
۹۱. _____، چهل حدیث، تهران، نشر فرهنگي رجا، ۱۳۶۸.
۹۲. موسوی غروی، محمد جواد، مبانی حقوق، اصفهان، نشر جهاد دانشگاهی، بی‌تا.
۹۳. نسائی، ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب، سنن نسائی، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸.
۹۴. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸.
۹۵. نووی، محیی‌الدین، المجموع، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.
۹۶. نیشابوری، محمد بن فتال، روضة الواعظین، منشورات رضی، قم، بی‌تا.
۹۷. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.